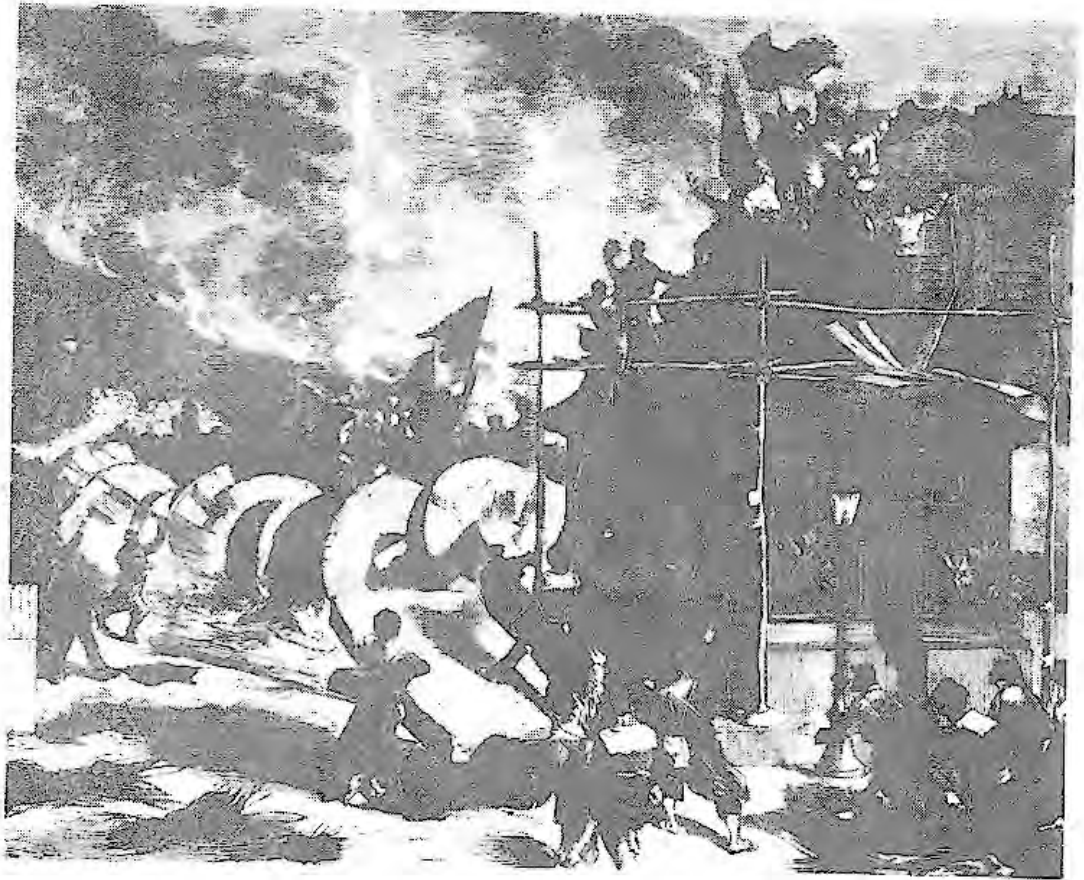


# مسائل بین المللی

شماره ۱ (۴۹)

---

سال ۱۳۵۰



## سرنگونی ستون واندوم در پاریس، سال ۱۸۷۱

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد گمون پاریس که بخت بزرگی از این شماره به آن اختصاص داده شده است، سرود "انترناسیونال" که ترجمه فارسی آن توسط شاعرانید ابوالقاسم لاهیوتی با توجه به آهنگ مشهور آن انجام گرفته است در این شماره درج می‌گردد. متراعلی آنرا اوژن بوتیه شاعر فرانسوی و شرکتکننده فعال گمون پاریس در روزهای سخت نبرد گمونارها سرود، و آهنگ آنرا پی براد کیترو در سال ۱۸۷۱ ساخت است.

امروز که کمونیست‌ها در سراسر جهان به پیکار علیه امپریالیسم مشغولند ترانه حماسی انترناسیونالیسم بیولترن همه‌جایانی سرشار از خودبینی به فرجام این پیکار طنین افکن است.



## پیکارهای خیابانی در آخرین روزهای گمبون پاریس

— ورود

\* انترناسیونال \*

برخیزان داغ لعنت خورده  
 دنیای فقر و بندگی !  
 جوشیده خاطر ما را برده  
 به جنگ مرگ و زندگی .  
 باید از ریشه براندازیم  
 کهنه جهان جور و ستم  
 آنگه نوین جهانی سازیم ،  
 هیچ بودگان در چیز کردند .

روزقطعی جدال است  
آخرین رزم ما ،  
انترناسیونال است  
نجات انسانها .

برمانیخشد فتح و شادی  
جدا ، نه شه ، نه قهرمان .  
بادست خود گیریم آزادی  
در پیکارهای بی امان ،  
تا ظلم را از عالم برویم  
نعمت خود آریم بدست  
در میم آتش را و بگویم  
تا وقتی که آهن گرم است .

روزقطعی جدال است  
آخرین رزم ما ،  
انترناسیونال است  
نجات انسانها .

تنها ما تود ، جهانی  
ارد و بی شمار کار ،  
داریم حقوق جهانیانی  
نه که خود نخواران غدار .  
غرد وقتی رعد مرگ آور  
بر رهزنان و دژ خیمان ،  
در این عالم بر ما سراسر  
تا بد خورشید نور افشان .

روزقطعی جدال است  
آخرین رزم ما ،  
انترناسیونال است  
نجات انسانها .

---

واینکه ترجمه تحت اللفظی این ابیات

برخیزید از لعنت شدگان کیتی  
برخیزید از اسیران کرسنگی !  
خرد در جام آتششان خود میجوشد  
و این هنگام فوران نهائی است .  
از گذشته نقش بستیم  
گروه بودگان برخیزید ، برخیزید !  
چمان در کار نیست که بنیاد خود را در گریز سازد  
آنکه آنکه دین است ، همه چیز گردد .

این فرجامین پیکار است ،  
گرد آئیم و فردا  
نوع انسان  
انترناسیونال خواهد شد .

کسی نیست ما را رهایی دهد ،  
نه رب و نه سلطان و نه قهرمان ،  
رهائی خود را بجزنگ آوریم ،  
همانا به نیروی بازویمان .  
بر آنکه ظلم بادست توانان شماریشه کن شود  
و نعمت مطلوب بگذا آید  
باید آتش گوره را دمید و تا آهین گرم است  
چسورانه برسندان کوبید !

این فرجامین پیکار است ،  
گرد آئیم و فردا  
نوع انسان  
انترناسیونال خواهد شد .

تنها ما سربازان  
ارتش سترگ کار  
حق تعلق بر جهان داریم  
نه طفیلی های خون آشام .  
و آنگاه که غرر با عظامت رعد  
برگه سگان و درخیمان نهیب زند  
خورشید عالم تاب پرتو تابناک خود را  
بر ما خواهد تابید .

این فرجامین پیکار است  
گرد آئیم و فردا  
نوع انسان  
انترناسیونال خواهد شد .

# گهون پاریس

۱۹۷۱

۱۸۷۱

بمناسبت صدمین سالروز کمون پاریس یک کنفرانس تئوریک بین المللی در شهر پراگ توسط مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" تشکیل شد که نمایندگان ۳۰ حزب کمونیست و کارگری در آن شرکت کردند. رفیق زارودوف سردبیر مجله ضمن گشایش کنفرانس گفت:

کنفرانس های تئوریک و "میزگرد" در فعالیت احزاب برادریکی از اشکان بررسی جمعی مسائل تئوریک مبرم دوران کمونی و تبادل نظر بدل شده است. در این زمینه دیدارهای بین المللی مارکسیست ها برای برگزاری رویداد های تاریخی بزرگی که شاخص مراحل اساسی رشد جنبش انقلابی و تئوریک مارکسیسم - لنینیسم هستند جای مهمی دارند.

رویداد کمون پاریس اهمیت تاریخی - جهانی داشت و همانگونه که لنین ارزیابی کرده است امری بود مربوط به "پرولتاریای سراسرگیتی". کمون پاریس نخستین انقلاب پرولتری و نخستین دولت کارگری بود. ما بایرگزاری سالروز تاریخی کمون خاطره کمونارهای نامدار، قهرمانی و سهم تاریخی آنان را در پیکار انقلابی تجلیل میکنیم. کمون در امر تکامل جنبش پرولتری فرانسه و جهانی تاثیر عظیم داشت و تا امروز نیز برای ارتش جهانی مبارزان انقلابی منبع فناناپذیر خوشبینی اجتماعی است. از تجربه کمون پاریس در رجه اول چه درسی میتوان گرفت؟

بدون پیشی گرفتن برسخرانی هایی که در این کنفرانس انجام خواهد شد میتوان از چند درس مهم که شرکت کنندگان در کنفرانس نیز بیشک آنها را تحلیل خواهند کرد، نام برد:

- ضرورت تحکیم مواضع طبقه کارگر در جامعه و اتحاد آن با سایر نیروهای مترقی و انقلابی و از آن جمله با دهقانان و نیز تقویت احزاب کمونیست و کارگری و آبدیدگی مارکسیستی - لنینیستی آنان؛
- امکان برانداختن حکومت بورژوازی و استقرار حکومت طبقه کارگر تنها از طریق انقلاب سوسیالیستی (اگرچه اشکال این انقلاب میتواند گوناگون باشد)؛
- توانایی استفاده از تمام نیروی دولت پرولتری برای مبارزه قاطع علیه دشمنان انقلاب و با به بیان امروزی ما علیه تمام خرابکاری های امپریالیسم؛
- جلوگیری از نوسانات اپورتونیستی و مبارزه آشتی ناپذیر علیه طفره از انجام وظایف انقلابی؛
- همبستگی برادرانه انترناسیونالیستی پرولترهای کشورهای مختلف و یاری و پشتیبانی آنان از یکدیگر.

بررسی درس های کمون پاریس و نقش تاریخی آن به انجام وظایف های که کنفرانس جهانی سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست و کارگری مقرر داشته است یعنی به تکامل خلاق تئوریک مارکسیسم - لنینیسم و تصمیم تجربه مبارزه پرولتاریا کمک خواهد کرد. اهمیت کنفرانس کمونی ما نیز در همین است. پس از این سخنرانی افتتاحیه رفیق ژاک دوکو عضو پولیت بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه

تحت عنوان "کمون پاریس و تاثیر آن در سیر تکامل جنبش کارگری" نطقی به شرح زیر ایراد کرد :

# کمون پاریس و تاثیر آن در سیر تکامل بعدی جنبش کارگری

ژاک دوکلو

عضو پولیت بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست  
فرانسه

در آستان انقلاب ۱۸ مارس سال ۱۸۷۱ طبقه کارگر که در نتیجه حوادث خونین سال ۱۸۴۸ بسیار ضعیف شده بود نیروی خود را تا اندازه‌های احیا کرده بود. عده افراد این طبقه در جریان رشد اقتصاد سرمایه داری افزایش بیشتری یافته و خود نیز نیروی خویش را برده بود. پس از پیدایش امپراتوری دوم در فرانسه اعتصابات بسیاری روی داده بود ولی کارگران تحت تاثیر روحیات دوری جستن از سیاست اغلب تمایل داشتند فقط کارفرمایان را مسبب ناکواری های زندگی خود بدانند نه مجموعه رژیم امپراتوری را. اما طبقه کارگر در نتیجه فشار استثمار و رستم رفته رفته در میان نیروهای اپوزیسیون به چنان عامل نیرومندی بدل میشد که امپراتوری مجبور بود آنرا بحساب بیاورد. رژیم با توجه باین واقعیت کارگران را مورد تضییقات بیرحمانه قرار میداد.

در سال ۱۸۷۱ در یک سلسله از شهرهای فرانسه شعب انترناسیونال اول دایر بود. ولی آموزش کارل مارکس هنوز در صفوف پرولتاریای فرانسه رسوخ عمیق نداشت. کتاب "سرمایه" بزبان فرانسه ترجمه نشده بود و "مانیفست حزب کمونیست" شهرت زیادی نداشت. بهمین جهت آنارشیزم پرودونیستی میتوانست بدون برخورد با مقاومت ایدئولوژیک جدی، در جنبش کارگری آنزمان فرانسه تاثیر معینی داشته باشد.

مارکس و انگلس سوسیالیسم را از تخیق به علم بدل کرده بودند. سوسیالیسم ماقبل مارکس به انتقاد از تولید سرمایه داری و عواقب آن میپرداخت ولی نمیتوانست ماهیت آنرا توضیح دهد و بالنتیجه قادر نبود سرمایه داری را از نظر تئوریک افشا کند و تنها به رد آن بمتابه یک رژیم نارضایتبخش بسنده میکرد. برای تعریض اساسی برسسیستم تولید سرمایه داری میبایست جای تاریخی آنرا در رشد جامعه معین کرد و ضرورت تعویض آنرا باسیستم تولیدی دیگر یعنی باسیستم تولید سوسیالیستی خاطر نشان ساخت.

شک نیست که تمام این نکات بر کمونارها و حتی بر کمسانی از آنان که عضو انترناسیونال اول بودند کاملاً روشن نبود . با اینحال قیام ۱۸ مارس سال ۱۸۷۱ که انگیزه اولیه آن جنبشی بود — خصلت ملی علیه خیانت طبقه حاکمه در جنگ فرانسه و پروس ، مسئله انقلاب سوسیالیستی را بمیان کشید .

پس از سقوط امپراتوری و اعلام جمهوری ( در ۴ سپتامبر سال ۱۸۷۰ ) دولتی بنام دولت " دفاع ملی " روی کار آمد و با اقدامات خود نشان داد که از پروس ها کمتر میترسد تا از مردم پاریس که محرومیت های ناشی از دوران محاصره را قهرمانانه تحمل کرده بودند و برای ادامه پیکار عزم راسخ داشتند . این دولت بجای دعوت مردم به دفاع از کشور همانگونه که مارکس خاطر نشان ساخت راه خیانت ملی را در پیش گرفت .

روز ۳ مارس یعنی در روز پس از آنکه نیروهای نظامی بیسمارک وارد پاریس شدند و ژنرال مرتجع اول در ویلا دین به فرماندهی گارد ملی منصوب گردید نمایندگان ۲۰۰ گردان گارد ملی انجمن کردند و اساسنامه فدراسیون گارد ملی را بتصویب رساندند ( به همین جهت هم سربازان کمسون را " فدرات " مینامیدند ) .

اقدامات ارتجاعی دولت که یکی پس از دیگری انجام میگرفت خشم روز افزون مردم پاریس را بر انگیزخت . روز ۱۰ مارس دولت تصمیم گرفت پاریس را از شرایط پایتخت بودن محروم کند و ازین آن شش روزنامه جمهوریخواه توقیف شد و قانونی درباره پرداخت برات های تاخیر شده و وامها بتصویب رسید . این اقدام برای بسیاری ازید هگاران و بازرگانان و صاحبان صنایع خطر ورشکستگی در پی داشت . علاوه بر این دولت ، قانونی درباره الغاء تمدید مهلت پرداخت گزایه خانه ها که برای دوران جنگ در نظر گرفته شده بود پیشنهاد کرد . در صورت اجراء این قانون بسیاری از اهالی گزایه نشین ممکن بود بی مسکن بمانند .

پاریسی ها که میدیدند بآنها خیانت شده است از امضای قرارداد صلح که بموجب آن الزامات و بخشی از لرن باضافه ۵ میلیارد فرانک غرامت به آلمان داده میشد ، بخشم آمدند . اهالی پاریس که از احساسات پر شور مین پرستانه و تمایلات دموکراتیک سرشار بودند نسبت به دولت ارتجاعی و ضد ملی که یکی از هدفهای عمده اثر صهار کردن پاریسی ها بود ابراز تنفر میکردند .

تی پیر برای آنکه مردم پاریس را مجزاً و منفرد سازد در آستان عملیات ۱۸ مارس ارتجاع اعلامیه ای منتشر ساخت که در آن گفته میشد : دولت " کاملاً مصمم است به فعالیت کمپته قیام که اعضای آن ... تنها بیانگر عقاید کمونیستی هستند و پاریس را به تاراج خواهند کشید ، پایان دهد " .

آنگاه تی پیر کوشید تا توپ های گارد ملی را ضبط کند ولی موفق نشد و ناچار به ورسای گریخت و دستور تخلیه پاریس را داد . نیروهای مسلح او زیاد نبودند . مارکس ضمن ارزیابی دقیق این وضع نوشت انقلابیون پاریس میبایست بید رنگ و بی نیروهای تی پیر حمله برند و آنها را تا خود ورسای تعقیب کنند .

کاملاً روشن است که برخی از عناصر شرکت کنند در انقلاب ۱۸ مارس درباره هدف های مبارزه تصور محدودی داشتند و برای آزادی های " کمونال " که پاریس از آنها محروم بود اهمیت درجه اول قائل میشدند و بدینسان به هدف های قیام جنبه " مونیسیپال " میدادند .

تسی پیر با تصویب سریع قرارداد صلح موقت دست خود را برای تصفیه حساب با شهر انقلابی پاریس مسلح که طبقات توانگر آلمان و فرانسه بیکسان از آن در هراس میبودند باز کرد . اهالی



پاریس در آن اوضاع و احوال نمیتوانستند رقبای اقدامات تنییر برای ضبط تویبهای گارد ملی که نخستین مرحله خلع سلاح پایتخت بود ، دست روی دست بگذارند .

پاریس قیام کرد و تنییرا واداشت تا از نقشه خود منصرف گردد . انتقال نیروهای دولتی به ورسای ناگهانی انجام گرفت و حتی در میان اعضای کمیته مرکزی گارد ملی نیز تا حدودی سراسیمگی ایجاد کرد زیرا آنها تصور نمیکردند بتوانند شورای شهر پاریس را بدون نبرد های سخت بتصرف در آورند و بهمین جهت برای انجام مسئولیتی که بعهدہ آنها افتاده بود بهیچوجه آمادگی نداشتند . کمیته مرکزی که قادر نبود از خروج تنییرسرعت استفاده کند برای رهایی از اختیارات ناشی از تصرف قدرت حاکمه شتاب ورزید و پاریسی ها را فراخواند تا در روز یکشنبه ۲۶ مارس نمایندگان انجمن پاریس را انتخابکنند . مارکس این اقدام را نادرست دانست و نوشت : " . . . کمیته مرکزی خیلی زود از اختیارات خود صرف نظر کرد و جای خود را به کمون سپرد " ( مارکس و انگلس کلیات آثار ، جلد ۳۳ ، ص ۱۷۲ ) .

واماتی یورد رقبای انقلاب ۱۸ مارس سال ۱۸۷۱ شیوه ای را که مدت ها پیش یعنی در دوران انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ طرح ریخته بود بکاربرد بدین معنی که پاریس را ترک گفت تا پس از چندی با استفاده از هواخواهی پروسی ها که نیمه شرقی پاریس را از ایوری تا سن دنی در محاصره داشتند سراسر پاریس را محاصره کنند .

کمون انجمن شهری پایتخت نبود بلکه نخستین آزمون استقرار حکومت طبقه کارگر و نخستین دولت سوسیالیستی بود .

تضاد هایی که در لحظه پیدایش کمون پاریس در اقتصاد وجود داشت کمون را تحت فشار قرار میداد . با آنکه صنایع بالنسبه رشد کرده بود اشکال پیشه وری در تولید نقش مهمی داشت و رشد ایدئولوژیک و سیاسی پرولتاریا هنوز ضعیف بود . پرولتاریا نه سازمان سیاسی بهم فشرده داشت و نه سند یکا های بزرگ . نظریات پرود و نیستی بی اعتنائی به سیاست و پیروی از " موتوالیسم " ( ۱ ) ارزش آگاهی طبقاتی زحمتکشان که نمایندگان انترناسیونال اول بهترین بیانگر آن بودند ، جلو گیری میکرد و نتوزاکوبن ها هم بیشتر به خاطر ارات انقلاب بزرگ بورژوازی فرانسه مشغول بودند . با وجود این کمون پاریس بحکم منطق عینی حوادث ناگزیر بیش از پیش خصلت سوسیالیستی کسب میکرد و بالنتیجه موجب میشد تا بسیاری از عناصری که در آغاز بان پیوسته بودند از آن دور شوند . یکسلسله اقداماتی که کمون بان دست زد نشان میدهد که حکومت آفریده انقلاب ۱۸ مارس وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک را انجام میداد . اقداماتی نظیر الفاء کرایه خانه ، تمدید صلحی پرداخت وام ها ، برانداختن گروه رهن ، پایان دادن به بوروکراسی ، انتخاب کارمندان تو مردم و غدن کار شبانه انعکاسی است از چگونگی برخورد کمون بمحل مسائل اجتماعی . این اقدامات هم نشانه قدرت سازندگی کمون است وهم نموداری از تضاد های درونی که موجب تضعیف آن میگردد .

( ۱ ) - موتوالیسم ( Mutualisme ) - نظریه بی پرژوزف پرودون سوسیالیست خرده بورژوا ( ۱۸۶۵ - ۱۸۰۹ ) که دگرگونی سرمایه داری و تبدیل آنرا به سوسیالیسم از طریق اشاعه شرکت های تعاونی و واگذاری اعتبار و از طریق سازمان های دیگر بدون مبارزه طبقاتی و انقلاب واجتماعی کردن مالکیت میسر می پنداشت .

زحمتکشان فراموش نمیکنند که کمون پاریس برای مبارزه عمومی طبقه کارگر اهمیت فراوان داشت زیرا همانگونه که لنین خاطر نشان ساخته است کمون : " . . . به پرولتاریای اروپا آموخت تا وظایف انقلاب سوسیالیستی را بطور مشخص طرح کند " (مجموعه کامل آثار ، جلد ۱۶ ، ص ۵۳۳) . کمون قدرت دولتی بورژوازی و ارگان های تسلط آنرا در پاریس بر انداخت بدین معنی که تسلیح همگانی مردم را جایگزین ارتش دائمی کرد ، پلیس خد متکراتوانگران را کاهش داد و آنرا ساده کرد ، قدرت روحانیون را که افزایش معنوی بود با جد کردن کلیسا از دولت محدود کرد ، دادگاهها را باصلاح مستقل را که عملاً به سرمایه وفاداری کامل داشتند به ارگان های جدید دادگستری که کارکنان آن از طرف مردم انتخاب میشدند و در برابر مردم مسئول بودند و خود مردم نیز میتوانستند آنها را برکنار کنند ، بدل ساخت .

مجموعه این اقدامات تمایل عمیق کمون را به دگرگونی های اساسی نشان میدهد . سخن تنها بر سر تعویض کارکنان سیاسی نبود . طبقه اجتماعی جدید که بعنوان ایفاکننده نقش عمده وارد صحنه تاریخ شده بود ، زمام امور پایتخت فرانسه را بدست گرفت و بر آن بود که چون تمام انقلاب ها از پاریس منشأ میگردد سرانجام زمام امور سراسر کشور را بدست خواهد گرفت . لنین خاطر نشان میساخت که کمون پاریس در نتیجه دواشتباه پرولتاریای پاریس تضعیف شد ؛ یکی آنکه پرولتاریا در زمینه مصادره اموال مصادره کنندگان در نیمه راه متوقف ماند و دیگر آنکه در قبال دشمنان خود جوانمردی بیش از اندازه نشان داد و برای اقدامات جنگی علیه نیروهای ورسای چنانکه باید و شاید اهمیت قائل نگردید .

یکی از بارزترین نمونه های اشتباه اول چگونگی موضعگیری کمون در قبال بانک فرانسه بود . در آن هنگام بانک منوریک بانک خصوصی با اختیارات خاص و دارنده امتیاز نشر اسکناس بود . بانک روتشیلد و مالک و سایر سلسله جنبانان سرمایه مالی رهبری میکردند . کمونارها متوجه نبودند که اگر بانک را بدست آورند میتوانند دولت ورسای را از گرفتن اعتبار محروم سازند و تنی بر او در برابر دشواریهای جدیدی قرار دهند و امکانات مالی کمون را که تنها به مطالبه مبالغ ناچیز برای رفع نیازمندیهای خود بسنده میکرد بسی افزایش دهند . علاوه بر این کمون در مطالبه پول بینهایت وسواس بکار میبرد و این نشان میداد که کمونارها چه اندازه اهتمام داشتند که بهانه ای برای کوچکترین اتهام سوء استفاده مالی بدست ندهند . ولی این روحیه خاص حسابداران قشری بهیچوجه با مصالح انقلاب که علیه تحریکات تن بر میریاشده بود و سیبایست ادامه یابد مطابقست نداشت . بسیاری از سوسیالیست های آن دوران که با آموزش مارکسیستی آشنا نبودند تصرف بانک ها را ( و در درجه اول تصرف بانک فرانسه را که به مفهوم معینی کانون بانکها بود ) لازم نمیبیند دانستند و حتی آنکه با این عمل میتوانستند به سرمایه داران و دولت ورسای که در خدمت آنان بود ضربت جدی وارد سازند .

اشتباه دوم کمون که لنین آنرا خاطر نشان ساخته است از عصر روز ۱۸ مارس آغاز شد بدین معنی که کمون حالت انتقاری خود گرفت و این امر به نیروهای ورسای بسیار کمک کرد . اگر بید رنگ به آنها تعرض میشد در وضع دشواری قرار میگرفتند . نیروهای پاریس نه تنها از آغاز نظر کمی بر نیروهای ورسای برتری داشتند بلکه روحیه جنگی آنها نیز در نتیجه فرارتنی برعکس بود و حال آنکه نیروهای ورسای روحیه خود را اردست داده بودند و کم ماند بود که از هم فروپاشند . چنانکه میدانیم کمون پاریس بیت ارگان انتخابی بدل شده بود که هم اختیارات قانونگذاری

داشت و هم قدرت اجرایی و بدینسان بعد اعلیٰ دموکراتیک بود . و نیز میدانیم که دستگساره ادارتی رژیم پیشین که کمون در وزارتخانه ها و در اداره شهرستانی با آن تصادم پیدا کرد با طبقه کارترخصومت شدید داشت . مارکس با تحلیل این وضع از تجربه کمون پاریس نتیجه ارزنده ای گرفت و باین حکم رسید که دستگساره دولتی بورژوازی را باید درهم شکست و دولت جدیدی مرکب از نمایندگان آن طبقات جامعه که تازه به قدرت رسیده اند جایگزین آن ساخت .

کمون پاریس دیکتاتوری پرولتاریا بود ولی چون در ترکیب دولت عناصر سوسیالیست در آن تشبیب نمیگردد . دموکرات ها آن خرده بورژوا در کمون تفویض داشتند و ناچار برخی از اقدامات کمون با نظریات آن اعضا انترناسیونال که جزو کمون بودند مغایرت پیدا میکرد .

کمون عملاً نتیجه ای از ترکیب جنبش های ناهمگون بود . در آن تمایلات طبقه کارگر برای تغییر وضع اجتماعی ، خشم عناصر خرده بورژوازی که در جاورشکستگی شده بودند ، بیم از انحلال جمهوری بدست ارتجاع و نیز خشم توده ها بزرگ اهالی که شکست فرانسه را نتیجه خیانت محافل حاکمه بورژوازی میدانستند با هم در آمیخته بود .

فعالیت کمون پاریس بتدریج خصلت سوسیالیستی هر چه بیشتر کسب میکرد . ولی باید خاطر نشان ساخت که نفوذ اکوپن ها و بلانکیست ها سعی داشتند هواداران انترناسیونال را بی اعتبار کنند ( ۱ ) .

تشکیل کمیته نجات اجتماعی که ارکان اجرایی ویژه کمون بود در همان حال که کوششی برای تقلید از اسلاف بزرگ در دوران انقلاب پایان قرن هجدهم بود تصمیم اکثریت کمون را نیز که بموجب آن از ورود نمایندگان انترناسیونال با آن جلوگیری کردند ، آشکار ساخت . اعضای انترناسیونال از شرکت در کمیته نجات اجتماعی خواه در ترکیب اول آن در اول مه و خواه در ترکیب دوم آن در ۹ مه برکنار شدند . اکثریت کمون در چنین هنگامی که خطر ساعت بساعت شدت میگرفت از وحدت امتناع کرد . این نمونه نشان میدهد که چگونه در همان دوران نوعی از آنتی کمونیسم که امروزه عاملین انشعاب طبقه کارگر آن توسط میجویند نمودار میگردد .

( ۱ ) — مهمترین جریان های ایدئولوژیک و سیاسی درون کمون عبارت بودند از نفوذ اکوپن ها ، پرود و نیست ها و بلانکیست ها . اعضای انترناسیونال در داخل کمون بطور عمده از پرود و نیست ها و بخش نیز از بلانکیست ها مرکب بودند و تنها اندکی از آنان به مارکسیسم نزدیک بودند . بدینسان مسئولیت عمده اشتباهات اساسی کمون که مارکس وانگسرتشریح کرده اند متوجه پرود و نیست هاست . بتدریج در میان کمونارهاییک " اکثریت " ( بلانکیست ها و نفوذ اکوپن ها ) و یک " اقلیت " ( بطور عمده پرود و نیست ها ) پیدا آمد . این تقسیم بندی بضرورت مبارزه ای که در کمون بر سر تشکیل کمیته نجات اجتماعی در گرفت جنبه قطعی پیدا کرد . اکثریت این کمیته را برای ایجاد ارگسنان دارای اختیارات دیکتاتوری بمنظور تامین پیروزی در جنگ داخلی باورسای لازم میدانست ولی اقلیت تشکیل چنین کمیته ای را نقد موازین دموکراسی تلقی میکرد .

بنا بگفته لوفرانسه که عضو کمون و انترناسیونال بود وضع برای اقلیت تحمل ناپذیر میشد .  
 گرچه سوسیالیست ها امکان داشتند در حل مسائل اقتصادی که اکثریت بانهایی اعتنا بود ،  
 شرکت کنند ولی اکثریت درباره مهمترین اقدامات کمون در خارج از جلسات عمومی آن یعنی در  
 جلسات خصوصی تصمیم میگرفت . اعضای اقلیت یکی پس از دیگری از مقامات مهم برکنار میشدند .  
 جای لونگه که رهبری " ژورنال افیسیل " ارنا رسمی کمون را بعهده داشت به وزیر نبود داده شد .  
 در نظر گرفته شده بود که وارلن از کمیسیون نظامی برکنار گردد . در این شرایط اقلیت روز ۱۵ مه  
 سندی منتشر ساخت که در آن از جمله گفته میشد :

" کمون پاریس بر اساس رای گیری خاص و مشخص از قدرت خود صرف نظر نمود و آنرا به نوعی از  
 دیکتاتوری که عنوان نجات اجتماعی بآن اطلاق میگردد واگذار کرده است . اکثریت کمون بسا  
 رای گیری خویش خود را فاقد مسئولیت اعلام داشته و تمام مسئولیت امور ما را باین کمیته سپرده است  
 در مورد خود خاطر نشان میسازیم که ما نیز مانند اکثریت خواستار نوسازی سیاسی و اجتماعی  
 هستیم ولی برخلاف نظریات آنها ، بنمایندگی از جانب انتخاب کنندگان خود طالب میکنیم بسا  
 حق داده شود که خود در برابر انتخاب کنندگانمان پاسخگوی اعمال خویش باشیم نه اینکه خود را  
 در پشت دیکتاتوری عالمهای که اعتبارنامه ما اجازه قبول و شناسایی آنها بسا نصید هد پنهان کنیم .  
 بدینجهت مافقط روزی در مجلس حضور خواهیم یافت که این مجلس به قوه قضائیه بدل گردد  
 و خواهد یکی از اعضای خود را محاکمه کند . "

اقلیت که در آن ۱۳ یا ۱۴ عضو انترناسیونال شرکت داشت با اعلام اینکه دیگر در جلسات  
 عادی کمون حضور نخواهد یافت اشتباه فاحشی مرتکب گردید . شورای فدرال شعب پاریس  
 انترناسیونال در جلسه ۲۰ مه خود این کناره گیری را وظایفانه را تایید نکرد و به قطعنامه زیرین  
 رای داد : شورا " پرازشنیدن توضیحات نمایندگان انترناسیونال عضو کمون و با تصدیق مشروع  
 بودن کامل عللی که موجب اقدام آنها گردیده است آنها را دعوت میکند که ضمن دفاع پیکر از آرمان  
 هائی که زحمتکشان در راه تحقق آنها مبارزه میکنند به حفظ وحدت کمون که برای پیروزی در مبارزه  
 علیه دولت ورسای ضرورت مبرم دارد کمک نمایند . "

شورا کوبین ها و بلانکیست ۱۵ در همان حال که بی اعتمادی معینی نسبت به اعضای انترناسیونال  
 ابراز میداشتند در مورد تعیین رهبران وزارت جنگ و از جمله نمایندگان نظامی یعنی کلوزره و روسل  
 و د ولکلوزنیز انتخابشان چندان صحیح نبود .

ولی آنچه که از نظر تاریخی مسلم است اینست که کمون پاریس نخستین تصادم بزرگ میان  
 نیروهای سرمایه داری و سوسیالیسم بود که مرحله مهمی را در راه جنبش کارگری فرانسه وجهان  
 آغاز کرد و مشارکت در آن نوین مبارزه طبقاتی بود .



سرکوب کمون پاریس بعد از انترناسیونال اول واکتشر ایجاد کرد . کموناروایان در کنفرانس  
 لندن که از ۱۷ تا ۲۳ سپتامبر ۱۸۷۱ جریان داشت ضمن مخالفت با باصلاح داری جستن  
 از سیاست پیش نهاد زیرین را مطرح ساخت :

" کنفرانس در قبال ارتجاع لگام گسیخته ای که به پیروزی موقت نائل آمده است و هرگونه خواست دموکراسی سوسیالیستی را با توسل به قهر سرکوب میکند و میکوشد تمایزات طبقاتی را قهر حفظ کند به اعضای سازمان رفاقت بین المللی یاد آور میشود که مسئله سیاسی و مسئله اجتماعی بایند یکر پیوند ناگسستنی دارند و در جانب یک مسئله واحد یعنی برانداختن طبقات را تشکیل میدهند که انترناسیونال حل آنها هدف خود قرار داده است .

کارگران بهمان درجه که همبستگی اقتصادی را قبول دارند باید به همبستگی سیاسی نیز کف آنها را بیکدیگر پیوند میدهد قائل باشند و بران پیروزی نهائی آرمان خویش در زمینه سیاسی نیز با همان نیروی متحدی عصب کنند که در زمینه اقتصادی عمل میکنند ."

پیرامون این پیشنهاد مباحثه ای آغاز شد که در آن مارکس و انگلس و تین یکی از مهاجران روسی و کمونار فرانک شرکت کردند .

مارکس ضمن سخنرانی خود خاطر نشان ساخت که برخی از اعضای انترناسیونال در کشورهای مختلف بر اساس تفسیر نادرست اساسنامه مصوب کنگره ژنوه تبلیغ نظریه دوری جستن از سیاست پرداختند و ولتمانیز البته بهیچوجه در صد و جلوگیری از این تبلیغ بر نیامدند . در آلمان شویتسر وعده دینری که از بهمارك حقوق میسرند سعی داشتند شعب انترناسیونال را بسوی سیاست دولتی جلب کنند . در فرانسه زمین رورثیم کارانه دوری جستن از سیاست به فاوروتروش ز پیکار و دینران گمت کرد تا در ۴ سپتامبر حکومت را به تصرف خود در آورند .

مارکس افزود که در نتیجه همین دوری جستن از سیاست کمیته مرکزی گارد ملی که پیراز انقلاب ۱۸ مارچ ۱۸۷۱ روی کار آمد فرصت نرائبهائی را که بران تقویت و پیشرفت انقلاب وجود داشت از دست داد .

انگلس نیز خاطر نشان ساخت که باید یکنارشان جد اتوصیه کرده به سیاست ببرد ازند زیرا دوری جستن از سیاست نه تنها با اساسنامه سازمان رفاقت بلکه با خواست های سوسیالیستی نیز مغایرت دارد . کسانی که از سیاست امتناع میورزند مساعی کمون پاریر را که بران نخستین بار به سلطه سیاسی پرولتاریا یعنی وسیله واقعی تامین هدف های انترناسیونال و تحقق اصول آن جامعه عمل پوشانید - از یاد میبرند .

پیروزی مارکسیسم در زمینه ایدئولوژیک و تشکیک بقه نارثر در کنگره لاهه انترناسیونال ( ۲-۷ سپتامبر سال ۱۹۷۲ ) تثبیت شد و کنگره بر اشکال سکتاریستی و اپورتونیستی سوسیالیسم کسه مهر و نشان اندیشه های پرودون و باکونین را بر خود داشت خط بطلان کشید . در پرتو فعالیت انترناسیونال اولی کارگران پیشر و کشورهای عمده سرمایه داری با ایدئولوژی مارکسیستی آشنا شدند و این امر در پیشرفت بعدی جنبش کارثری تاثیر قاطع بخشید .

ولنی پیراز تشکیک کمون پاریر مسائل جدیدی در برابر جنبش کارثری بین المللی قرار نرفت .

کنگره لاهه خاطر نشان ساخت که پرولتاریا باید احزاب سیاسی مستقل خود را تشکیل دهد . ایجاد حزب کارثری سوسیالیستی در هر کشور وظیفه ای بود که خود زحمتکشان میبایست آنها انجام دهند . در این شرایط سازمان انترناسیونال اهمیت خود را از دست میداد .

بقه کارثر فرانسه که در نتیجه تلفات ناشی از سرکوب کمون پاریر ضعیف شده بود در ویرانی که بسیاری از مبارزان هنوز رزندان ها و یا در ازوژن بسر میبردند تلاش فراوان بران تشکیل سازمانی خود بکار می برد . ولنی این تلاش ها در آغاز بخور عمده بر اساس بر سندن بگاها و کورپوراسیون

های کارگری انجام میگرفت . مثلا در سال ۱۸۷۶ کمیته ابتکاری برای تدارک جلسه دیدار کارگران اعزامی به نمایشگاه جهانی وین و ویلادلفی و نیز رهبران کورپوراسیون های کارگری و کمیسرین های مأمور حذرات و غیره تشکیل شد . از ۲ تا ۱۰ اکتبر سال ۱۸۷۶ نخستین کنگره کارگری در پاریس تشکیل شد . در این کنگره ۳۴۸ نماینده و از جمله ۲۵۳ نماینده از سازمان های کارگری پاریس و ۶۵ نماینده از کارگران لیون ، گرونوبل ، بزانشون ، سن شامون ، ریسن دیژون ، بردو ، روبه ، آرمانتیر و غیره شرکت داشتند . پس از این کنگره کارتشکین سازمانهای کارگری در سراسر کشور آغاز گردید .

تدارک دومین کنگره کارگری به پرولترهای لیون واگذار شد . در این کنگره ( ۲۸ ژانویه ۲ فوریه ۱۸۷۸ ) نظریات کلکتیویستی که ژول گد باتاسیس روزنامه "اگالیته" ( ۱۸۷۱ نوامبر سال ۱۸۷۷ ) آنها را تبلیغ میکرد تاثیر معین داشت . قریب ۲۰ نماینده به قطعنامه کلکتیویستی رای داد ولی کنگره نتوانست یک سازمان کارگری بوجود آورد . کنگره لیون به سازمان های سندیکائی پاریس مأموریت داد بمناسبت گشایش نمایشگاه جهانی پاریس به تدارک تشکیل کنگره بین المللی بپردازند . این کنگره میبایست در سپتامبر سال ۱۸۷۸ تشکیل شود ولی آنرا غدغن کردند .

سومین کنگره کارگری روز ۲۳ اکتبر سال ۱۸۷۹ در ماریس تشکیل شد . در آن علاوه بر نمایندگان اتحادیه های کارگری نمایندگان محافظی هم که سوائی اجتماعی را بررسی میکردند و نیز نمایندگان گروههای کلکتیویست که توسط ژول گد ایجاد شده بودند شرکت داشتند . بر خلاف کنگره های پیشین که روحیه پرود و نیستی دلیستگی به شرکتیهای تعاونی در آنها حکمفرما بود در کنگره ماریس نمایندگان با اکثریت آراء قطعنامه ای تصویب کردند که در آن ضرورت تصاحب جمعی وسای تولید و مبادله خاطر نشان میگردد . علاوه بر این تصمیم گرفته شد فد راسیون حزب زحمتکشان سوسیالیست فرانسه تشکیل شود . بدینسان در آستان سال ۱۸۸۰ سه سازمان کارگری وجود داشت ولی بعد ها تفرقه جنبش کارگری بیشتر از پیش تشدید گردید .

در فد راسیون حزب زحمتکشان سوسیالیست فرانسه که در کنگره ماریس تشکیل شد از یکسوی عناصر معتدل و هوادار مشی سندیکالیستی و شرکتیهای تعاونی و از سوی دیگر عناصر کلکتیویستی شرکت داشتند . در نوامبر سال ۱۸۸۰ این گروهها از هم جدا شدند و کلکتیویست ها حزب سوسیالیست کارگری را تشکیل دادند . ولی در حزب جدید زمینه انشعاب میان انقلابیون و پوسیویلیست ها فسرار هم شد . پوسیویلیست ۱۵ باین بهانه که " هدف طبقه کارگر بایست به اجزائی تقسیم شود که نمیتوان آن ممکن کرد " از مواضع طبقاتی پرولتراریا عدول کردند .

در کنگره سال ۱۸۸۲ که در سنت اتین تشکیل شد پوسیویلیست ها و کلکتیویست ها بکلی از هم جدا شدند : پوسیویلیست ها حزب کارگری سوسیالیست رولوسیونرها را که در سال ۱۸۸۳ عنوان فد راسیون زحمتکشان سوسیالیست بخود گرفت و کلکتیویست ها حزب کارگری فرانسه را تشکیل دادند .

کارگران که میدانستند تفرقه نیروی آنها جنبش را ضعیف خواهد کرد بران تامين وحدت میکوشیدند . ولی سالها گذشت تا چنین وحدتی تحقق پذیرفت . در این میان در کشورهای مختلف و از آن جمله در روسیه اعتصاب کارگری روی میداد و در آلمان و فرانسه و ایالات متحده آمریکا و اتریش احزاب سوسیالیست تشکیل میشد . حال میبایست این

احزاب را متحد کرد ولی این امر دشواریهای فراوان در پی برداشت زیرا پوسیبیلیست های فرانسه و متحدین اپورتونیست آنان در انگلستان سعی داشتند یک اتحادیه بین المللی تشکیل دهند که رهبرین آن در دست خودشان باشد . مارکسیست های فرانسه به توصیه انگلس در روزهای ۱۴ - ۱۸ ژوئیه سال ۱۸۸۹ در پاریس کنگره ای تشکیل دادند که انترناسیونال دوم را شالوده ریخت . آنارشیست ها و پوسیبیلیست ها که در کنگره حضور داشتند با شکست مواجه شدند . کنگره خاطر نشان ساخت که هدف نهائی جنبش کارگری سوسیالیسم است . تصمیم گرفته شد که برای معمول کردن روزگار ۸ ساعته و افزایش دستمزد و خواسته های دیگر کارگران مبارزه شود . پس از این کنگره جنبش کارگری اروپا به کامیابی های بزرگ رسید . در سال ۱۸۹۰ تحت فشار بقیه کارگر در آلمان قانون فوق العاده علیه سوسیالیست ها ملغی شد . همان سال در انگلستان کنگره ترد و نیون ها علیرغم رهبری اپورتونیستی موافقت خود را با برقراری روزگار ۸ ساعته اعلام داشت . روزاول مه سال ۱۸۹۰ در اکثر کشورها د مونس تراسیون های کارگری برگزار شد . کنگره بعدی انترناسیونال دوم در سال ۱۸۹۱ در بروکسل تشکیل گردید . قطعنامه های اساسی آن به مبارزه علیه آنارشیست ها اختصاص داشت .

در سال ۱۸۹۳ انترناسیونال دوم کنگره دیگری در زوریخ تشکیل داد که در آن تاکتیک آنارشیست ها محکوم گردید و بموجب قراری اعلام شد فقط آن احزاب کارگری میتوانند وارد انترناسیونال شوند که مبارزه سیاسی را قبول داشته باشند . در جلسه نهائی کنگره انگلس سخنرانی کرد و نقش سازمان شکن آنارشیست ها را در جنبش کارگری تشریح نمود . انگلس نام مرگ علیه گرایش های اپورتونیستی که در انترناسیونال دوم بروز میکرد ( و از جمله علیه پریسدادن به اهمیت پارلمانتاریسم ) مبارزه میکرد .

در نخستین کنگره ای که پس از مرگ انگلس تشکیل شد نفوذ اپورتونیسم با شدت بیشتری محسوس گردید . کنگره که در سال ۱۸۹۶ در لندن تشکیل شد آنارشیست ها را از صفوف انترناسیونال بیرون راند و ضرورت مبارزه سیاسی بقیه کارگر و حزب سوسیال دموکرات آنها در راه احراز قدرت حاکمه تأیید نمود ولی مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را مسکوت گذارد . کنگره حق طرد در تعیین سرنوشت خویش و مخالفت خود را با سیاست استعماری تصریح کرد ولی بران مبارزه علیه سیاست تجاوزکارانه امپریالیستی که مرحله اولیه خود را میگذرانید هیچ اقدامی در نظر نگرفت و نیز از طرح ریزی خواسته های انقلابی اساسی در زمینه مسئله ارضی امتناع ورزید .

انترناسیونال دوم که جریان های رویزیونیستی در داخل آن بسیار نیرومند بودند انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه را که در جنبش انقلابی جهان تأثیر بسیار داشت نادیده گرفت .

لنین در سال ۱۹۰۷ در کنگره اشتوتگارت بانشر تمایندگانی که مدعی بودند استعمارگران در مستعمرات " حاصل تمدن " هستند مخالفت کرد و هنگام بحث پیرامون مسئله مبارزه علیه جنگ تزه های اصلاحی خویش را بیان داشت . یکی از این تزه ها که تبدیل جنبش امپریالیستی به جنبش داخلی را پیشبینی میکرد پذیرفته شد . ولی مغایرت میان قطعنامه ها و اعمال انترناسیونال دوم در سرنوشت این تزه های بسیار از تزه های دیگر موثر واقع شد .

لنین در سال ۱۹۱۰ در کنگره کپنهاگ نیز شرکت داشت . کنگره قرار داد کرد که احزاب سوسیالیست به اعتبارات جنگی رای مخالف دهند و گاه شتر تسلیحات و خلع سلاح کامل و استفاده از دادگاه حکمیت برای رسیدگی به اختلافات میان دول را خواستار شوند . آخرین کنگره

انترناسیونال دوم پیش از جنگ جهانی اول که در سال ۱۹۱۲ در شهر بان تشکیل شد ضرورت مبارزه قاطع علیه جنایت نزدیک را خاطر نشان ساخت و خصلت امپریالیستی چنین جنگی را از پیش محکوم کرد . ولی تشکل تودا برای مبارزه علیه جنایت به پیجوجه با مقتضیات اوضاع و احوال موجود آفرمان مطابقت نداشت .

در اوت سال ۱۹۱۴ که نخستین جنگ جهانی در گرفت انترناسیونال دوم به سرانسیب سقوط در غلتید بدینمعنی که به دفاع از شمار " جنگ تاپیروزی نهائی " پرداخت وایدیولوژی ارتجاعی شوینسیم را جایگزین اصل انفرسی انترناسیونالیسم پرولتری ساخت .

لنین ضمن تحلیل سرمایه دارن که به مرحله امپریالیستی رسیده بود چنین نتیجه گرفت که انجام انقلاب پرولتری نخست در یک کشور که ضعیفترین حلقه زنجیر امپریالیسم است امکان پذیر خواهد بود . بدینسان مسئله انقلاب در دستور روز قرار گرفت . وقتی بلشویک ها انقلاب سوسیالیستی اکثر سال ۱۹۱۷ را به پیروزی رساندند زحمتکشان روسیه دریافتند که پیروزی آنان نتایج جهانی خواهد داشت . هنگامیکه آنها به قربانی های سنگین تن در میدادند نه تنها به آیند خود بلکه به آیند تمام زحمتکشان میاندیشیدند .

آنگاه لنین انترناسیونال سوم را تشکیل داد . وظیفه این انترناسیونال آن بود که کارگران را از بنده اپورتونیسیم که در بران انترناسیونال دوم بدست ویای آنان پیچیده بودند آزاد کند و آنها را براه مبارزه با بقای انقلابی با روح انترناسیونال اول سوز دهد .



تحلیل فعالیت کمون پاریس علیه غم جنبه های ضعف آن نمیتواند در حقانیت و عظمت آرمانی که کمونار در راه آن مبارزه کردند و جان سپردند تردید ی پدید آورد . به کسانی که این سؤال را مطرح می کنند که : " آیا کمون اصولاً میتواندست پیروز شود ؟ " و منظر و نشان هم از طرح این سؤال آن است که مبارزه فقط با اطمینان کامل به پیروزی میبایست آغاز کرد - میتوان چنین پاسخ داد : اگر زحمتکشان پاریس به تحریکات مفسده جوینان تی پریاسخ نمیدادند و این اقدام به مبارزه خلع سلاح میشدند و شکست میخوردند جنبش کارگری در نتیجه این تسلیم مصائب بمراتب بیشتری را متحمل میشدند . آنگاه بورژوازی با استفاده از این وضع بآنکه بر میکشید که تسلط و قدرت من خلل ناپذیر است و هیچ نیروی اجتماعی دینری قادر نیست در زمینه رهبران حیات ملت جایگزین من نردد . زحمتکشان پاریس در قبال تحریکات مفسده جوینان تی پیراه دینری جز مبارزه نداشتند .

همین جهت مارکس که پاریسی ها را از هرگونه اقدام و عمل شتابزده بر حذر میداشت در نامه ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ خود به گوگلمان با تحسین تمام نوشت : " این پاریسی ها را چه نمرس ، چه ابتکار تاریخی شرف و چه استعدادان بران جانبازی است ! . . . قیام کنونی پاریس ، حتی اگر هم بدست کارگران و گرازان و سنان پست جامعه نهنه در هم شکسته شود ، پرافتخارترین قهرمانی حزب ما پیر از قیام ژوئن پاریس است . جان بگذار غمناک امپراتوری روی مقدم بر ژرمن - پروس و بالماسکه ها ن عمده در قیاموس آنها که بون سربازخانه و کلبسا و زمیندارن بزرگ و از آنها هم بیشتر بوی دوته بینی کاسب نشانان از آنها بمشام میرسد با این پاریسی ها ن آماده برای هجوم به عرش اعلی مقایسه گفتد " ( مارکس و انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۳۳ ، ص ۱۷۲ - ۱۷۳ ) . مارکس اعجاب



و تحسین خود را در قبال قهرمانی کمونارها که در پرتوی کار خود قدرت حاکمه را و لویرای زمانی کوتاه  
بصرف در آوردند و عصر انقلابیهای طراز نوین یعنی انقلاب های سوسیالیستی را آغاز نمسازند  
پنهان نمیکرد .

شک نیست که برخی از کمونارها و بیوزنه نشو و اکوبن ها در ضمیرنا خود آگاه خویش برای سرخی  
اقدامات تاثیر سحر آساقاکن بودند . کمیته نجات اجتماعی در ذهن کسانی که آنها را در سال ۱۸۷۱  
وجود آورده بودند انقلاب بزرگ فرانسه را که علیه جنبه مطلقه اروپای فئودالی قرار داشت ،  
مجسم میساخت . ولی این فرمول کافی نبود برای آنکه تفاوت میان آن دو وضع تاریخی را از بین  
ببرد . در سال ۱۷۱۳ فرانسه که بزرگترین کشور اروپای آن زمان بود تمام انرژی خود را بسیج  
کرده بود تا در برابر دشمن بایستد . ولی در سال ۱۸۷۱ شهر مجزا و پیوند گسسته پاریس علیه  
دولتی نبرد میکرد که تمام نیروهای محافظه کار کشور را پشت سر خود داشت و از کمند دشمن خارجی  
نیز برخوردار بود .

تنها تقلید از اسلاف بزرگ کافی نبود که انقلاب را به پیروزی رساند . استفاده از فرمول های  
گم نه تا حد و بی نشانه سراسیمگی و ترس از آینده بود . ولی هیچیک از این عوامل نافی آن نیست  
که کمون پاریس عملاً مسئله انقلاب سوسیالیستی را در برابر پروتاریای جهانی قرار میداد . ضربات  
بیرحمانهای که بر کمون از پای افتاده وارد آمد کمونارها را به شهادتی بدل ساخت که بر سر آرزوان  
بزرگ آزادی زحمتکشان و امر سوسیالیسم جان نثار کردند .

با اینجهت پیکار کمونارها نه تنها بی ثمر نماند بلکه به بشارتگر ظهور جهان نوین بدل  
گشت و انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ ادامه پیروزمندانه کمون پاریس بود . و اما ما کمونیست های فرانسه  
که در برابر جانبا زی های اسلاف پرافتخار خود - کمونارها - سر تعظیم فرود میآوریم توانستیم  
یکی از نقاط ضعف سازمانی طبقه کارگر آن زمان را بر طرف سازیم و حزب کمونیست نیرومندی بنیاد  
نهمیم . البته کار ما آن نیست که اقدامات سال ۱۸۷۱ کمونارها را تکرار کنیم و بهمان نتیجه برسیم ،  
بلکه آنستیکه از تجربه جنبه کارگر جهان و فرانسه درس بگیریم و بسوی ناکامی های جدید نه ،  
بلکه بسوی فرانسه سوسیالیستی - بسوی هدفی که مفهوم زندگی و پیکار ما را تشکیل میدهد گام  
برداریم .

به همین جهت ما در عین ستایش قهرمانی کمونارها و بزرگداشت صدمین سالگرد رویداد عظیمی  
چون کمون پاریس که دارای اهمیت ملی و بین المللی است میکوشیم از آن در سمعائی بگیریم که در پرتو  
آن قهرمانان بزرگی که صد سال پیش به شهادت رسیده اند عملاً با ما در پیکار کنونی شرکت داشته  
باشند .

قهرمانان و شهیدان کمون پاریس نمایندگان پیکارجوی طبقه کارگری بودند که آن زمان هنوز جوان  
و بی تجربه و بیازیند اربود . این قهرمانان با " هجوم به عرش اعلی " در کسانی که سپهر پرچم پیکار  
را از آنها تحویل گرفتند این اطمینان را رسوخ دادند که : توده های مردم را بدون پندارهای  
بی ثمر و پرهیز از آرزوهای پوچ میتوان بسوی آرمان سترگ آزادی - بسوی سوسیالیسم جلب  
کرد .

علیرغم دعاوی مفتریان ، کمون افون انقلاب نبود و برعکس طسلسوع آن بود . اکتبر سال ۱۹۱۷  
انتقام قربانیان کمون را گرفت . لنین پس از تصرف حکومت در حالیکه به انقلابیون سال ۱۸۷۱  
پاریس میاندیشید از خود می پرسید آیا دولت شوزاها که باشد بدترین دشواری ها در پیکار است

خواهد توانست باندازه کمون پاریس که فقط ۲۲ روز وام یافت ایستادگی کند .  
انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ ایستادگی کرد و صد مین سالگرد کمون پاریس در کشورلنین و در تمام  
کشورهای جهان برگزار خواهد شد و سرود " انترناسیونال " که آفریده کمون پاریس و منادی آخرین  
پیکار در راه پیروزی نهائی سوسیالیسم است همه جا با بانگ رساطنین خواهد افکند .

لنین سر در تاریخ انقلاب لکتبر رباره رویدادهای بهار سال ۱۸۷۱ مینویسد :  
" خاطره مبارزان کمون را نمتنها کارگران فرانسه بلکه پرولتاریای سراسر جهان نیز بزرگ میدارد ،  
زیرا هدفی که کمون در راه تحقق آن پیکار میکرد هدف محلی یا ملی محدود نبود بلکه آزادی تمام  
جامعه مترقی خواه بشری ، تمام تحقیرشدگان و توهین شدگان بود . کمون بعنوان مبارز پیشرو  
راه انقلاب اجتماعی در درجاکه پرولتاریا رنج میبرد و پیکار میکرد مورد پشتیبانی و هواخواهی قرار  
گرفت . منظره زندگی و مرگ کمون ، تصویر دولت کارگری که پایتخت جهانی را بتصرف در آورده  
بود و بیست از دو ماه آنرا در دست خود داشت ، منظره پیکار قهرمانانه پرولتاریا و رنج های آن پس از  
شکست - روحیه میلیون ها کارگر با لالبرد ، امید های آنان را تجدید کرد و آنها را به سوسیالیسم  
علاقه ساخت . غرر شوپ های پاریس عقب مانده ترین قشرهای پرولتاریا را از خوابی عمیق  
بیدار کرد و همه جا موجب تقوید تبلیغات انقلابی سوسیالیستی گردید . بهمین جهت آرمان کمون  
نموده و تائید در قلب هر یک از ما زنده است . آرمان کمون آرمان انقلاب اجتماعی ، آزادی کامل  
سیاسی و اقتصاد از حاکمیتشان ، آرمان پرولتاریای گیتی است . با چنین مفهومی آرمان کمون فنا  
ناپذیر است " ( لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۰ ، ص ۲۲۱ - ۲۲۲ ) .

نخستین درس کمون که معمولاً روی آن تکیه میکنند عبارت از ضرورت وجود حزبی که از اصول  
مارکسیسم - لنینیسم الهام میگردد ، این آموزش انقلابی را فرا گرفته و قادر است آنرا در صفوف  
طبقه کارشروع های بزرگ مردم رسوخ دهد . فقط توده های که به جنبش آمده اند و رهنمون آنان  
تئوری انقلابی مبارزه است و نه " اقلیت فعال " - میتوانند راه را بسوی سوسیالیسم هموار سازند .  
بهمین جهت حزب طبقه کارگر چنانچه بخواهد برای انجام دادن رسالت خویش آماده باشد باید  
حزب توده ای باشد .

حزب توده ای تنها در صورتی میتواند وحدت خود را حفظ کند و تحکیم بخشد که خصلت  
دموکراتیک داشته باشد ، آزادی بحث بر اساس مرکزیت دموکراتیک در صفوف آن تامین باشد ،  
هر کس به انجام تصمیمات مصوب اکثریت موظف باشد و ضمناً علیه جریان های منفی که در میان توده ها  
وجود دارد و در صفوف مارسوخ میکند مبارزه ایدئولوژیک سرسخت انجام دهد .

در مورد حزب کمونیست فرانسه میتوان گفت که این حزب به ضرورت گرفتن در رساله های لازم از تجربه  
کمون پاریس واقف است و از جمله میداند که کمونارها بحد کافی مبارزه ایدئولوژیک انجام نمیدادند .  
حزب کمونیست فرانسه نبرد عقاید را گسترش میدهد ، مباحثات تئوریک بر میان نگیزد و به نظریات  
مختلف ( ولو خوش آیند ماهم نباشند ) گوش میدهد تا بهتر بتواند آنها پاسخ گوید . حزب  
کمونیست فرانسه میکوشد حزب بزرگ دموکراتیک ، حزب انقلابی ، حزب مارکسیست - لنینیست  
باشد و میکوشد براهین و تصمیمات خود را با روح تعریف و با آمادگی برای مبارزه موفقیت آمیز علیه  
تبلیغات دشمنی که به وسائل فراوان مجهز است در آمیزد و روح پیکار رجووشور و دانش فعالین خود  
را علیه این تبلیغات بسیج کند .

بنابراین تجربه کمون پاریس ما را موظف میدارد که همواره کوشا باشیم تا احزاب ما بتوانند

پاسخگوی توقعات زمان باشند. علاوه بر این از انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و طیغه دیگری نیز ناشی میشود که وظیفه انترناسیونالیستی ما است.

میدانیم که کمون پاریس که احساس تحقیر و خفت ملی و وقوف توده هایه خیانت محافل حاکمه موجب آن گردید هیچگاه در چارچوب تنگ ناسیونالیسم محدود نشد. شعار کمونارها که بی شک پیش بینی جسورانه بشمار میرفت چیزی جز "جمهوری جهانی" نبود و چون در صفوف کمون انقلابیون بسیاری از کشورهای مختلف پیکار میکردند انقلابیون پاریس آنها را برادران خویش می دانستند. لئوفرانکل مجار از بخش ۱۳ پاریس به نمایندگی مجلس کمون انتخاب گردید و سمت نماینده کمیسیون ثار و مبادله به عضویت دولت کمون تعیین شد. یاروسلاو و مبروفسکی و والری و روبلیوفسکی و انقلابی لهستانی از ژنرال های کمون بودند. بانوی روسی یلیزاوتاد میتریوا دوست تار مارگر در زمره رهبران کمیته های زنان بود. این کمیته ها در دوران حیات نخستین دولت تارکین جهان نقش بزرگی ایفا کردند. سوسیالیست های آلمان نظیر آوگوست ببل و ویلهلم لیبکنشت به دفاع از کمون پاریس برخاستند. زحمتکشان تمام کشورهای انقلاب پاریس را در حکم پیروان آرمان های خود میدانستند.

امروز مساعین انترناسیونالیسم بر آن مطمئنند که در دوران موجودیت انترناسیونالیست کمونیستی داشتند و ندارد ولی اهمیت این مسائل بهمان شدت باقیست. احزاب کمونیست و کارگری در فرانسه جهانی سال ۱۹۶۱ در مسکو باردیگر عزم راسخ خود را بر آن گذاشته اند علی رغم وجود برخی اختلاف نظرها مبارزه علیه امپریالیسم در جنبه واحد انجام گیرد تصریح کردند و بدینوسیله وجود پیوند ناگسستنی میان وظایف ملی و بین المللی خود را خاطر نشان ساختند. سخن بر سر آنست که هم از کومه بینی ملی وهم از نفی منافع ملی احتراز کرد. میتوان گفت که آرمان نمونارها در پایان سند اصلی کنفرانس که من می خواهم در اینجا یادآور شوم منعکس گردیده است:

"ملی کشورهای سوسیالیستی، پرولترها و تمانیروهای دموکراتیک کشورهای سرمایه داری ملل از بند رسته و ملت ستعکشر - در مبارزه مشترک علیه امپریالیسم، در راه صلح، استقلال ملی پیشرفت اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم متحد شوید!"

در این زمینه باید با تمام قوا کوشید تا وحدت مبارزه مجموعه جنبش جهانی کمونیستی علی رغم اختلاف نظرهای موجود تحقق پذیرد.

در پرتو مساعی صد هاد میلیون مرد و زن آرمان های والا ئی که قهرمانان کمون پاریس در راه آنها پیگار کردند و جان بر سر آنها نهادند هم اکنون در بخش بزرگی از جهان تحقق پذیرفته است. تردید نیست که این آرمان ها در سراسر جهان جا مفضل بخود خواهد پوشید. باینجهت با توجه به وضع کنونی پیروان و رسای ازیکسو و اخلاف کمونارها ازسوی دیگر میتوان هم آوا با اوژن بوتیه مصنف سرود "انترناسیونال" بانگ برکشید که: "کمون نموده است!"



پیرامون سخنرانی ژاک دوکلو بحثی صورت گرفت که ۱۹ نفر در آن شرکت کردند. مسائل تاریخی مربوط به فعالیت کمون، خصلت بین المللی و تاثیر آن در جنبش کارگری و سوسیالیستی

کشورهای مختلف و اهمیت آن برای مبارزه انقلابی دوران مابط و رجامع بررسی شد .

### ۷۲ روز هجوم قهرمانانه به "عرش"

در باره کمون پاریس کتب و نوشته‌های زیادی وجود دارد . هفتاد و دو روز حملات جانبازانه آن علیه نظام سرمایه داری که آزمان از قدرت تامه برخوردار بود هنوز نیمی از تحسین و اعجاب کلیه مجاهدان انقلابی جهان است . تمام نوشته‌های ستایشگران سرمایه داری در باره کمون با نفرت و دهشت آمیخته است . آنها کوشیده اند قدر کمون را پست کنند ، ماهیتش را تحریف کنند و به قهرمانان سر تهمت بزنند .

ولی در نوشته‌های مارکسیستی کمون جان شایسته خود را دارد . پژوهش‌های بسیاری بآن تخصیص داده شده است که خصلت و محتوی ، مراحل مبارزه قهرمانانه و اهمیت برجسته آن را در جنبش انقلابی جهان تحلیل میکند . مارکسیست - لنینیست‌ها ضمن بررسی‌های مکرر حوادث روزهای فراموش نشدنی کمون صفحات تازه ای از زندگی کوتاه ولی غنی و درخشان آنرا کشف میکنند و در بر تپید پدیده‌های نوین جوانب گوناگون فعالیت کمون و واقعیات تاریخی و رویداد های "عصر کمون" را روشن میسازند .

کارکنان حزبی و علمی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای مختلف که در کنفرانس حضور داشتند همه در این نظر یکدل بودند که کمون بزرگترین رویداد انقلابی سد نوزدهم و مهم‌ترین شاخص مبارزه طبقه کارگر علیه تسلط سرمایه و نخستین دولت انقلابی کارگری تاریخ جهانی است . ملاک آنان در این ارزیابی تحلیل‌های علمی و سیاسی بسیار عمیق و برجسته‌ایست که در باره کمون در آثار تاریخی چون " جنگ داخلی در فرانسه " - تالیف مارکس ، " مقدمه‌های بر کتاب مارکس " ، " مبارزه طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۵۰ " نوشته انگلس ، نامه‌های مارکس و انگلس و بیژنه نامه ۶ آوریل ۱۸۷۱ مارکس به ویلهلم لیبنکشت و نامه‌های ۱۲ و ۱۷ آوریل همان سال او به کوگما و نیز در تالیفات لنین : " یاد از کمون " ، " دولت و انقلاب " ، " مقدمه‌های تاریخی آموزش کارل مارکس " و در تالیفات دیگران انجام گرفته است .

آکادمیسین پوسپلف ( از اتحاد شوروی ) ضمن سخنرانی خود گفت : در تاریخ جهانی سه رویداد تاریخی بزرگ که یکی بد دیگری مربوط است با حروف درشت به ثبت رسیده است : سال ۱۸۷۱ - سال کمون پاریس یا نخستین دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ ، سال ۱۹۰۵ - سال نخستین انقلاب توده‌ها در دوران امپریالیسم ، سال ژانوال ریپتسیمون اکتبر بزرگ ، سال ۱۹۱۷ - سال نخستین انقلاب سوسیالیستی در تاریخ که عصر اضمحلال سیستم سرمایه داری و تکوین و پیروزی سوسیالیسم را آغاز نهاد .

حزب کمونیست اتحاد شوروی و مردم شوروی صدمین سالروز کمون پاریس را با شکوه تمام برگزار میکنند . حزب کمونیست فرانسه که همه‌اکنون پنجاهمین سالگرد آنرا برگزار میکنیم - ادامه گیر صدیق کارفنانا پذیر کمون پاریس است . سپهر سخنران وجود رشته‌های ناگسستی دوستی برادران و انترناسیونالیسم پرولتری را که حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست فرانسه را بیکدیگر پیوند میدهد خاد نشان ساخت .

برخی از سخنرانان صحبت خود را به توصیف چگونگی وضع تاریخی خاصی که موجب پیدایش

کهون گردید اختصار دادند .

النشتین نائب رئیس مرکز پژوهشها مارکسیستی پاریس گفت : کهون بیشک ره آورد پروسه های درونی جامعه فرانسه بود که در همان زمان یکی از کشورهای رشد یافته سرمایه داری و وارث سنت های پرافتخار در زمینه مبارزه انقلابی بود . این پروسه های درونی در نتیجه شرایط خارجی یعنی جنگ و شکست های ناشی از آن تشدید و تسریع گردید . جنگ و شکست های ناشی از آن بورژوازی فرانسه را تضعیف کرد و امکان اتحاد پرولتاریا را با خرده بورژوازی پاریس فراهم ساخت .

در ۴ سپتامبر سال ۱۸۷۰ بعلمت شکست شدید فرانسه در جنگ با پروس در فرانسه جمهوری اعلام شد . جان امپراتوری دوم پوسیده " بناپارت صغیر " را چنانکه میدانیم " دولت دفاع ملی " که تجسمی از سیستم جمهوری بورژوازی بود گرفت . ولی طبقه حاکمه بزودی چهره واقعی خود را بعنوان استثمارگر توده های زحمتکش و دشمن مردم فرانسه ، دشمنی که منافع ملی کشور برایش وجود ندارد آشکار ساخت . طبقه اربابی مارکس مبنی بر اینکه دولت بورژوازی " مجبور است میان وظیفه ملی و منافع طبقاتی یکی را برگزیند . . . " این دولت بدون لحظهای تردید به " دولت خیانت ملی " بدل شد .

شایان توجه است که " فیگارو " روزنامه بیانگر منافع انحصارات فرانسه در شماره ۲۵ اوت ۱۹۷۰ خود ضمن انتشار مقالات خاصی درباره اعلام جمهوری و صد مین سال روز تاسیس دولت ملی در همان حال که این واقعه را میستاید از خیانت این دولت به منافع ملی فرانسه هیچ سخنی نمیگوید .

پروفسور فومین ( از اتحاد شوروی ) در سخنرانی خود خاطر نشان ساخت که کهون پاریس هنگامی که در کشور وضع انقلابی وجود داشت به پیروزی رسید . سخنران در این زمینه واقعیات تاریخی مهمی را یاد آورد و گفت : طی چند ماه پیش از پیدایش کهون در فرانسه دو قیام مسلحانه برپا شد : یکی در ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ و دیگری در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ .

مردم فرانسه در نبرد های قهرمانانه در باریکادها سنت های پرافتخار دارند : در روزهای انقراض سلطنت بوربون ها در دوران انقلاب بزرگ پایان قرن هجدهم ، در روزهای انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ که در آن جمهوریخواهان ولیبرال ها ، کارگران و دانشجویان به قیام مسلحانه دست زدند و بر نیروهای نظامی شارل دوم غالب آمدند ، در نبردهای سال ۱۸۳۴ در شهر های لیون و پاریس ، در فوریه سال ۱۸۴۸ که در مرکز پاریس به ساختن باریکادها پرداختند و از بی آن واحدهای گارد ملی به قیام کنندگان پیوستند و بار دیگر رژیم سلطنت را ساقط ساختند ، در ژوئن همان سال در پاریس از محب بنای پانتئون تابلوارسن مارتن ۴۰۰ باریکاد بپا داشتند و کارگران پاریس در آنها در راه حقوق حقه خویش علیه ارتجاع با سرسختی و جانبازی پیکار کردند و مارکس در کتاب خود تحت عنوان " مبارزه طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۵۰ " برای این پیکار ارزش عالی قائل گردید ، در دسامبر سال ۱۸۵۱ پس از کودتای دولتی لویی بناپارت بار دیگر به علامت اعتراض علیه ضد انقلاب که به پیروزی رسیده بود به باریکادها روی آوردند .

این واقعیات مهم تاریخی گواه بر امکانات بالقوه انقلابی عظیم طبقه کارگر است که طی ۷۲ روز موجودیت کهون پاریس باشد تمام آشکار گردید . لنین در این باره نوشته است : " منظره زنده گی و مرگ کهون ، سیاهی دولت کارگری که پایتخت جهان را بتصرف در آورد و پیش از دو ماه آنرا در دست خود داشت ، منظره پیکار قهرمانانه پرولتاریا و رنج های آن پس از شکست — روحیه میلیون ها کارگر را بالا برد ، امید های آنان را تجدید کرد و آنها را به سوسیالیسم علاقمند ساخت " .

در یکسلسله از سخنرانی های کفرانگیز مفهوم و اهمیت وظائف گوناگون دولت کارگری کمون ، اقدامات اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و نظامی آن تشریح گردید . مجموعه این وظائف اقدامات خصلت کافلانین قدرت جاکمه ای را که پرولتاریان فرانسه بدست آورده بودند نشان میدهد . دولت کمون طی دوران کوتاه موجودیت خود یکسلسله رفرم های دموکراتیک انجام داد که از آن جمله است : معمول داشتن حوزرات عمومی ، ایجاد ارگان های حکومتی که وظائف اجرایی و قانونگذاری را با هم درمی آمیختند ، انحلال ارتش منظم ، جدا کردن کلیسایزدولت و رفرم های دیگر . تمام این اقدامات در جهت معین یعنی در جهت سوسیالیستی انجام گرفت .

تویودا نماینده حزب کمونیست ژاپن در مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " از جمله سخنرانی بود که فعالیت کمون را در این زمینه و بویژه در ایجاد سیستم واقعا انتخابی دستگاه اداری دولت بررسی کرد . سخنران بر پایه تحلیلی که نئین در کتاب " دولت و انقلاب " انجام داده بود ، خاطر نشان ساخت که کمونیند ارگان کارگری بود که وظائف اجرایی ، قانونگذاری و قضائی را در خود جمع داشت . کمون سیستم انتخابی طراز نوینی بود که با سیستم پارلمانتاریسم بورژوازی خود فروز و پیوسیده از بیخ و بن تفاوت داشت . کمون در دستگاه دولتی کهنه تغییرات بنیادی وارد کرد و حکومت انتخابی نوینی پدید آورد که با خصلت و وظائف دولت دموکراتیک اصیل مطابقت داشت .

پروفسور قومین بویژه خاطر نشان ساخت که کمون در شرایط مبارزه شدید علیه بورژوازی ضد انقلابی اقدامات فراوانی در زمینه نظامی انجام داد و این کاملاً صحیح بود . با آنکه سیاست جنگی کمون ضعیفترین نقطه را در فعالیت آن تشکیل میداد و کمون در این زمینه اشتباهات جدی مرتکب گردید که مارکس آنرا تشریح کرده است مع الوصف کمون در این زمینه نیز تجربه گرانبهائی در اختیار پرولتاریا قرار داد . طبقنکارگر پسر اقیام سلاح بر زمین نگذاشت و همانگونه که ماکس خاطر نشان ساخته است قدرت خود را در اختیار مقلدین جمهورخواه باقیات حاکمه قرار نداد بلکه بران دفاع مسلحانه از دستاوردهای خویش ابراز آمادگی کرد .

نخستین اقدام کمون فرمان مورخ ۲۱ مارس درباره انحلال ارتش داعی سابق و تعویض آن با گارد ملی یعنی مردم مسلح بود . سپهر فرمان داعی درباره الفاء پلیس سابق و اداهمهای نظامی سابق به تصویب رسید . بنامیت آغاز اقدامات شدید نیروهای و رسان علیه پاریرانقلابی تدابیر چندی برای تحکیم نیروهای مسلح اتخاذ گردید ، نقشه حمله به ورسای تهیه شد ، ارتش جنگی خاصی سازمان یافت و ریاست بارتخا باریناد ساخته شد . ولی افسوس که فرصت از دست رفته بود بی برکت بیسمارک ارتش نیرومند تشکیل داده بود که به پاریس حمله کرد و " هفته خونین " را آغاز نمود . در دوران آغاز نبردهای باریکادی ، کمونیت اشتباه بزرگ دیگر نیز مرتکب گردید بدین معنی که رهبری متمرکز عملیات جنگی را منحل ساخت .

اعضای کمون ، کمیته نجات اجتماعی و کمیته مرکزی گارد ملی با تفاق تمام پاریرانقلابی در باریکادی اعضا را که هشت روزگ علیه نیروهای دشمن که تفوق داشتند ، جانبازان به بیگاری استاندند . مارکس مینویسد : " تاریخ تاکنون چنین نمونه ای از تفرمانی سرانجام نداشته است ! " . روزهای " هفته خونین " از ۲۱ تا ۲۸ مه در عین حال روزهای " هفته مقدس " هفته دلاوری بی نظیر و رشادت پرولتاریا در پاریس و آمادگی بران ایثار در راه آرمانهای انقلاب و آزادی است . پرولتاریای جهانی و نیروهای انقلابی جهان قهرمانان

پاریس سال ۱۸۷۱ را هرگز فراموش نخواهند کرد و دصفتی ووحشیگری های "قهرمانان" متفوربورژوازی و اشراف را علیه کمونارهای پاریس نخواهند بخشود .

کولومبیک دکتور در رشته تاریخ ( از لهستان ) ضمن تصریح این مطالب که کمونارها در راه منافع کارگران تمام کشورها و آزادی تمام زحمتکشان پیکار میکردند وحدت اندیشه میهن پرستی و انترناسیونالیسم را که الهام بخش کمونارهای پاریس بود خاطر نشان ساخت و با استناد به سخنان لنین گفت انقلابیون بسیاری از کشورها که در زیر پرچم جمهوری جماعتی درباریکاهای پاریس نبرد میکردند بر پایه اصول سترک انترناسیونالیسم باید یکدیگر متحد بودند . پیکار قهرمانانه کمون مظهر رخشان است از انترناسیونالیسم پرولتری در عمل که ضمن طبقات حاکمه بیش از هر چیز از آن وحشت دارند .

ایدئولوگ های بورژوازی و خرده بورژواهای هراسزد و اپورتونیست های رنگارنگ از هنگام کمون تا کنون همواره بشیوه های گوناگون کوشیده اند مفهوم و اهمیت کمون را تحریف کنند و نقش تاریخی آنرا ناچیز جلوه دهند . شرکت کنندگان کفرانگیز تا کید کردند که چگونگی برخورد بهارشیه فکری کمون پاریس ملاکی است برای تمیز مارکسیست - لنینیست های پیگیر از اپورتونیست ها در جنبش جهانی کارگری و در هر کشور جداگانه . مارکس ضمن اشاره به تفسیرهای گوناگون درباره مفهوم کمون خاطر نشان ساخته است که "گوناگونی تفسیرهایی که درباره کمون انجام گرفته و گوناگونی منافع که در کمون منعکس بوده است ثابت میکند که کمون شکل سیاسی فوق العاده پسا نرمنی بوده است و حال آنکه کلیه اشکال پیشین دولت ماهیت مستغری داشته اند . راز واقعی کمون این بود که در ماهیت امر دولت طبقه کارگر بود . . . " ( مجموعه آثار ، جلد ۱۷ ، ص ۳۴۵ - ۳۴۶ ) .

ایدئولوگ های بورژوا و اپورتونیست ها بیش از هر چیز میکوشند این واقعیت را تحریف کنند .

پارت عضو کمیته ملی حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا خاطر نشان کرد که این افراد میکوشند کمون را "بزیخاک برند" و آنرا یک پدیده تاریخی تصادفی و گذرا و "حاشیه ۳ی بریکی از صفحات تاریخ بشری جلوه دهند . برخی از آنان کمون را "عصیان" و "فوران احساسات" و "افسار فرانسوی مآبانه" و نامود میسازند .

هرمان کارمند علمی انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان بعنوان نمونه تحریف بورژوازی مفهوم اهمیت کمون از کتاب "کمون پاریس" تالیف میسون استاد دانشگاه هاروارد که در سال ۱۹۶۳ انتشار یافته و در سال ۱۹۶۷ تجدید چاپ شده است نام برد و گفت این مولف نیز مانند تمام مورخین بورژوا خصلت طبقاتی کمون و اهمیت تاریخی آنرا منکر میشود و تحلیل تاریخی مارکس را درباره کمون که در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" انجام گرفته است "افسانه" مینامد و براینصفتی نقش طبقه کارگر یا ناچیز جلوه دادن آن ، هدف های صرفا بورژوا - لیبرالی به کمون نسبت میدهد .

اپورتونیست های کشورهای مختلف نیز برای تحریف تاریخ کمون وی اهمیت جلوه دادن آن تلاشهای فراوان بکار میبرند . مارکس و انگلس در همان دوران فعالیت انترناسیونال اول در درون آن برای روشن ساختن مفهوم صحیح میراث فکری کمون ، علیه تفسیرهای آژیمستی هواداران باکونین درباره کمون و علیه پرود و نیستها و لاسالین ها و سایر رجریانهای ضد مارکسیستی دیگر بشد تمساز میگردند . یگرمان دکتور در رشته تاریخ ( از چکوسلواکی ) در سخنرانی خود یادآور

شد که انگلس در آغاز سالهای نود قرن گذشته خطر تفسیر نادرست تجربه تاریخی کمون را بخصوص خاطر نشان میساخت . انگلس خطاب به اپورتونیست ها نوشته است : " این او خرفلیپتتر سوسیال دموکرات باردینتر از شنیدن کلام دیکتاتوری پرولتاریا احساس وحشت میکند . حضرات محترم آیا میخواهید بدانید که این دیکتاتوری چگونه است ؟ به کمون پاریس بنگرید ، این دیکتاتوری پرولتاریا بود " ( مجموعه آثار ، جلد ۲۲ ، ص ۲۰۱ ) .

بررسی عمیق کلیه آثار و اسناد مارکسیسم درباره تاریخ و مبارزه کمون بران درک ماهیت آن اهمیت فراوان دارد . پروفیسور راجونیری ( ایتالیا ) ضمن سخنرانی خود ، پیام سازمان رفاقت بین المللی کارگران را درباره کمون پاریس که توسط مارکس تدوین گردیده و تألیف او را تحت عنوان " جنگ داخلی در فرانسه " تشکیک میدهد ، مورد تحلیل قرار داد و گفت میدانیم که مارکس حوادث کمون را با چه دقتی تعقیب میکرد . او بارهبران کمون در ارتباط نزدیک بود و در جریان پیکار کمون که بیش از دو ماه ادامه داشت بارها حضراتی همان خود کمتهای ارزنده آنان میکرد . از این پیام و متن نهائی آن دو طرح وجود دارد . با بررسی آنها میتوان گام به گام دید که مولف چگونه شیوه لازم را بران انعکاس کامل دقتین جریان تحول حوادث و تشریح ماهیت مسائل مبروحه تنظیم میکند . مارکس انبوه عظیم اسناد و مدارک را مورد بررسی عمیق قرار داده ، ماهیت حوادث و پیروسی های دوران را دایمانه دریافته و کلیه مسائل مربوط به کمون را تحلیل کرده و بر پایه این تحلیل به یکسلسله نتایج و احکام رسیده است که بران ارزیابی ماهیت کمون اهمیت قطعی دارد . مارکس پیش از هر چیز نشان داده است که کمون را با هیچیک از انقلاب های پیشین نباید خلط کرد . کمون در حکم نفی قطعی قدرت حاکمه بورژوازی و سرآغاز انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم بود . بهمین جهت او مسأله کمون را بمثابه شکل نوینی از رهبری سیاسی جامعه و بعنوان یک دولت کارزئوین در مرکز پژوهش خود قرار میدهد و بدینسان نقش واقعی تاریخی کمون را مبین میکند .

شرکت کنندگان کنفرانس ضمن توصیف جوانب گوناگون فعالیت کمون در مورد ارزیابی ماهیت

طبقاتی و اهمیت تاریخی آن وحدت نظر داشتند .

اولا کمون پاریس در تاریخ مبارزه توده های زحمتکش نخستین دولت طبقه کارگر و نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا و نوع کاملا تازه آن از قدرت حاکمه بود .

ثانیا کمون پاریس بمثابه دولت کارگر بیانگر ضافع تمام زحمتکشان فرانسه و نمایند هواقعی تمام عناصر سالم جامعه و بنابراین دولت واقعی ملی بود . در عین حال کمون بعنوان یک دولت کارگری با شهاست کامل در راه آزادی کار از بند اسارت سرمایه مبارزه میکرد و بالنتیجه در ماهیت خود عمیقاً انترناسیونالیست بود .

ثالثا کمون پاریس در مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه داران و دولت آنان دوران جدیدی معنی دوران انقلاب های سوسیالیستی را آغاز نهاد . مارکس در همان روزهای کمون نوشت مبارزه در این باره فرجامی داشته باشد بهر حال " نقطه مبدا جدیدی که دارای اهمیت تاریخی جهانی است " بدست آمده است .

رابعا کمون پاریس یا مبارزه انقلابی خود و با ایجاد سیستم جدید قدرت سیاسی و مجموعه اقدامات و اعمال خود که روز بروز بیشتر خصلت سوسیالیستی کسب میکرد به طایفه جامعه نویسن در سیر تکامل بشریت بدل گردید .



## خصلت بین المللی کمون و تاثیر آن در جنبش

### کارگری کشورهای مختلف

تحریف کنندگان تاریخ کمون گاه رشته سخن را با آنجا میکشانند که کمون را به ایجا د \* وقته \* در پیشرفت جنبش کارگری متهم میسازند . بدیهیست که هر شکستی ضربتی است بر جنبش انقلابی که گروه های معینی از مبارزان را از صف خارج میکند و به ارتجاع امکان میدهد یا استفاده از پیروزی موقت خود بر نیروهای انقلابی تعرض کند . رفیقان نیمه راهی که موقتا به جنبش می پیوندند و عناصر بی پرنسیپ و مرد در مقابل با ارتجاع به هراس میافتند و عرصه مبارزه را ترک میگویند و غالباً به اردوی ضد انقلاب میگروند . پس از هفته خونین مه نیز تا حدودی چنین شد .

ولی عظمت کمون و تاثیر بزرگی که در جنبش انقلابی بعدی بخشید هزاران برابر زیادهای شکست کمون را جبران کرده است . کمون سرآغاز مرحله تاریخی نوین در مبارزه انقلابی پرولتاریا بود و نه تنها از نظر گاه استراتژیک بلکه با تاثیر مستقیم خود نیز بمیزان زیادی عامل تعیین کننده و چگونگی سیر تکامل جنبش انقلابی در بسیاری از کشورهای جهان بود .

جهات اساسی این تاثیر در سخنرانی های شرکت کنندگان کنفرانس تشریح گردید که نکات اساسی آن در اینجا نقل میشود :

— رشد جنبش کارگری وسیع که در پرتو آن طبقه کارگر بمثابه نیروی انقلابی عمده برای نبردهای قاطع دوران آینده آماده شد .

— پیدایش احزاب سوسیالیست در یکسلسله از کشورها . این احزاب کارگران را متحد و متشکل ساختند ، اندیشه های مارکسیسم را در میان آنان اشاعه دادند و آنها را برای مبارزه در راه سوسیالیسم آماده کردند .

— دفاع مارکسیست ها از اصالت آموزش انقلابی خود و حفظ پاکیزگی آن در قبال تحریفات رویزیونیستی و اپورتونیستی و تکامل خلاق آن بر پایه تجربه جدید مبارزه انقلابی .

— تقویت روح انترناسیونالیسم پرولتاری طبقه کارگر و همبستگی برادرانه آن با زحمتمندان تمام کشورهای در مبارزه مشترک علیه طبقات استثمارگر و قدرت حاکمه آنان .

پاسلوف در سخنرانی خود پیوند تاریخی عمیق میان کمون و جنبش کارگری روسیه را خاطر نشان ساخت و گفت مارکس وانگلس هنگام بررسی حوادث انقلابی روسیه " ایجاد کمون روسی " را با اطمینان پیشگویی میکردند . پیشبینی های دایمانه بنیاد گذاران کمونیسم علمی ، پس از سال ۱۹۱۷ به واقعیت مسلم تاریخی بدل گردید .

مدارك فراوانی وجود ندارد که نشان میدهد کمون پاریس در پیشرفت جنبش انقلابی دموکراتیک روسیه ثلث آخر قرن نوزدهم چه تاثیر شدید و عمیقی داشته است . بسیاری از انقلابیون روسی شخصا در مبارزات های کمون نبرد کردند . آنها مرگ در راه آرمان فنا ناپذیر کمون را مایه افتخار خود می دانستند . دوبریل مورخ سوسیالیست نوشته است که گردان زنان تحت رهبری آنتونو لوئیزا میشل و بانوی روسی دمیتریووا در میدان بلانش اعجاز شجاعت از خود نشان دادند . کوروین کروکفسکیا ، سازین ، بارتنوا و جمعی دیگر از سوسیالیست های مهاجر روسی در زمره مدافعان کمون بودند . لاوروف یکی از بزرگترین ایدئولوگ های جنبش انقلابی دموکراتیک روسیه که خود در صفوف

کمونارها بود . در نخستین نامه خود به روزنامه " انترناسیونال " چاپ بروکسل به انقلاب ۱۸ مارس با شور تمام شاد باثر گفت . لا وروف سپس تحت تاثیر پیام شورای کن انترناسیونال نوشت : " روزهای با عظمت مارس سال ۱۸۷۱ نخستین روزهایی بودند که پرولتاریا نه تنها انقلاب کرد بلکه خود نیز در بر آن قرار گرفت . این نخستین انقلاب پرولتاریا بود " .

استپنیاک کرافچینسکی یکی از فعالین جنبه انقلابی سالهای هفتاد قرن نوزدهم در روسیه مینویسد سوسیالیسم روس تحت تاثیر کمون پاریس وارد مرحله پیکارجوی خود شد . این جریان از نظر تاریخی با ورود طبقه کارگر روسیه به عرصه مبارزه سیاسی همزمان است . پیکار قهرمانانه پرولتاریای پاریس علاقه کارگران روسیه را به جنبش انقلابی اروپای غربی و فعالیت انترناسیونال او تشدید کرد . اعضای نخستین سازمان های کارگری روسیه یعنی " اتحادیه کارگران روسیه جنوبی " و " اتحادیه شمال کارگران روس " تاریخ کمون و تجربه جنبش کارگری اروپا را بررسی می کردند . یاسپلوف بدین مناسبت سندی را نام برد که در آن کارگران و روشنفکران انقلابی ادسا در میتینگ که بمناسبت هفتمین سالروز اعلام کمون برپا کرده بودند به کارگران فرانسه شادباش گفته اند . در پیام شادباش خاطر نشان شده است که : " ما در میهن خود برای همان هدف با عظمتی مبارزه میکنیم که در سال ۱۸۷۱ آنهمه از برادران ، خواهران ، پدران ، پسران ، دختران و دوستان شما در بریکاد های پاریس برای تحقق آن جان خود را نثار کردند . ما با هیچان تمام در انتظار آن لحظه تاریخی هستیم که بنوبه خود بتوانیم در راه حقوق زحمتکشان علیه استثمارگران ، در راه پیروزی آزادی فکری ، اخلاقی و اقتصادی به پیکار برخیزیم . . . حق باشما بود که در سال ۱۸۷۱ می گفتید در راه نجات تمام جامعه بشری نبرد میکنید " .

کارگران پیشرو روسیه با وجود تضییقات پلیسی شدید سالروزهای کمون پاریس را مرتباً برگزار میکردند . اعضای سازمان لنینی " اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر " بمناسبت بیست و پنجمین سالروز کمون نوشته بودند " کارگران روس به برادران فرانسوی خود درود پر شور میفرستند ، بگذارند رسالت کرد روزی که پرولتاریای فرانسه در درجهان بورژوازی نخستین شکاف را وارد ساختن روابط محکمتری میان پرولتاریای تمام کشورها برقرار کرد . . . زنده باد پرولتاریای فرانسه ، زنده باد انقلاب فرانسه ! " .

حزب بلشویتهای در نقش وارث و ادامه دهندة واقعی کار کمونارها وارد عرصه مبارزه شد . تحلیل تجربه کمون که توسط لنین انجام گرفت در پیشرفت مارکسیسم سهم گرانبهایی داشت . لنین اهمیت تاریخی جهانی کمون را نشان داد و علل شکست آنرا تشریح کرد و جنبش کمونیستی را دعوت کرد که تجربه آنرا پیوسته بخاطر داشته باشند .

اشتایگر والد دکتر فلسفه ( از آلمان غربی ) درباره اهمیت درسهای تاریخی کمون برای

جنبش کارگری آلمان صحبت کرد و ضمن آن سخنان او گوست بیل را در مجلس رایشستاگ آلمان ( در ۲۵ مه ۱۸۷۱ ) در بحبوحه هیستری شو وینستی که توسط بورژوازی آلمان برپا شده بود نقد کرد که گفته بود : " اگر از جانب آلمان چنین مبارزه ای علیه کمون انجام نمیکرد ، در عوض من از جانب خود میخواهم اعلام کنم که پرولتاریای اروپا با دلی امید و اریه پاریس مینگردد . مبارزه ای که در پاریس انجام میگردد پیکار طلایه داران کوچکی است ، ولی پس از گذشت چند دهه شعار پیکار پرولتاریای پاریس : جنگ علیه کآخ ها ، صلح برای کلبه ها ، مرگ برفقروتن آساعسی - به شعار پرولتاریای اروپا بدل خواهد شد " . اتخاذ چنین موضعی در قبال کمون برای جنبش

کارگری آلمان بویژه از آنجهت اهمیت داشت که امپراتوری بیسمارک در نتیجه سرکوب خونین کمون پدید آمد و همین امر تضاد میان موضعگیری های طبقاتی را در قبال نخستین حکومت کارگران در جهان ، آشکار میسازد .

پس از گذشت چند دهه ، انقلاب کبیر اکتبر شعار بیکارجوی کمون پاریس را احیا کرد ، بهترین نیروهای انقلابی جنبش کارگری آلمان از سوسیال دموکراسی که در منجلاپ اپورتونیزم فرورفته بود ، جدائی گرفتند و خود را هواداری چون وچرای قدرت سیاسی طبقه کارگر اعلام داشتند . حزب کمونیست جوان آلمان با تکیه تجربه کمون پاریس و بویژه تجربه انقلاب سوسیالیستی پیرومند روسیه با تمام قوا به مبارزه در راه احیای جنبش کارگری آلمان برینیدا استوارتئوری مارکس ، انگلس و لنین برخاست . لنین خاطر نشان میساخت که تجربه کمون پاریس نشان میدهد که نیروها را باید در بخش های عمده مبارزه علیه قدرت حاکمه سرمایه متمرکز ساخت و استراتژی سیاسی را بر این اساس تنظیم کرد . این رهنمود های لنین برای کمونیست های آلمان اهمیت فراوان داشت .

بررسی پیوند های تاریخی عمیق میان کمون پاریس و جنبش آزاد بیختر لهستان موضوع عمده سخنرانی کولومبیچک بود . در آن دوران مسئله استقلال ملی در لهستان چنان نیروی انقلابی بسیج کننده ای داشت که ارکان تزاریزم و سلطنت پروس و امپراتوری هایسبورگ را بلرزه می انداخت . وضع داخل کشور حاد و متضاد بود . نیروهای ترقیخواه جدائشوال میکردند که مردم لهستان در مبارزه خود برای آزادی به پشتیبانی کدام نیروهای سیاسی و اجتماعی اروپا میتوانند متکی باشند ؟

جناح راست جنبش یا " سفید ها " طبق سنت قدیمی به دولت ها و طبقات ثروتمند کشورهای اروپائی متکی بودند ولی جناح چپ یا " سرخ ها " متحدین جنبش آزاد بیختر لهستان را در درجه اول در میان ملل اروپا و جنبش اجتماعی دموکراتیک آنان جستجو میکردند . پیگیرترین نمایندگان جناح چپ ، جنبش کارگری بین المللی راتمد و فادار خود برای آزادی لهستان میدانستند . آتم اشعبه لهستانی انترناسیونال راتشکیل داده بودند و با مارکس تمارستیم و مکاتبه داشتند . در میان بسیار از هم اجبرین لهستانی که پرازشکست قیام ژانویه سال ۱۸۶۳ به فرانسه ، بلژیک و سوئیس رفته بودند اندیشه ها و عقاید سوسیالیستی رواج داشت .

کمون در میان دموکرات ها و انقلابیون لهستانی مورد استقبال پر شور قرار گرفت . لهستانی ها پراز بلژیک ها و همردیف با ایتالیائی ها بزرگترین گروه خارجی های انترناسیونالیست را در صفوف مبارزان کمون تشکیل میدادند . عددهم اجرا انقلاپی لهستانی در صفوف کمونارها تقریباً به ۱۰۰ نفر میرسید که از آنجمله بودند ژنرال ها و افسران نامی کمون : ی . دو مبروفسکی ، فرمانده یکی از سه ارتش کمون و طرفدار عملیات تعرضی قاطع که پیشنهاد تعرض فوری به ورسای را میکرد و در نبرد روز ۲۳ مه کشته شد ، وروبلیوفسکی ، فرمانده ارتش سوم کمون در جناح چپ جبهه علیه ورسای و سازمانگرد قاع یخش ۱۳ پاریس در نبردهای روزهای ( ۲ - ۲۸ مه بود ، کامنتسکی ، روگوفسکی ، روژالوفسکی ، ت . دو مبروفسکی ( برادر ی . دو مبروفسکی ) ، روز - وادوفسکی ، اوکولویچ و بسیاری دیگر . گروه بزرگی از پزشکان لهستانی در روزهای نبرد به کمونارها کمک های فراوان میکردند و این کمک بویژه از آنجهت ارزنده بود که اکثریت پزشکان فرانسون از همکاران کمون امتناع کرده بودند . انقلابیون لهستانی که از دیرباز با انترناسیونال و جنبش کارگری ارتباط داشتند و از آنجمله لاندوفسکی ، لانکویچ ، بابیتسکی ، بانویاتولینا

منکارسکا و برادرش یولیوش واسلومچینسکی نقاش بیدریخ ازجان بادشضان کمون جنگیدند .  
مبارزه - انبازانه آنان در راه کمون یکی از صفحات درخشان جنبش انقلابی لهستان را تشکیل  
میدهد .

کمون پاریس انگیزه ای شد برای آنکه دموکراتهای انقلابی لهستان به سوسیالیسم روی آورند  
و امر آزادی لهستان را با انقلاب اجتماعی پیوند دهند . مبارزه انقلابیون لهستانی در صفوف  
کمون مهمترین مرحله نزدیک شدن آنان به مارکس و انترناسیونال و شرکت مجدانه در فعالیت  
انترناسیونال بود . در مراحل بعدی ، جریان چپ مارکسیستی در جنبش لهستان امر آزادی  
لهستان را بدورناگستنی با انقلاب سوسیالیستی در روسیه و اروپا پیوند داد .  
یگرمان گفت ما کمونیست های چکوسلواکی با برگزاری صدمین سال کمون پاریس اهمیت  
فوق العاده در سهای کمون را برای جنبش کارگری چکوسلواکی خاطر نشان میسازیم . در دوران  
تسلط اتریش هنگری اخبار مربوط به کمون پاریس واقعات آن در چک و اسلواکی به رشد آگاهی  
طبقاتی کارگران کمک بسیار کرد و برای جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی بورژوا لیبرال و خرده بورژوازی  
در میان آنان اهمیت فراوان داشت .

روز اول آوریل ۱۸۷۱ در مجله " دلنیک " مقاله ای تحت عنوان " قیام پاریس " انتشار یافت  
که در آن گفته میشد : " شرایط نامساعدی که در پاریس کار را به انقلاب کشاند در کشور ما نیز همه  
جا وجود دارد " . قهرمانی کمونهای پاریس در میان کارگران پراگ با شور و هیجان تلقی میشد ،  
تحت تاثیر کمون در سالهای هفتاد حزب کارگر سوسیال دموکرات پدید آمد . شایان توجه است که  
سالها بعد هنگامیکه تحت تاثیر مستقیم انقلاب اکتبر حزب کمونیست چکوسلواکی تأسیس گردید  
نیروهای انقلابی در استان کنگره موسسان حزب پنجاهمین سال کمون را جشن گرفتند و در جریان  
آن همه جا شعارشان این بود که " ما امروز باید بود کمون هواداری خود را از انقلاب پرولتاری  
روسی اعلام میداریم " .

شیکلوش - وینتسه دکتر در رشته تاریخ ( از مجارستان ) درباره تاثیر کمون پاریس در  
جنبش سوسیال دموکراتیک و کمونیستی کشور خود شرحی بیان داشت و گفت در سالهای هفتاد قرن  
گذشته در ایران سوسیالیستهای مجارستان برای تابناک نگاه داشتن خاطره کمون و مقابله با  
تلیفات افترا آمیز و بورژوازی اروپا علیه انقلاب پاریس و مجموعه جنبش کارگری سوسیالیستی  
صاعی فراوان بکار بردند . سوسیالیستهای مجارستان از سال ۱۸۷۳ به انتشار هفته نامه ای  
تحت عنوان " اخبار کارگری هفته " ( بزبانهای مجار و آلمانی ) پرداختند و در آن همه ساله از  
کمون و خاطره مبارزان آن یاد میکردند . در همین هفته نامه خاطرات آرنو پکنی از وزرای کمون  
انتشار مییافت .

لئو فرانکل مجارستانی شاگرد و دوست مارکس و انگلس و یکی از وزرای کمون در تاسیس حزب  
سوسیالیست طبقاتی کارگر مجارستان نقش بزرگی ایفا کرد . او در سخنرانیها و در مقالات خود در  
هفته نامهها اهمیت کمون را که هدف آن " برانداختن استثمار و محو تسلط طبقاتی " بود برای کارگران  
توضیح میداد .

در سال ۱۸۸۰ نخستین حزب سوسیالیستی در تاریخ مجارستان یعنی " حزب همگانی  
کارگر " تشکیل شد . این حزب در سالهای هشتاد سالروزهای انقلاب بورژوازی سال ۱۸۴۸  
مجارستان و سالروزهای پیروزی کمون را همزمان برگزار میکرد و این تصادفی نبود . خواستهای

بورژوا دموکراتیک انقلاب مجارستان در آن سالها اهمیت مبرم داشت . رهبران " حزب هگانی کارگر " در آن دوران بیش از پیش به سیاست " معتدل " فرمهای اجتماعی متمایل شده بودند . طبیعی است که در قبال این سیاست اپوزیسیون بوجود آمد و این اپوزیسیون خود را " حزب رادیکال سوسیالیست " مینامید و مبارزه طبقاتی انقلابی را در مرکز تبلیغات خود قرار میداد و کمون پاریس را سرمشق در خورد پیروی میدانست .

سوسیال دموکراسی مجارستان نیز مانند اکثریت احزاب انترناسیونال دوم تغییر ماهیت داد و متناسب با آن چگونگی ارزیابی از خصیلت و اهمیت کمون نیز تغییر کرد . هر اندازه که هدف های مبارزه بیشتر به فرمهای دموکراتیک منحصر میگردد و پندارهای مربوط به راه صرفا مسالمت آمیز سوسیالیسم بیشتر شیوع مییافت کمون پاریس نیز بجای حکومت پرولتری " جمهوری " اجتماعی دموکراتیک " ( ولی نه سوسیالیستی ! ) وانمود میشد و از تجربه آن چنین نتیجه گرفته میشد که گویا پرولتاریا باید محتاط باشد و نگذارد که او را به مبارزه مسلحانه " مجبور کنند " .

اهمیت واقعی کمون در روزهای انقلاب سال ۱۹۱۹ مجارستان احیاشد . روزنامه " ویوریوش اویشاک " ارگان حزب کمونیست در شماره مورخ ۱۸ مارس خود یعنی سه روز پیش از اعلام جمهوری شوروی مجارستان وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را مقرر داشت و میان انقلاب اکتبر و کمون پاریس علامت تساوی گذاشت . این روزنامه نوشت : " کمون سرکوب شد . ولی کمون زنده است ، زنده است در وجود جمهوری شوروی روسیه " .

حزب کمونیست مجارستان پس از شکست انقلاب در شرایط ترور ضد انقلابی طی مدت ۲۵ سال نهنها ایمان به ناگزیری پیروزی جدید و این بار نهایی دیکتاتوری پرولتاریا را در قلوب زحمتکشان زنده نگاه میداشت بلکه در شرایط دشوار فعالیت مخفی با تمام وسایل در راه ایجا در دومین جمهوری شوروی در مجارستان مبارزه میکرد . مردم زحمتکش مجارستان هفتاد و پنجمین سال نخستین حکومت پرولتری را در کشور از بند رسته خویش بر گزار کردند .

م . ندلیاد کتر در رشته تاریخ ( از رومانی ) گفت پیکار قهرمانانه پرولتاریای پاریس در رومانی انعکاس عظیم پیدا کرد . روزنامه " گازتا ترانسیلوانی " ضمن بیان علاقه فراوان محافل اجتماعی رومانی به کمون نوشت جمهوری سرخ که اشتیاق به آزادی اصیل انسانی الهام بخش آنست در نبرد با ارتجاع پیروز میگردد . مردم کشور چه در آن سالها وجه در سالهای بعد ، مبارزه قهرمانانه کمونارهای پاریس را مستودند . سخنران آن انقلابیون رومانی که در باریکاد های کمون پیکار کردند نام برد . از آن جمله اند : خارا لامیه از گروه طلایه داران ، جیوروک فرمانده جبهه ایسی ، سرگرد چرنه - تسکوپزشک یکی از واحدهای زنده کمون ، کانتاکوزنیو ، دوهرسکو و جمعی دیگر .

نمونه قهرمانانه کمونارها به جنبش کارگری رومانی که در سالهای هفتاد قرن گذشته نخستین گامهای سازمانی خود را بر میداشت الهام بخشید . برگزاری منظم سالروزهای کمون از همان آغاز یکی از سنن پایدار جنبش کارگری شد . حزب کمونیست رومانی این سنن انترناسیونالیستی را ادامه داد . پس از تاسیس حزب روزنامه " سوچالیسمول " ارگان مرکزی آن در شماره مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۲ نوشت : " پرولتاریای رومانی در روزهای دشواری که اکنون میگذراند همراه با کارگران سراسر جهان خاطره نخستین قهرمانان پرولتاریا و نخستین قربانیهایش را که در پیکار با بورژوازی بسنه شهادت رسیده اند تجلیل میکند . کمون که بدست ارتجاع درهم کوبیده شد در قلب هر کارگر زنده است . فداکاری های مبارزانی که از آرمان پرولتاریا دفاع کردند باید ما را در مبارزه کونی رهنمون یا "

ای . نیپولوند عضو هیئت اجرائیه و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست دانمارک گفت شور و شعفی که مبارزان کمون در میان بقعه کارگر پیدا آوردند در پیدایش جنبش سیاسی کارگری کشور ما در روشن سال ۱۸۷۱ تاثیر مستقیم داشت . در اخمان نویسنده مشهور دانمارک در آن سالها شعری سرود که در آن بقعات حاکمه را آشکارا با ایجا د کمون در دانمارک تهدید میکرد و خشم روز افزون تود هارا خاطر نشان میساخت . این سخنان او که " خشم بسیار استولی سیستم نیست " در حکم اخباری بود که بقعه کارگردانمارک را به تشکک نیروهای خویش دعوت میکرد . این سخنان امروز نیز اهمیت خود را از دست نداده است .

در سالهای سی ام قرن کنونی نیز کمون نمونه الهام بخشی بود . در آن سالها زحمتکشان برای نبردهای دموکراتیک ملی ضد فاشیسم آماده میشدند . نمایشنامه " شکست " اثر گریگ نویسنده بزرگ نروژ که به کمون پاریس اختصاص داشت در آن زمان تاثیر فراوان بخشید . گریگ که تمام و کمال هوادار کمونارها بود در ماهیت حوادث دوران کمون تعمق کرد وینا اثر تاریخی موفقی و آموزنده موجود آورد . نمایشنامه او تنها قهرمانی کمون را نمی ستاید بلکه نقاط ضعف آنرا نیز که به شکست کمون انجامید نشان میدهد . در پایان نمایشنامه او گفته میشود : " نیکویی بدون داشتن قدرت نمیتواند پیروز گردد . این درس تلخی است که ما از کمون گرفتیم " . در سهای کمون برای هدایت صحیح جنبش کارگری در مبارزه برای حراز قدرت و علیه تسلط سرمایه اهمیت بسیار دارد .

ل . یونتیللا نماینده حزب کمونیست فنلاند در مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " گفت در فنلاند جنبش کارگری تنها در پایان قرن گذشته خصلت سازمانی پیدا کرد . بورژوازی فنلاند از ترس " شبح کمون " میکوشید جنبش کارگری را تحت قیمومیت خود در آورد و مانع رشد آن در جهت انقلابی گردد . شایان توجه است که در نخستین جمعیت کارگری که در سال ۱۸۸۴ در هلسینکی تشکیل شد کارخانه داران و بازرگانان و روشنفکران بورژوا نیز شرکت کردند .

حزب کارگری فنلاند در سال ۱۸۹۶ تاسیس شد و برنامه آن گه در سال ۱۹۰۳ در کنگره فورس تصویب گردید با وجود متاثر بودن از اندیشه های سوسیال دموکراسی غرب در مجموع خصلت بقاتی معین داشت و اندیشه های مارکس وانگلس و نیز در سهای کمون پاریس در آن منعکس بود . پیرا انتشار " تاریخ کمون پاریس " که در سال ۱۹۰۸ انجا گرفت شم مرت کمون در کشور بیشتر شد . انتشار این کتاب به جنبش کارگری کمک کرد تا وضع سیاسی را بهتر درک نماید .

پیرا جنگ داخلی سال ۱۹۱۸ ، در سوسیال دموکراسی فنلاند انشعاب شد و حزب کمونیست تشکیل گردید . ولی وضع جنبش کارگری به فرنج و متضاد بود . وقتی در آغاز همان سال انقلاب روی داد پرولتاریا و دولت آن خود را تقریبا با همان مسائل و مضلات کمون پاریس روبرو میدند .

کارگران برای مبارزه مسلحانه آماده گئی نداشتند و در همان هنگام که ابتکار در دست آنها بود فرصت را از دست دادند و بورژوازی امکان یافت به تعرض و ترور سفید بپردازد . با تمام این احوال دولت انقلابی طی دوران کوتاه موجودیت خود کوشید یکسلسله اقدامات بسود بقعه کارگر و تمام زحمتکشان انجام دهد و در این زمینه نیز اقداماتش بمیزان زیادی کمون پاریس را بیاد میآورد . در سهای کمون در مبارزه برای ایجاد و تحکیم قدرت حاکمه نوین و نیز اشتباهاتی که کمون مرتکب گردید همه برای مبارزه بقعه کارگر فنلاند اهمیت فراوان دارد .

پروفسور مورتون ( از انگلستان ) خاطر نشان ساخت که تاثیر کمون بر کشورهای تازه اروپا

محدود نمیشد . در آن زمان در انگلستان جنبش سندیکائی توسعه بسیار داشت و لیدرهای آن از

تأریات رفرمیستی و هدف های سیاسی محدود پیروان میکردند . کارگران سازمان مستقلنداشتند . در محافل بورژوازی رادیکال روحیات جمهوریخواهی اشاعه داشت و سقوط ناپلئون سوم و اعطای جمهوری در فرانسه بآن کمک میکرد . با وجود این بلافاصله پس از اعلام کمون در سراسر انگلستان موجی از همبستگی با مبارزه کمونارها برخاست . میتینگ ها و جلسات بسیار برپا شد . در دسامبر ۱۸۷۱ سیون روز ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ در هاید پارک که قریب ۳۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند قطعنامه ای بتصویب رسید که در آن گفته میشد : " ما بخاطر جمهوری عمومی بشما شادباش میگوئیم . . . ما الهامی لندن ایمان داریم که پیکار شما در راه آزادی تمام جامعه بشری است و بهمین جهت دست و پستی و برادری بسوی شما دراز میکنیم " . این قطعنامه روز ۲۰ آوریل در " مجله رسمی " کمون در پاریس انتشار یافت .

پس از شکست کمون عدوهای ازلی درهای سندیکاها که عضو شوران کل انترناسیونال بودند راه خیانت به کمون را در پیش گرفتند و تبلیغات خصمانه بورژوازی را ادامه دادند . این جریان در واقع کارگران انگلستان نیز که تردید و ضعف در آن زیاد بود ، موثر واقع شد . با آنکه در انگلستان به اهمیت کمون پس از گذشت چندین باکندی پی برزند ولی آنرا هیچگاه فراموش نمیکنند . کمون بمفهوم وسیع کلمه سنگ محکی شد برای آزمایش اصالت تمام جنبش سوسیالیستی . سوسیالیست واقعاً فقط کسی بود که خاکی را که کمون را بزرگ میداشت و میکوشید آنرا سرمشق خود قرار دهد . کمون در یکسلسله از کشورهای قاره های دیگر جهان نیز تاثیر کرد . این نکته را نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری الجزیره ، کلمبیا ، ایالات متحده امریکا و ژاپن خاطر نشان کردند .

۱۰ بوحلی نماینده حزب آوانگارد سوسیالیستی الجزیره در مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " ضمن تحلیل قیام ملی مردم الجزیره در سالهای ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ که تحت تاثیر بیکارانقلابی پرولتاریا پاریس در دوران کمون ، انجام گرفت گفت استعمار الجزیره که در سال ۱۸۳۰ آغاز شد مصائب بی شماری برای مردم آن ببار آورد . فقر تو دهمه اشک داشت یافت و در نتیجه بحران اقتصاد سالهای ۱۸۳۱ - ۱۸۴۰ فحطی شد و قریب ۵۰۰ هزار نفر را بگور برد . خشم قشرهای مختلف الهامی ازستم استعمارگران فرانسه که افسانهای متعدد قبائل گوناگون را سرکوب میکردند روزافزون بود .

شرایط لازم برای اقدامات بزرگ انقلابی فراهم شد . حوادث خود فرانسه نیز بآن کمک کرد ؛ شکست ارتش فرانسه ، سقوط ناپلئون سوم و آغاز مبارزه کارگران پاریس حکومت استعمار را ضعیف ساخت . روز ۲۳ ژانویه ۱۸۷۱ قیام مسلحانه آغاز شد و بخش بزرگی از کشور را فراگرفت و عدو آن از مراکز بدست قیام کنندگان افتاد . در بسیاری از شهرها پادگانهای نیروهای فرانسه تحت محاصره قیام کنندگان قرار گرفت .

مورخین بورژوازمیکوشند قیام الجزیره را با یکسلسله " عصیانهای محلی " و یا جنبشی بکلی مستقل از حوادث انقلابی فرانسه جلوه دهند . واقعیات برکذب هر دو دعوی گواهی میدهد . قیامی که در نقاط مختلف برپا شد بزودی به مبارزه مشترک نیروها و قشرهای اجتماعی مختلف مردم الجزیره علیه استعمار فرانسه بدل گردید و خصلت عمومی ملی بخود گرفت .

نکته عمده این بود که مردم الجزیره وهم کمونارهای پاریس علیه یک دشمن مشترک یعنی بورژوازی مرتجع فرانسه مبارزه میکردند . تصادفی نبود که نخستین اخبار مربوط به انقلاب ۱۸ مارس پاریس در الجزیره بویژه از طرف عناصر پرولتار و مهاجرین انقلابی اروپایی و قشرهای خرده بورژوازی با شور و هیجان تلقی گردید . اوج قیام الجزیره با ماههای مارس - آوریل ۱۸۷۱ یعنی ماههای کمون

پاریس مصادف بود . همانگونه که مبارزه کمونرها با مشغول داشتن نیروهای نظامی ورسای بطور عینی به عملیات موفقیت آمیز قیام کنندگان الجزیره کمک میکرد قیام الجزیره نیز بنوبه خود موجب تضعیف بورژوازی فرانسه بود . نیروهای فرانسه تنها پس از شکست کمون توانستند در جریان پیکاری که چند ماه بطول انجامید ( تا اوایل ۱۸۷۲ ) آخرین کانون ها را مقاومت قیام کنندگان را درهم گویند .

قیام ملی مردم الجزیره در آن هنگام نمیتوانست پیروز شود . ولی این قیام اهمیت تاریخی و سیاسی فراوان داشت و آمادگی مردم الجزیره را برای مبارزه در راه استقلال و علیه بردگی و ستم استعمار بنحود رخشان ثابت کرد .

ف . بارت ضمن تشریح چگونگی انعکاس کمون در جنبش کارگری و اجتماعی آمریکا گفت در دوران جنگ داخلی فرانسه هواداران انترناسیونال در آمریکا از مردم فرانسه پشتیبانی - ایده ولوزیاک ، سیاسی و نظامی میکردند . همینکه در پاریس مردم به قیام پرداختند در آمریکا گروهی تشکیل شد که دستورات سیون ها زار هبری میکرد و میتینگ ترتیب میداد و پس از شکست کمون به مهاجرتی که از جنگ ضد انقلاب جان بدر برده بودند کمک میکرد . ف . فونر مورخ آمریکایی در کتاب " تاریخ جنبش کارگری در ایالات متحده آمریکا " مینویسد : " روز ۱۸ دسامبر ۱۸۷۱ چند سندیکی بزرگ با توافق شعب آمریکایی سازمان رفاقت بین المللی کارگران به علامت اعتراضی علیه اعدام سه کمونار برجسته دستوراتی در نیویورک تشکیل دادند " مورخ سپس از یک سلسله تظاهرات دیگر نام میبرد که کارگران سیاه پوست شمال نیز از آن پشتیبانی میکردند . سندیکی های آمریکا ضمن مبارزه در راه روزگار ۸ ساعته شعارها را همبستگی با مبارزان کمون اعلام میداشتند .

پس از انقلاب سوسیالیستی در روسیه و سپس تشکیل حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا بار دیگر حوادث تاریخی سال ۱۸۷۱ پاریس مورد توجه خاص قرار گرفت . سازمان " انترناسیونال لیبرال دیفنس " که تحت تاثیر کمونیست ها قرار داشت بدفاع از زندانیان سیاسی و مهاجرین انقلابی پاریس پرداخت و سالروزهای کمون پاریس را تشکیل میتینگ برگزار میکرد . این سازمان با انتشار اسناد مختلف کارگران آمریکا را از جریان مبارزه قهرمانانه کمون آگاه میساخت .

آ . رینورا نماینده حزب کمونیست کلمبیا در مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " ضمن اشاره به اهمیت کمون برای کشورهای آمریکای لاتین گفت مارکس ، انگلر و لنین کامیابی های کمون و جوانب ضعف و اشتباهات آنرا با دقت علمی تحلیل کرده اند . آنها کمون را با توجه به شرایط اجتماعی مشخص آن بررسی می کردند و این امر به درسمای کمون اهمیت بیشتری می بخشید . سخنران در این زمینه سخنانی از لنین نقل کرد که برای مبارزه با بقیه کارگر آمریکای لاتین اهمیت فراوان دارد : " . . . کمون نمونه درخشان بود که نشان داد پرولتاریا چگونه میتواند به وظایفی که بورژوازی فقط با اعلام آنها بسنده میکرد با تشریح مساعی خود تحقق بخشد " ( جلد ۱۶ ، ص ۴۵۲ ) . اکنون در کشورهای آمریکای لاتین مبارزه در راه استقلال ملی علیه تسلط امپریالیستی با مبارزه در راه سوسیالیسم توأم است و این امر نیروهای پیرو جریان های اجتماعی و سیاسی مختلف را بسوی جنبش کارگری جلب میکند .

تجربه تاریخی نشان داد که انقلاب های بورژوازموکراتیک که در نیمه اول قرن کونونی در برخی از کشورهای آمریکای لاتین صورت گرفت وظایف خود را انجام نداد . مارکسیست ها بویژه با توجه



بمنجر به کمون پاریس است که می‌گویند فقط «بقعه کارگر قادر است مجموعه وظائف اجتماعی را بسود توده  
هان مردم عقلی سازد». انقلاب کوبا در این زمینه برای تمام زحمتکشان امریکای لاتین نمونسه  
المام بخش بود.

س. تویوتا گفت بعلمت وجود اختلاف زیاد میان شرایط تاریخی دوران کمون پاریس و وضع  
کنونی کشورهای مختلف باید بمنجر به کمون برخورد خلاق داشت. سخنران سه درس اساسی  
کمون را که برای مبارزه «بقعه کارگر ژاپن اهمیت دارد خاطر نشان ساخت و گفت:

اولا باید این نکته را بروشنی درن کرد که بورژوازی به منافع ملی برخورد دوگانه دارد و آماده  
است این منافع بحدان مقاصد طبقاتی آزمندانه خود کند. رفتار بورژوازی فرانسه در دوران کمون  
براین منوال بود. این بورژوازی که زمانی مدافع منافع ملی بود در قرن نوزدهم باین نقش تاریخی  
خود و بیآرمان های ملی خیانت ورزید. بورژوازی ژاپن نیز که زمانی اعلام میکرد "مردم با دار امریکائی  
ها و انگلیسی ها منفور" مدت ها است شعرا استقلال و حاکمیت ملی را بد ورنداخته و راه تبعیت  
از امپریالیسم امریکارا در پیش گرفته است و با اتکاء به اتحاد با امپریالیسم امریکا و ایماں ساختن  
منافع ملی کشور خویش تسلط خود را بر «بقعه کارگر و تمام مردم تحمیل میکند.

ثانیا کمون این درس هم را داد که «بقعه کارگر قادر است هم وظائف طبقاتی وهم وظائف ملی  
خود را انجام دهد. سخنران با استناد به سخنان لنین گفت پرولتاریای قیام کننده " . . . انجام  
دو وظیفه را بعهده گرفت - وظیفه ملی و وظیفه طبقاتی: نجات فرانسه از هجوم آلمان و رهائی اجتمعا  
کارگران از بند سرمایه داری. اصیل ترین خصلت کمون در ترکیب همین دو وظیفه است" (جلد ۱۶  
ص ۴۵۱).

این درس برای «بقعه کارگر ژاپن اهمیت بسیار دارد. کمونیست ها و «بقعه کارگر ژاپن در شرایط  
خاص کشور خود که از یکسو کشوری با سطح عالی رشد و از سوی دیگر وابسته است میکوشند مبارزه در راه  
احیان استقلال و حاکمیت را بشیوه صحیح با مبارزه «بقعاتی در راه سرنگونی حکومت سرمایه انحصاری  
که تابع ایالات متحده امریکا است در آمویند. این هدف ها باید از طریق انقلاب دموکراتیک ضد  
امپریالیستی و ضد انحصاری تحقق یابند.

ثالثا کمون بیسیستم انتخابی واقعا دموکراتیک بوجود آورد. مبارزه «بقعه کارگر در راه ایجاد  
پارلمان توده ارب دموکراتیک با بهترین سنتها و در سهای کمون پاریس که با پارلمان تارسیسم کهنه  
بورژوازی تفاوتها دور دارد، وفق میدهد.

تاثیر تاریخی کمون در جنبش جهانی کارگر و آزاد بیخش به مقیاس وسیع و درج وانب مختلف و به  
اشکال گوناگون متجلی است. تاثیر کمون به پیچ ووجه به دوران پایان قرن گذشته و آاز قرن حاضر  
محدود نمیشود. کمون در دوران کنونی مبارزه انقلابی نیز همانگونه که لنین خاطر نشان ساخته است  
" در وجود عربها از ما زنده است".

### کمون در دوران معاصر

شرکت کنندگان کنفرانس ضمن تشریح نقش تاریخی و تاثیر کمون پاریس در جنبش انقلابی کشورها  
و قاره ها گوناگون اهمیت قوی العاده آنها برای مبارزه کنونی نیروها انقلابی و ترقیخواه علیه  
امپریالیسم و ارتجاع نشان دادند.

کمون را که نخستین انقلاب پرولتری بود میتوان آزمایشگاه واقعی تاریخ نامید. کلاسیکها

مارکسیسم - لنینیسم ضمن بررسی عمیق تجربه کمون و نتیجه گیری از آن اصول اساسی جنبش کارگری انقلابی بین المللی را طرح ریختند و تکمیل کردند .

کمون پاریس بمشابه نخستین انقلاب پرولتری نقش تاریخی طیفه کارگر را باروشنی تمام نشان داد . هرمان ضمن بررسی این مسئله سخنان مارکس را نقل کرد که گفته است : کمون " . . . نخستین انقلابی بوده که در جریان آن بکارشکاران اذعان شد که طیفه کارگری گانه طیفه ایست که میتواند از خود ابتکار اجتماعی نشان دهد . حتی قشرهای طیفه متوسط پاریس نیز باین مطالب اذعان دارند " ( جلد ۱۷ ، ص ۳۴۷ - ۳۴۸ ) . تمام مبارزات انقلابی بعدی صحت اصل بسیار مهمی - تئوری مارکسیستی - لنینیستی را در باره نقش قاطع طیفه کارگر در پیروسی انقلاب و در مبارزه توده ها زحمتکش علیه تسلط سرمایه و صورگوناگون ستم اجتماعی و ملی کاملاً تأیید کرده است .

این حکم مارکسیسم - لنینیسم در سندهای کنفرانس سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست و کارگری باصراحت کامل بیان شده است : " طیفه کارگر " نیروی عمده محرکه و بسیج کننده مبارزه انقلابی و مجموعه جنبش انقلابی ضد امپریالیستی " است . تجربه تاریخی کمون و ازین آن تمام تجارب بعدی مبارزات پرولتری بدان کامل دعاوی قدیم و جدید بورژوا لیبرالی ، رفرمیستی و رومیونیستی را که در ادوار مختلف برای طیفه کارگر گاه در قبال لیبرال ها ، گاه در قبال روشنفکران فنی و گاه در قبال جوانان داران روحیات آنا رشیستی و غیره نقل فرعی " و " وابسته " قائل شده اند ، به ثبوت رساننده است .

طیفه کارگر با مبارزه خویش در پیشاپیش صفوف توده ها زحمتکش نقش تاریخی خود را ایفا میکند و این نیز یکی از رسما ی کمون است که انگلس در " پیشگفتار بر کتاب مارکس " : " مبارزه - بقا تسی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ " آنرا خاطر نشان ساخته و نوشته است مهم ترین شرط مبارزه پیروزمندانه پرولتاریا عبارتست از جلب توده های بزرگ مردم باین مبارزه . " دوران هجوم های ناگهانی و انقلاب هائی که اقلیت کوچکی از عناصر آگاه در رأس توده های غیر آگاه انجام میدادند بسر رسیده است . در مواردی که مسئله دگرگونی کامل نظام اجتماعی مطرح است توده ها باید خود در آن شرکت جویند و خود در آن کنند که مبارزه برسرجیست و آنها بخاطر چه هدفی خون خود را میریزند و جان خود را نثار میکنند " ( جلد ۲۲ ، ص ۵۴۴ ) .

تجربه کمون ضرورت تحکیم اتحاد میان طیفه کارگر و تمام نیروهای انقلابی و ترقیخواه و در درجه اول دهقانان را نشان داد . اتحاد طیفه کارگر با دهقانان یکی از اصول عمده تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب سوسیالیستی است . ۲. ریهو را ضمن سخنرانی خود این مطالب را بتفصیل تشریح کرد و گفت کمون ز جنبش توده های بزرگ مردم مجزای بود ، از پشتیبانی دهقانان برخوردار نبود و بنا بریکسلسله علل درونی و خارجی نتوانست با آنها اتحادی برقرار سازد .

کمونرها ضرورت این اتحاد را احساس میکردند و بر آن تحقق آن مساعی خود را بکار بردند . آنها ابرار دفاع از دهقانان اقداماتی در نظر گرفته بودند و آنها را به اتحاد در این مبارزه مشتتک دعوت کردند ولی به مقصود نرسیدند . درجه شکستن دستگاه حکومت بورژوازی و برانداختن ستمگری ، هم کارگران و هم دهقانان را بسوی اتحاد سوق میداد . اگر این مقصود حاصل میشد کمون به کامیابی های بیشتری نائل میگردد .

آ. ریهو را خاطر نشان ساخت که انقلاب سوسیالیستی اکتیو به آرمان های کارگران کمون در عمل تحقق بخشید . پیروزی این انقلاب بر بنیاد اتحاد باید از کارگران و دهقانان بدست آید

و این اتحاد را حزب بلشویک ها تحت رهبری لنین با مساعی خستگی ناپذیر خود پدید آورد و آن تحکیم بخشید .

این اصل در شرایط کنونی اهمیت خاصی کسب میکند . نزدیکی منافع دهقانان و قشرهای میانه شهری و روشنفکران و همکاری روزافزون آنان بایکدیگر پایه اجتماعی قدرت انحصارها را محدود میکند ، به تضادهای درونی آنان حدت می بخشد و به بسین توده ها برای مبارزه علیه سرمایه گد میکند . پیروزی بر سرمایه انحصار کنیرون اقتصاد ، سیاسی و نظامی بزرگی در اختیار دارد فقط بر پایه اتحاد تمام نیروهان انقلابی و موکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر و احزاب کمونیست آن میسر است .

پرولتاریا بجهانی از تجربه کمونیست نتیجه بسیار مهم دیتر نیز گرفته است ؛ یکی از علل اساسی شکست کمون چنانکه میدانیم فقدان حزب سیاسی طبقه کارگر بود . ا . هرمان اهمیت عظیمی را که مارکس و انگلس بر این امر قائل بودند خاطر نشان ساخت و گفت آنها ضمن ارزیابی تجربه کمون پاریس انترناسیونال اول را باین اصل مهم واقف ساختند که " . . . تشکیل طبقه کارگر در حزب سیاسی برای تامین پیروزی انقلاب اجتماعی و نیز به هدف نهایی یعنی برانداختن طبقات ضرورت دارد " . ( جلد ۱۷ ، ص ۴۲۷ ) . انترناسیونال در بر توفعالیت مارکس و انگلس جنبش کارگر را بسوی انجام وظیفه بسیار مهم دورانی که با کمون پاریس آغاز شده بسود یعنی تشکیل احزاب مارکسیستی هدایت کرد .

لنین به این اندیشه مارکس و انگلس تحقق بخشید و تئوری جامع خود را درباره حزب انقلابی طبقه کارگر وضع کرد . پیروزی اکثر انقلاب های سوسیالیستی در کشورهای دیگر و مجموعه فعالیتهای طبقه کارگر جهانی صحت کامل این تئوری را به ثبوت رسانید . رهبری حزب مارکسیست - لنینیست شرط ضروری مبارزه پیروزمندان جنبش انقلابی سراسر جهان است . تجربه کمون ضرورت مبارزه علیه گمیه جریان هان اپورتونیستی را نشان داد . بسیاری از سخنرانان خادار نشان ساختند که بران حفظ خصلت انقلابی اصول استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر باید نظریات رویزیونیستی و تئورویزیونیستی و آنارشیستی و ماجراجویانه که مانع راه جنبش انقلابی و سوسیالیستی و ارتقار عینی در خدمت دشمنان طبقه کارگر است پدید آور خستگی ناپذیر افشا گردد . اهمیت عظیم تجربه تاریخی کمون پاریس را آنستکه به مسائیل دولت و دیکتاتورن پرولتاریا جنبه عملی داد . در کنفرانس باین مبحث توجه فراوان معطوف گردید و جوانب گوناگون آن تشریح شد . از آن جمله است ماهیت طبقاتی دولت ، طبیعت و نقش اجتماعی دولت کنونی سرمایه داری انحصاری ؛ چگونگی برخورد طبقه کارگر به دولت بورژوازی ، دیکتاتورن پرولتاریا در شرایط کنونی ، دیکتاتورن پرولتاریا بمشابهه موکراسی ارازیونین ، نقش دولت طبقه کارگر در تحقیق سوسیالیسم .

اندیشه عمده تمام سخنرانی ها این بود که تجربه نخستین دولت پرولتری جهانی با وجود محدودیت تاریخی آن بران روشن ساختن و درک صحیح این مسائیل اهمیت زوان ناپذیر دارد . شرکت کنندگان کنفرانس خادار نشان کردند که مجموعه فعالیتهای دولت بورژوازی بویژه در لحظات مبارزه طبقاتی قاطع ، همانگونه که در روزهای کمون دیده شد ماهیت ضد توده ان این دولت را فاش میسازد و پندار هالیبرالی و روشنفکرانه را درباره دولت بمشابه " سازمان نظام " ، دستگاه مافوق طبقاتی " ، " انستیتوی ملی " و غیره فرومی پاشد . مارکس ضمن تحلیل نقش دولت بورژوازی

فرانسه در انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۶ با سخنانی "نزامیزمینویسد: "تاونیاك" این بازآوای  
 ناسنجار مجلس ملی فرانسه و بورژوازی جمع و ریخواه باند بر می کشد: نظم! از ترکش گلوله ها  
 افشان او که پرولتاریا را بخون میکشید غرض نظم بر میخواست!" (جلد ۷، ص ۳۰).  
 دولت بورژوازی بسرگردگی "موجودم میب ناقص الخلقه" آن بنام تی برت - دژخیم پلید و سفاکی  
 که کمون را بخون فرقه ساخت با چنین هیئتی در برابر پرولتاریا پاریس قد علم کرد. پس از کمون  
 پاریس در سیرتکامل سرمایه دارن تغییرات بسیار روی داد. سرمایه دارن مبتنی بر رقابت آزاد  
 به سرمایه دارن انحصاری و سپس به سرمایه دارن انحصاری دولت بدل گردید. این  
 تغییرات خود دولت بورژوازی را تغییر داد. سرمایه دارن معاصر قدرت انحصارات و قدرت  
 دولت را در دستگاه واحد با هم در آمیخته و نقش این دولت را بیش از پیش تقویت کرده است.  
 دامنه وظایف این دولت در زمینه اقتصاد و فرهنگی بسا بیشتر یافته است. ولی  
 هیچ یک از این عوامل طبیعت درونی دولت بورژوازی را تغییر نداده است.  
 ف. بارت با ذکر مثال های از ایالات متحده امریکا که "نمونه" نظام سرمایه دارن انحصاری  
 دولتی است مادیت خود را در دولت انحصارات نشان داد. در نتیجه تشدید نقش دولت  
 و بسا دامنه وظایف اقتصاد و اجتماعی آن و نیز تاثیر معین آن در شیوه زندگی سیاسی مجموعه  
 ملت برخی از پدیده ها کارگر و روشنفکران و لیبرال ها می پندارند که گویا "دولت مافوق طبقات"  
 پدید آمده است. ولی این پنداریان است. دولت را ایالات متحده دست افزار انحصارات و کاملاً  
 در خدمت هدف ها و منافع آنانست. انحصارات حریح امریکائی چند خود را به عرصه ها  
 جدید استثمار کشیده و شیوه ها و اشکال تازه ای بر آن بسط دامنه تسلط خود بکار میبرند.  
 دولت از اقدامات آنها کاملاً پشتیبانی میکند و بر آن هدایت و ایجاد ۵ ماهه نگي میان آنها میکوشد.  
 در اثر پدید این پروسه سریع ایجاد انحصارات مختلط عظیم که "کنگلومرات" نامید میشوند  
 دامنه نفوذ اقتصاد و سیاسی انحصارات از حد وید کشور فراتر میرود و زندگی بقه کارگر را در مقیاس  
 بین المللی تحت تاثیر خود میگیرد و وظایف دولت نیز بیش از پیش خصلت امپریالیستی عیان کسب  
 میکند.

پروفسور وایشلت (جمهوری دموکراتیک آلمان) اهمیت زوال ناپذیر این حکم مارکس را که  
 پرولتاریا پس از پیروزی انقلاب باید ماسین دولتی بورژوازی را درهم شکند و دولت پرولتری نویسن  
 خود را شالوده ریزد تصریح کرد و گفت فعالیت و مبارزه کمون پاریس ضرورتاً نونمندی برانداختن  
سیستم دولتی بورژوازی را به ثبوت رساند. تجربه کمون و سپس اکثر بزرگ و انقلابی های  
 سوسیالیستی در کشورهای دیگر بر صحت این حکم گواهی میدهند. این تجربه در عین حال  
 باطلان این نظریه فرمستی را نشان میدهد که گویا با "نیات سوسیالیستی" و "یکت" وزارتخانه  
 های سوسیالیستی "ولی با حفظ دستگاه دولتی بورژوازی میتوان به هدف های سوسیالیستی رسید."  
 شایان توجه است که رویزیونیسم که هیچگاه برانداختن ماسین دولتی بورژوازی و تعویب آن بسا  
 قدرت حاکمه واقعا سوسیالیستی را هدف خود قرار نداده است اکنون از سوسیالیسم که هدف  
 عمد مبارزه بقه کارگراست بکلی عدول کرده و راه سرمایه دارن سوسیالیست لیبرال را در پیش  
 گرفته است. مگر این گواه بارز روشنگری تئوریک های رویزیونیستی و فرمستی نیست!  
 ضرورت برانداختن دستگاه نظامی دولت بورژوازی در سخنرانی و فومین بررسی شد.  
 آزمون کمون پاریس در این زمینه اعتبار خود را بران دوران مانیز حفظ کرده است. لنین و حزب

بلسویک در سهای جنگی کمون را کاملاً در نه آرگرفتند و برای جلب واحد های نه امی بسوی خویش و انحلال ارتش بورژوازی و سپس ایجاد نیروهای مسلح انقلاب سوسیالیستی به فعالیت خستگی ناپذیری در داخل ارتش دست زدند . این فعالیت موجبات پیروزی انقلاب اکتبر را فراهم ساخت و دستاورد های انقلاب را در بیکار سخت با ضد انقلاب و امپریالیستهای خارجی حفظ کرد . همین خاها نشان ساخته است که در انقلابی فقط زمانی که بتواند از خود دفاع کند ارزش کسب خواهد کرد .

کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم بارها تصریح کرده اند که کمون علاوه بر ضرورت تخریب ماشین دولتی کمینه ضرورت ایجاد سیستم نوین قدرت حاکمه سوسیالیستی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را نیز نشان داد . تجربه کمون در این زمینه برای تصور انقلابی در باره دولت و برای تمام بارزه عملی بقیه کارگر در راه احراز قدرت سیاسی اهمیت عمده ای دارد . این نکته را بسیاری از سخنرانان خاها نشان کردند .

کمون شکل تکامل یافته دولت سوسیالیستی نبود ، دوران حیات آن بسیار کوتاه بود و رهبران آن اشتباهات جدی مرتکب شدند . با وجود این کمون توانست یکسلسله وظایف را بمثابة قدرت سیاسی بقیه کارگر انجام دهد و از آنجمله به کارتشلک و سیج زحمتکشان بران برانداختن کامل مناسبات سرمایه دارن و ساختن سوسیالیسم بر بنیاد برنامه دست زد . بدینسان کمون به دموکراسی بران تود ۱۹۱۷ ای مردم که بوسیله خود آنان تحقیقی پذیرد ، جامعه عمل پوشانید . س . یگرمان ضمن توصیف چگونگی اقدامات کمون در این زمینه گفت که این دموکراسی داران کیفیت نوین یعنی دموکراسی بیانگر اکثریت قریب بتمام مردم است . دموکراسی کمون البقیه دموکراسی سوسیالیستی بود که در آن ابتکار و وسیع توده های مردم در جریان تنظیم سیاست دولت و هم در جریان تحقق این سیاست بنحو اتم و اکمل متجلی میگردد . م . ندلیا گفت کمون نخستین بار در جهان برتری دموکراسی پرولتر را در قیاس با دموکراسی بورژوازی و نیز هماهنگی کامل قدرت حاکمه نوین را با بسط دامنه دموکراسی نشان داد . مارکس مینویسد : " کمون موسسات واقعا دموکراتیک بران جمهورن شالوده ریخت " ( جلد ۱۷ ، ص ۳۴۵ ) .

ر . اشتایگر والد ضمن سخنرانی خود خاطر نشان کرد که آزمون کمون بران مبارزه بقیه کارگر و احزاب کمونیست کشورهای سرمایه دارن در راه دموکراسی اهمیت فراوان دارد . برنامه عمل حزب کمونیست آلمان ( د . ک . پ ) توسازن دموکراتیک دولت و جامعه را در مرحله کنونی هدف استراتژیک اعلام کرده است . این برنامه خواستهها عاجل اجتماعی و سیاسی زحمتکشان را با خواستههای مربوط به بسط دموکراسی در آمیخته است . از آنجمله است مبارزه در راه دموکراسی عملی واقعی بران مردم ، توسعه دامنه این دموکراسی و مبارزه عمومی دموکراتیک در راه صلح که در شرایط موجود آلمان غربی به علت فعالیت شدید نیروهای تلافیخواه اهمیت خاص دارد .

و . وایشلیت خاطر نشان ساخت که اهمیت تاریخی کمون همچنین در آنستکه بی پایگسی نهاریات رنگارنگ اپورتونیستی ، آنارشستی و بورژوازی را در باره مسائل مربوط به دولت نشان داد . صد سال پیش تاریخ تمایباید ایشر کمون و فعالیت آن حکم محکومیت آنارشسیسم سیاسی را صادر کرد . پیر از هم شکستن قدرت حاکمه بورژوازی فضای بی دولت و خلا دولت پدید نمی آید بلکه حکومت سازمان آگاه بقیه کارگر و طبقات زحمتکش و قشرها اجتماعی متحد آن ایجاد می گردد . تاریخ با کمون پاریر حکم محکومیت آن تصور های بورژوازی مربوط دولت را نیز که هنوز

هم می‌کوشند دولت را در نظام اجتماعی عامل بی‌طرف در قبالت طبقات جلوه دهند و جمهوریت بورژوا  
 دموکراتیک را عالیترین شکل حکومت سیاسی و نمود سازند ، عماد رکود ، کمون برتری سازمان  
 سیاسی پرولتاریا را در قبالت جمهوریت بورژوا دموکراتیک نشان داد و از آثار ملاک جامعه‌مندی بیان  
 منافع توده‌های مردم ، عالیتر از آن درآمد .

اکنون در کشورهای سرمایه دار انواع نظریات " مد " فرمیستی و نئونارشیستی شیوع  
 دارد . یکی از جوامع‌مطهرین نمونه‌ها در این نظریات " فرمیسم انقلابی " آندره مورتنس است که در  
 میان جوانان و روشنفکران و برخی از قشرهای کارگران نفوذ معین دارد . اشتاینگروالد این نظریه  
 را یکی از انواع آنا رکوسند یکالیسم نامید زیرا این " فرمیسم انقلابی " سیستمی از دگرگونی‌ها را  
 تبلیغ میکند که با تحقق آن‌ها گویا در چهار دوپ همین سیستم سرمایه دار بدون طرح مسئله قدرت  
 ضرورت مبارزه علیه دولت بورژوازی " جزایر سوسیالیستی " پدید می‌گردد . بدینجهت تبلیغ  
 در سال انقلاب ۱۵ نیز در مهیوه انقلاب ۱۵ پرولتاریا و بررسی تاریخی مبارزه طبقه کارگر ، برای  
 تربیت سیاسی نیروهای جوان اپوزیسیون اهمیت فوق العاده دارد .

کمون دموکراسی طراز نوین بود که از آثار محتوی طبقاتی باد موکراسی بورژوازی ازین وین  
 تفاوت داشت . سر یگرمان ضمن سخنرانی خود گفت ایدئولوژی‌ها بورژوا و فرمیست بویژه همین  
 واقعیت را نادیده میانگارد و آنرا تحریف میکنند . و افزود که سوتوکوپ یکی از پایه گذاران  
 اپورتونیسیم راست در جنبه کارگری چکوسلواکی در کتاب خود بنام " انقلاب کار " ضمن تلاش برای  
 رد ارزیابی مارکس و انگلس درباره کمون مدعی شد که کمون دیکتاتور پرولتاریا نبود بلکه  
 " حکومت ائتلافی دموکراتیک " بود . او بدین طریق کوشیده است سازشکاران و همکاران سوسیال  
 دموکراسی چکوسلواکی را باد دولت ائتلافی بورژوازی جمهوریت اول موجه جلوه دهد . مبارزه پیگیر  
 علیه ایدئولوژی اپورتونیسیتی راست و تحکیم مجدانه مبانی دولت سوسیالیستی برای فعالیت  
 حزب کمونیست چکوسلواکی در شرایط کنونی اهمیت درجه اول دارد . تنها باد داشتن پرخورد  
طبقاتی پیگیر در مقیاس بین الطلی است که میتوان خدایان را که از جانب ضد انقلاب متوجه  
 سوسیالیسم است بموقع دفع کرد .

شیکلوس و نیتسه ضمن سخنرانی خود گفت تجربه کمون و تمام سیر مبارزه انقلابی بعد از طبقه  
 کارگرو از آنجمله مبارزه مجارستان در راه سوسیالیسم بی پایگی و زیان سیاسی تبلیغات بورژوازی  
 و فرمیستی را درباره " دموکراسی خالص " بنحدمتنبع ثابت میکند . در پیر پده شعار " دموکراسی  
 خالص " یا " سوسیالیسم دارا سیمانه و مانیسیتی " ممکنست ضد انقلاب بورژوازی تمام عرصه‌ها را  
 نهفته باشد .

در جریان بحث رای ونیری ( ازیاتالیا ) تعریفی را که مارکس از کمون بعنوان شکل حکومت  
 و در برد سیاسی ابقه کارگر کرده است یاد آور شد و آنرا بعنوان یک " مسئله متباد " مطرح ساخت  
 و گفت از یکسو نادرست است اگر دعوی شود که مارکس قبول نداشت که کمون پاریس شکل معینی از  
 دیکتاتور پرولتاریا بوده است . ولی از سوی دیگر مارکس برخلاف انگلس و لنین هیچگاه کمون را  
 بمشابه شکلی از دیکتاتور پرولتاریا تعریف نکرده بلکه از تصرف قدرت سیاسی بدست ابقه کارگر  
 سخن گفته است .

این داور با مخالفت شرکت کنندگان کنفرانس مواجه شد .

نیولوند خاطر نشان ساخت که اصولا در مورد این مسئله که کمون شکلی از دیکتاتور پرولتاریا

بوده است نمیتوان تردید کرد . بسیار عجیب می نمود اثر در این مسئله میان انگلستان و نیکسو و مارکس از سوی دیگر اختلاف نظر وجود می داشت . اظهارات راجونیری هیچگونه تردیدی را در مورد مفهوم واقعی عبارت مارکس درباره تصرف قدرت سیاسی بدست «بقه کارگر» نمیتواند موجه سازد . البته سوسیال دموکرات ها این عبارت را ساده کرده و چنین پنداشته اند که صرف ورود در دولت - بدون پرداختن به درگیری های اجتماعی - سیاسی - همان " تصرف قدرت سیاسی " است . ولی وقتی کمونیست ها از " قدرت سیاسی بقه کارگر " و نیز از " قدرت سیاسی زحمتکشان " سخن میگویند ۵. شماره ۵. شکل از تحقق وظائف دیکتاتور پرولتاریا را در نظر دارند . این تعاریف غالباً به عنوان مفاهیم مترادف بکار برده میشود .

و ایشلت نیز از همین نظر دفاع کرد و گفت مارکس و انگلستان هنگام تصریح این نکته که کمون در تاریخ نخستین شکل واقعی دیکتاتور پرولتاریا بوده است ، بمعانی نمیتوانستند همیشه معادل ها زبانی یکسان بکار برند . به او ریکه میدانیم برای این امر کوششهایی بعمل می آید تا میان کلاسهای مارکسیسم - لنینیسم " اختلاف نظر " کشف شود . ولی مارکس سالها پیش از این کمون یعنی در ۱۸۵۲ برای تسلط سیاسی «بقه کارگر» تعریف دقیقی بیان داشته و آنرا دیکتاتور پرولتاریا نامیده و در سال ۱۸۷۱ چگونگی تحقق این دیکتاتور را از روی نمونه کمون پاریس تحلیل کرده است . تصور مارکسیستی - لنینیستی مربوطاً به دولت در اهمیت امر از همین تحلیل منشأ میگیرد .

و . فومین گفت کمون پس از دردم شکستن دستگاه دولت کهنه دولت پرولتری را شاملود مریخت و مارکس در کتاب " جنگ داخلی در فرانسه " از این دولت چند جا بعنوان " انقلاب کارگری - پسر افتخار " ، " انقلاب پرولتاریا " ، " دولت بقه کارگر " و " شکل سیاسی که در آن رهائی اقتصادی کارمیتوانست تحقق پذیرد " نام برده است . در جان دیگر مارکس مستقیماً اصطلاح " دیکتاتور پرولتاریا " را بکار میبرد . بدینسان نتایج اینست که مارکس برای عبارت " دولت بقه کارگر " و " دیکتاتور پرولتاریا " مفهوم یکسانی قائل بوده است .

ژان دوکلو اظهارات راجونیری را تحلیل جالبی از چگونگی گسترش اندیشه مارکس در جریان تدوین پیام شورای کل انترناسیونال درباره کمون پاریس نماید و در همین جا گفت : " در اینکجه اندیشه دیکتاتور پرولتاریا در " مانیفست حزب کمونیست " وجود دارد تردیدی نیست . ولی روشن است که تجربه کمون پاریس مارکس را واداشت تا صحت این نظریه را در پرتو واقعیت سیاسی تدقیق کند . میان تحلیل مارکس درباره کمون و اثر او تحت عنوان " انتقاد از برنامه گنا " که در سال ۱۸۷۵ نگارش یافته است میتوان پیوند مستقیم برقرار کرد . در این اثر گفته شده است :

" میان جامعه سرمایه دار و جامعه کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است . دوران سیاسی گذار نیز منداب بر همین دوران است و دولت این دوران چیزی جز دیکتاتور انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد " ( جلد ۱ ، ص ۲۷ ) .



ژان دوکلو در پایان سخن خود بر آن کارن که کنفرانس انجام داد ارزش عالی قائل شد و گفت در تمام سخنرانی ها به تجربه کمون پاریس که بشارنگر فراسیدن دوران سوسیالیسم بود توجه



حمل عراده ها با توپ به مونتارتوتوسا کارگران پاریس در ۲۷ فوریه ۱۸۷۱



۲۷ مه ۱۸۷۱ ، ساعت ۸ بعد از ظهر ، آخرین نبرد در گورستان "یرلاشز"



فراوان معطوف گردید . کنفرانس از جهت دیگر هم بسیار سود مند بود بدین معنی که بما امکان داد تا تالیفات خود را تدقیق کنیم و ارزیابی های کلاسیک ۱۹۵۱ مارکسیسم - لنینیسم را در باره کمون بررسی نمائیم . در همین حال تحلیل ما در باره نقش تاریخی و عظمت و نقاط ضعف کمون پاریس بخاطر کامل هرگونه تحریف مضموم و اهمیت کمون را بنحیث ممکن ثابت میکند .

ما کمونیستها خود را وارث و ادامه گر کار کمون پاریس میدانیم . شایان ذکر است که موریس تورز ، مارسل کاشن و نیز کمونیست های که بدست وحشیان فاشیست تیرباران شدند در پی " دیوار کمونارها " در گورستان " پرلا شز " یعنی همان دیواری که آخرین رزمندگان کمون پاریس نبرد کتان به کنارت آن رسیدند و بدست دروخیمان از پای افتادند ، بخاک سپرده شده اند . در پیای همین دیوار بود که لنین ضمن سخنرانی خود بر سر گوریل و لا فورالا فارغ آنان را وداع گفت .

در دوران اشغال هیتلری هر سال در پایان ماهه یکی از کمونیست های ما مخفیانه دسته گلی بیای " دیوار کمونارها " نشاء میکرد و با مداد روز دیگر هیتلر ها این دسته گل را که شب پیش گذاشته شده بود بدور می افکندند ؛ گویی شیخ کمونارها آنم ارا به راس می انداخت . به مرتقدیسر آنها کاملاً حق داشتند در برابر اندیشه های که کمونارها مظاهر آن بودند و سپهر عقول و قلوب سد ها میلیون مرد و زن را مسخر خود ساخت برخود بگرزند ،

ما در تمام دوران فعالیت مخفی خود قهرمانی کمونارها را نیز در لوری همان ارتش شوروی را می ستودیم .

چنانکه میدانید آخرین بازمانده کمونارها در دوران دومین جنگ جهانی در اتحاد شوروی درگذشت . نام او آدرین لژن بود . او در گورستان شهر نووسیبیرسک بخاک سپرده شده است . رفقای شوروی با این خواهش موافقت کردند که بازمانده کالبد این کمونار را به فرانسه منتقل سازند تا در پیای " دیوار کمونارها " که بسیار از یاران رزمی او در آنجا آرمیده اند بخاک سپرده شود . این واقعه به صد مین سالروز کمون اهمیت خاصی بخشید و نمودار از پیوند ناگسستنی میان زادگاه کمون و کشور خواهد بود که آرمان های کمون برای نخستین بار در آنجا جامه عمل پوشید . در پایان میخواهم شعاریاریسی های را که در دوران کمون حیات داشتند در اینجا تکرار کنم . این شعار در سال ۱۹۱۴ در نخستین دموستراسیونی که در گورستان " پرلا شز " برپا شد و من نیز در آن شرکت داشتم اعلام گردید .

وقتی پاریسی ها در صفوف دموستراسیون چشمشان به او وارد وایان وزیر سابق دولت کمون و نیز به سایر شرکت کنندگان حماسه کبیریم ارسال ۱۸۷۱ افتاد در همان حال که عمده بسر گذشته به آینده نیز می اندیشیدند بان تبرکشیدند :

**زنده باد کمون !**

لنین میگفت آرمان کمون فنا ناپذیر است . جلوه گاه این آرمان پینار میلیون ها مبارزان انقلابی سراسر جهان در راه صلح ، دموکراسی ، استقلال ملی و سوسیالیسم است .

# درس های سالجشن لنین

پالم دات

سردبیر مجله "لیبور مانسلی"

روزنامه "دیلی تلگراف"، ارکان مرکزی محافظه کاران انگلستان در شماره ۲۷ ماه مه ۱۹۲۰ سال کاریکاتوری منتشر کرد که مجسمه یادبود کارل مارکس را در آرامگاه هایگت در حال تبسم نشان می دهد و در کنار این کاریکاتور عنوان زیر چاپ شده بود: "وال استریت به پائین ترین سطح خود در هشت سال اخیر رسیده است".

شایان توجه است که در محبوبه سالجشن لنین، علیرغم تمام مساعی یاوه سرایان بورژوازی که با تکرار جملات کهنه شده در باره "رد" کامی آموزش مارکس وانگلس بوسیله سیرت کامل دوران معاصره خوش خدمتی پرداخته اند، کاریکاتوریست خود آنها همچون مقلد درباری نمایشنامه های شکسپیریدون آنکه خود بخواد حقانیت این آموزتر را تایید میکند.

جهت اساسی انتقاد برلنینیسم

در جریان سالجشن لنین به تمام زبان ها و در تمام کشورها بحث کافی کتاب و مقاله و غیره در باره لنین نشریافت و این امر گواه دیوریست برافزایش فوق العاده نفوذ و اعتبار لنین، علیرغم تعامیل خشک مغزبان، مراسم صدمین سالگرد میلاد لنین از طرف سازمان ملل متحد نیز برگزار گردید.

با اینجهت انتقاد گران لنینسیم امروزه شیوه های تازه متوسل میشوند. آنان که چاره ای جز اعتراف به اذیت تاریخی لنینسیم ندارند، میکوشند این امر را فقط بدوران گذشته نسبت دهند و اهمیت عقلی تئوری و تجزیه و تحلیل و پیش بینی ها و استراتژی و تاکتیک لنین را برای امروز انکار نمایند. ضمناً آنان مباحثه انتقادی خود را با لنینسیم در زمینه های اساسی زیرین انجام می دهند:

گویا سیرت کامی جهان کنونی طی ۵۰ سال پس از مرگ لنین بررزد تئوری لنین حکم میکند و با تجزیه و تحلیل و پیش بینی های لنین مابینت کامل دارد.

گویا سرمایه داری معاصر توانسته است بر تضادهای مکتشفه از طرف مارکس وانگلس فائق آید و انقلاب علمی و فنی کنونی برخلاف پیش بینی های مارکس و لنین به اعتدالی مجدد سرمایه داری انجامیده است.

گویا چگونگی ترکیب طبقاتی و مناسبات طبقاتی در کشورهای سرمایه داری رشد یافته کنونی با تجزیه و تحلیل مارکس و لنین در باره آنها تطبیق نمیکند. بدین معنا که قشر بندی طبقاتی در نتیجه پیشرفت تکنیک بشر جرت شده و بقیه دارگر بخشی از "جامعه شکوفان" گردیده است و بنابراین احکام لنین در باره مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولترن دیگر قابل اجرا نیست.

گویا تضاد های موجود در رشد برخی کشورهای سوسیالیستی و نیز تضاد های موجود میان این کشورهای ثنوری لنین را درباره انقلاب سوسیالیستی جهانی مردود میسازد و برپروسه تلاش جنبش کمونیستی ویا بر " همگرایی " سرمایه داری و سوسیالیسم گواهی میدهد .

هدف این مقاله عبارتست از تجزیه و تحلیل محتوی اساسی جهات عمده انتقاداتی که بر لنینسم وارد میآید . ضمناً باید خاطر نشان سازیم که رویداد های دوران سالجشن لنین خود پاسخی به این انتقادات است و عملاً صحت آموزش لنین را بنحوی مقنع ثابت کرده است .

### سالجشن لنین چه چیزی را نشان داد

عظمت لنین در تجزیه و تحلیل عمیق مارکسیستی تمام مسایل بفرنج دوران معاصر یعنی دوران انتقال سرمایه داری به مرحله انحصار آن و بسط سرمایه داری انحصاری دولتی ، دوران آغاز انقلابها سوسیالیستی و پیوند آن با جنبش آزاد بیخش ملی ، دوران وجود همزمان سیستم های اجتماعی متفاوت و امکان همزیستی صلح آمیز آنها است . توانائی لنین در پیش بینی آیندده و تشخیص طریق پیشروی تمام جامعه بشری بار دیگر در پرتو تجربه زنده سالجشن لنین بنحوی درخشان به ثبوت رسید .

سال ۱۹۷۰ حاکی از عمیق تر شدن بحران سرمایه داری بود . در حالیکه نویسندگان سرمقاله های ارگان های مطبوعاتی بورژوازی میگویند با استناد به " پیروزیهای " سرمایه داری معاصر کهنه شدن اندیشه های لنین را ثابت کنند ، همکاران آنان که در همین ارگان ها تنظیم صفحات مربوط به مسایل مالی را بعمل آورده داشتند در برابر معضلاتی مانند بحران سیستم ارزی ، تورم روز افزون ، بیکاری عمومی ، کندی ویا رکود آهنگ رشد و تشدید تضاد های ناشی از جنگ بازرگانی و کمربندی ابراز یاس و نومیدی میکردند .

سال ۱۹۷۰ همچنین حاکی از رشد اقتصادی سوسیالیسم بود و حتی اقتصاد دانان بورژوازی نیز ناگزیر با اعتراف بودند که رشد کشورهای سوسیالیستی پیش از آهنگ رشد اقتصادی کشورهای سرمایه داری است .

سال ۱۹۷۰ پیروزیهای تازه ای برای جنبش آزاد بیخش ملی مثل در سودان و لیبی و یک سلسله کشورهای امریکای لاتین همراه داشت . نیروی شکست ناپذیر خلق و بتنام که تعرض اخیر سپاهیان امریکا و دست نشانده گانش را عقیم گذارد از مظاهر این پیروزی بود . جنایات وحشیانه تجاوزکاران امریکاییستی و کوششهای آنان برای سازمان دادن ضد انقلاب قادر نیست از گسترش روز افزون مبارزه ضد امریکاییستی جلوگیری کند .

سال ۱۹۷۰ با تشدید تضاد های اجتماعی و ملی در کشورهای سرمایه داری رشد یافته و بصورت در ایالات متحده امریکا - تکیه های امریکاییستی ، در کانادا که در آن حکومت نظامی برقرار شد و در ایرلند شمالی تحت تسلط انگلستان همراه بود . سال ۱۹۷۰ همچنین با تشدید فعالیت بقدرت و گسترش دامنه جنبه اعتصابی ، پدید آید بدیده های سیاسی نوین همراه بود ( از آن جمله است سرکار آمدن دولت براندت - شل بجای دولت دموکرات های مسیحی در آلمان فدرال ، یا نتایج انتخابات در سوئد که دولت سوسیالیست - دموکرات آن از سیاست خارجی مترقی پیروی میکند و این دولت در واقع براكثرت پارلمانی سوسیالیست ها و کمونیست ها متکی است ) .

سال ۱۹۷۰ ، سان تغییر بیشتر تناسب نیروها در جهان بود . نقش سوسیالیسم در سیاست جهانی همزمان زیاد افزایش یافت . سفر ژرژ پومپید و همسکو ، انعقاد قرارداد میان اتحاد شوروی سوسیالیستی و جمهوری فدرال آلمان ( البته برای تصویب نهائی آن هنوز مبارزه حاد در پیش است ) از مظاهر آنست . برای بسط همکاری در اروپا که باید جانشین " جنگ سرد " سیاست تفرقه جویانه ناتو گردد ، امکانات تازه انپدید آمد .

بدینسان سال ۱۹۷۰ فقط سالحشتمی بود که توده های مردم را در تمام کشورهای جهان برای آشنائی نزدیکتر به نقش تاریخی لنین و انقلابی که بوسیله او رهبری شده بود ، بر میانگیخت تا بر پایه آموزش لنین به درک صحیح تر حوادث سیاسی نائن آیند و از آن برای حل مسائل کنونی الهام گیرند ، بلکه در عین حال سالی بود که صحتی خدشه تجزیه و تحلیل لنین را به ثبوت رساند و اصل لنینی را درباره ضرورت تکامل مستمر تئوری موافق با شرایط نوین و مسائل جدید تایید نمود . این اصل ایجاب میکند که همانگونه که لنین در زمان خود برای درک شرایط جدید و تعیین خلاق راه صحیح مبارزه ، مارکسیسم را تکامل بخشید ، امروز نیز تکامل آموزش لنین ادامه یابد .

لنین نیز مانند مارکس پیوسته خاد ار نشان ساخته است که صحت تئوری در تجربه زندگی آزموده میشود و مارکسیسم برخلاف آنچه که انتقادگران مایکوشند و انمود کنند ، دگم جامد نیست ، بلذنه تئوری و عمل خلاق است که همیشه زنده بوده و همگام با تغییر دایمی شرایط تکامل می یابد .  
دوران ، دوران ، دوران کیست ؟

" خدای که بکلی سرنگون شد " عنوان جنجالی مقاله ای بود که در ۸ فوریه سال ۱۹۷۰ در روزنامه " اسپرور " لندن به کمنوشته های روزه کارودی برای اعلام ورشکستگی موهوم مارکسیسم - لنینیسم در جهان کنونی و دل سردی طرفداران آن منتشر گردید .  
زمانی انتقادگران مارکسیسم میکنند که سوسیالیسم آرزویی است که برآورد نخواهد شد .  
ایشان که انقلاب سوسیالیستی در پیش از بیست سوم کره زمین پیروز شده است ، آنان دیگر نمیتوانند این واقعیت تاریخی را منکر شوند و بدینجهت بران پرده پوشی این پیروزی و پیشرفت موفقیت آمیز سوسیالیسم میکوشند به افسانه " خدان سرنگون شده " متوسل شوند . برای نیل باین هدف آنان میکوشند چگونگی سیر تاریخ را تحریف کنند و واقعیت پیشرفت انقلاب سوسیالیستی را بعثابه انبوه ناکامیها جلوه سازند . ایسان دیچرشم و رکه تفاهم بیشتر بران درک مسئله از خود نشان میدهد در آخرین کتابی که کمی پیش از مرگ خود تحت عنوان " مارکسیسم در زمان ما " ( ۱۹۶۹ )  
ناشسته اعتراف میکند که : " ما در دوران اعتلاء مارکسیسم بسر میبریم ، زیرا قرن ما ، قرن انقلابهایی است که کار را به بسط جوامع نوع " ضد سرمایه داری " و " مابعد سرمایه داری " منجر میسازد .  
از این نظر ، قرن ما ، قرن پیروزی مارکسیسم است " . البته او در عین حال اعلام این نکته را فراموش نمیکند که قرن ما " همچنین قرن تغییر ماهیت اندیشه مارکسیسم است " . بدیهی است که ایسان نویسنده بخود این زحمت را روانداشته است که فکر کند چگونه پراتیک انقلابی موفقیت آمیز میتواند بدون تئوری انقلابی صحیح تحقق پذیرد .

بجاست از هواداران تئوری " خدان سرنگون شده " ستوان شود که چه کسی در دوران تاریخی پر از مرگ - لنین به پیروزی رسیده و چه کسی دچار شکست شده است ؟ کدام سیستم اجتماعی طی

پنجاه سال اخیر قابلیت خود را برای پیشرفت و تکامل نشان داده و کدام سیستم اجتماعی در مقیاس جهانی تضعیف شده است ؟ پاسخ باین سؤال روشن است . سیستم جهانی سوسیالیسم ، با وجود دشواریها و خطاها و مسائل حل نشده در جریان پیشرفت تاریخی ، به پیش رفته و به عامل متحرک قاطع در دنیای معاصر بدل شده است . امپریالیسم در جریان تعرض نیروهای سوسیالیسم و جنبش آزاد بیخشم ملی تفوق سابق خود را از دست داده و علیرغم مساعی فراوانی که طی تمام این دوران بر آن حفظ یا بازگرداندن تسلط سابق خود بر جهان بکار برده در مقیاس جهانی تضعیف شده است .

لنین بارها خاطر نشان ساخته است که " گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بند دوران کامل تاریخی را در بر میبرد " ( مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۷ ، ص ۲۶۴ ) و در این دوران گسترش پر دامنه انقلابهای پرولتری با اعتلای جنبش آزاد بیخشم ملی در میآیزد و کمونیست ها باید " راه دراز و دشوار پیروزی نهائی سوسیالیسم را در نظر بگیرند " ( جلد ۲۵ ، ص ۳۹۶ ) ، و در این راه امکان چرخش های تند تاریخی ، عقب نشینی و جهش به عقب وجود دارد ( رجوع شود همچنین به جلد ۳۰ ، ص ۶ ، جلد ۳۱ ، ص ۱۳۲ ، جلد ۳۴ ، ص ۱۰ ، و جلد ۳۷ ، ص ۶۴ ) . حال این برخورد واقع بینانه و با نرمش لنین را که همیشه با دفاع قاطع از اصول مارکسیستی در تجزیه و تحلیل جامعه بیقاعته توأم است ، با قضاوت های محافل امپریالیستی مقایسه کنید .

لرد کرزن ، وزیر امور خارجه و نایب السلطنه سابق هند وستان ضمن نطق خود در مجلس اعیان انگلستان در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۸ یک هفته پیر از انعقاد قرارداد صلح اعلام داشت : " تا کنون هیچگاه پرچم انگلیس بر فراز چنین امپراتوری نیرومند و یکپارچه انبساط یافته نرسانده بود . تاکنون هیچگاه صدای ما با چنین شدتی در شوراها و ملی و در تعیین سرنوشت جامعه بشری طنین افکن نبود " . کجاست امروز آن بریتانیا ؟ محافظه کاران اکنون برای ورود به " بازار مشترک " مشغول گسستن بقایای پیوندهای خود با دومیسیون های سابق خود در کانولت هستند و برای حفظ پیوند خود با نژاد پرستان آفریقا جنوبی ، کشورهای آفریقای آسیای عضو کانولت را از خود دور میکنند .

مداخله نهائی علیه انقلاب سوسیالیستی که بوسیله چرچیل سازمان داده شد ، مانند ضد انقلاب در داخل روسیه در چار شکست فاحش گردید . مردم شوروی با پشتیبانی طبقه کارگر جهانی مداخله نهائی ضد انقلاب را شکست داد . سیاست تشویق تجاوز فاشیسم به مثابه نیروی ضربتی علیه اتحاد شوروی که در مونیخ اعمال شد تا آلمان هیتلری و اتحاد شوروی را یکجا نابود کند به دومین جنگ جهانی منجر گردید و به عاملی بدل شد که طراحان این سیاست را به هلاکت تهدید میکرد . حتی هواداران فعال این سیاست امروز با احساس شرمساری از مونیخ یاد میکنند . بمباران اتنی جنایتکارانه در سال ۱۹۴۵ در بسیاری از رهبران سیاسی و روزنامه نگاران غرب این امید را بوجود آورد که این سلاح جدید میتواند تسلط انگلستان و آمریکا را در جهان و تبعیت اتحاد شوروی را از آنان تامین کند . ولی تمام آرزوهای مربوط به برتری اتنی مدتهاست که به زواله در تاریخ افکنده شده است . افکار هندیان آمیزد رباره " برانداختن کمونیسم " و " جنگ سرد " نیز با آنکه عواقب خطرناک آن هنوز کاملاً ازمیان نرفته ، همان راه را طی کرد . آرزوی هیئت حاکمه ایالات متحده آمریکا در باره سیادت بر جهان سرمایه داری به علت تغییر تناسب نیروها در داخل اروپا و گاه سرمایه داری و بحران سیاست امپریالیستی آمریکا و در

نتیجه اوضاع و احوال داخلی آمریکا جامعه عمل نپوشید . استراتژی امریکا درباره جنگ به کمک کشورهای اروپائی و آسیائی که اقامت امریکا بوده و " بوسیله دلار تغذیه میشدند " درهم ریخت ( ایزنهاور در ماه اوت سال ۱۹۵۱ در سخنرانی خود در برابر سناتورهای امریکا در پارلیس گفته بود : " برای جنگ افراد و اسلحه لازم است . ایالات متحده امریکا اسلحه میدهد و اروپا افراد " ) و سپاهیان امریکائی برای جنگ به کره و ویتنام اعزام شدند . شکست چانگای شک در چین ، علیرغم پشتیبانی امریکا ، چگونگی فرجام جنگ کره و در حال حاضر جریان جنگ ویتنام شکست تلاش های نیرومندترین دولت امریکالیستی جهان را برای جلوگیری از ایجاد کشورهای سوسیالیستی جدید در آسیای شرقی ویا سرکوب این کشورها نشان داد .

بدیهی است که انتقاد گران لنینیسم که میکوشند تاریخ انقلاب سوسیالیستی را پس از مرگ لنین بمثابه تاریخ ناکامی ها مجسم سازند ، باید نوشته های خود را اصلاح کنند و از آنجاسا که " خدای سرنگون شده " همان امریکالیسم است لذا نوشته اصلاح شده آنها باید چنین باشد :  
" انقلابی که به پیروزی انجامید " .

افسانه " سرمایه داری نوین "

انتقاد گران لنین که ناگزیر باید واقعیت ناکامی ها و شکست ها را امریکالیسم و پیشروی انقلاب سوسیالیستی و جنبش آزادیبخش ملی را بحساب آورند ، اکنون میکوشند اصل دیگر رابه ثبوت برسانند و آن اینکه گویا اثنون دوران جامعه نوین " سرمایه دارن خلق " ویا " مابعد سرمایه داری " فرارسیده است . این جامعه گویا دیگر مانند گذشته دستخوثر اختلالاتی ناپیربحران اقتصاد جهانی و رکود سالهای ۳۰ نبوده ، بلکه برعکس قابلیت خود را برآرشد هماهنگ تولید تاسیخ عالی و تامین پیشرفت روزافزون و اعتلای سطح زندگی نشان داده است . این ادعائزگی ندارد . در دوران ثبات موقت سرمایه داری در اواخر سالهای ۲۰ نیز از " سرمایه داری نوین " باندازه کافی تحسین و تمجید میشد . هورر ، رئیس جمهور ایالات متحده امریکان رسا ن ۱۹۲۸ اعلام داشت که " . . . بلیه بیکاری برای همیشه از میان میرود ، اثنون ما در امریکا بیش از هر کشور دیگری در تاریخ به پیروزی نهائی بر فقر نزدیک شده ایم " . ولی بزودی ورشکستگی در روز فرار سید و فلاکت بی نظیر بحران اقتصادن جهانی سالهای ۱۹۳۳ - ۱۹۲۹ تمام کشورهای سرمایه داری را در معرض تهاجم قرار داد . چنانکه م . نرمان ، مدیر بانک انگلستان با نومیدی اعلام داشت که " دشواریها چنان عظیم و نیروها چنان محدودند و تجربه گذشته بقدرن ناچیز است که من کافلا دستویان خود را گم کرده ام . تمام اینها بیش از اندازه غیرقابل درد هستند . . . باید اعتراف کنم که در حال حاضر راهی برای خلاصی نمی بینم " .

با انهمه من نمیخواهم بگویم که اوضاع و احوال کنونی نسبت به آنزمان فرق نکرده است . ولی سیاستمداران محتاط بورژوائی با در نظر گرفتن تجربه گذشته ، امروز ناگزیرند به ادعای خسود درباره پیروزی " سرمایه داری نوین " که گویا تئوری کهنه شده " مارکسیسم - لنینیسم " را رد میکند ( برای چندمین بار ! ) با احتیاط بیشتر برخورد کنند .

شونفیلد ، در پیشگفتار کتاب " سرمایه داری معاصر " که در سال ۱۹۶۵ انتشار یافت به تجزیه و تحلیل " تغییر شکل " سرمایه داری که از سالهای ۵۰ آغاز شده میپردازد و مینویسد :  
" غرب پس از اقدامات اولیه ایکه در نتیجه جنگ مخرب وحشیانه کمتر میشد با آن امید داشت . . .

وارد مرحله رشد پایدار اقتصاد شد . این رشد هم از لحاظ تحرك و هم از لحاظ هماهنگی خود شایان توجه است . شونفیلد سپهر اعلام میدارد که جامعه کنونی از لحاظ هومانسیم و بخصوص از لحاظ تامین مادی اعضا خود بر جامعه ای که یک ربع قرن پیش وجود داشت برتری عظیم دارد و سرانجام باین نتیجه میرسد که " سیستم سرمایه داری پس از جنگ تغییر شکل یافته است . از خصوصیات این تصویر خوش بینانه اینست که چگونگی وضع بین المللی در آن مسکوت مانده است و از " جنگ سرد " ، مسایقه تسلیحاتی و استراتژی هسته ای در آن یاد نمیشود و در باره استعمار نوین و عمیقتر شدن ورطه میان کشورهای غنی امپریالیستی و مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق که جمعیت آنان بیش از جمعیت کشورهای امپریالیستی است و هنوز هم توسط امپریالیست ها غارت استعمار میشوند ، سخن نمیرود .

لنین خاطر نشان کرده است که اسلوب مارکسیستی بر تکرار فرمول ها ن کلی مبتنی نیست ، بلکه بررسی مشخص و ویژگیهای اوضاع و احوال معین و ارزیابی هر یک از مراحلی نوین را در رابطه متقابل آنها و بر پایه تجربه گذشته ایجاب میکنند .

شد نیست که سرمایه داران معاصر از بسیاری جهات با سرمایه داری سالهای ۳۰ تفاوت قایل ملاحظه دارد . پس از آنکه در نتیجه نخستین جنگ جهانی و پیروزی انقلاب اکتبر دوران بحران عمومی سرمایه داران آغاز گردید ، دولت ها و محافل مالی کشورهای سرمایه داران کوشیدند دوران ثبات پیش از جنگ را احیاء کنند و به کمک اقدامات اجبارانه ضد تورمی بربعضلات اقتصادی فائق آیند . تجربه سه دهه سالهای ۳۰ ( بحران اقتصادان جهانی ، بیکاری عمومی و هیجانات توده ها در تمام کشورهای سرمایه داری ) به محافل حاکمه سرمایه داری ثابت کرد که تکرار این بحران نمیتواند بقاء تمام استرورکتور اجتماعی و سیاسی سرمایه داری را در معرض تهدید قرار دهد . پس از سال ۱۹۴۵ سیستم تورم دائمی که بر تنشیم اعتبارات و گردش پولی و بودجه از رفاه دولت مبتنی است و پایه های آنرا نیز بوجود آورد ، از مشخصات " معجزه " ای گردید که " سرمایه داران نوین " موجد آن بود . بآنکه هواداران " سرمایه داری نوین " هنوز لاف میزنند که گویا سرمایه داری از رکود های بزرگ پیشین و از بیکاری عمومی برای همیشه نجات یافته است ، ولسی بتدریج بران همه آشکار میگردد که فقط یک روح شیرین جانشین روح شیرین پیر شده است و سرانجام میتواند لحظه ها فرارسد که در دود روح متفقا عمل کنند .

تورم دائمی که از مشخصات سرمایه داران معاصر است به شدت تضاد ها را سرمایه داران چه در داخل و چه در کشور و چه در مقیاس بین المللی افزوده است . تشدید مبارزه کارگران بخاطر افزایش دستمزد و به قصد مقابله با افزایش قیمت ها ( افزایش دستمزد به دروغ علت تورم اعلام میشود ) افسانه صلح طبقاتی و بیرولتاریا " آرام شده " را درهم میریزد . بالا بردن نرخ بهره های بانکی که اکنون معمولا به ۱۰ - ۱۱ درصد میرسد ( " با در نظر گرفتن تورم احتمالی " ) میزان تمام هزینه ها را به ورفا حشر افزایش میدهد و به رشد اقتصاد ملی خلس وارد میسازد و راه را بر سرمایه گذارهای جدید می بندد ( جز برای انحصارهای بزرگ که امکان دارند از منابع خود سرمایه گذارن کنند ) در رشته ها ملی شده مانند راه آهن و ارتباط اجبارا کوشش بعضی میآید تا سرمایه گذارهای جدید از محل درآمدهای جاری ( از طریق افزایش شدید تعرفه ها حمل و نقل ) تامین گردد . در مقیاس بین المللی نیز رقابت میان گروه ها انحصاری که به جنگ بازرگانی و گمرکی پرداخته اند ، شدت یافته است . تراست های کلان بین المللی مرزهای دولتی را درهم شکسته

وازرقایتمیان کشورها بسود خود بهره‌مگیرند . مبارزه باتورم به شعار تمام دولت‌ها و رجال سیاسی کشورهای سرمایه دار بدل شده است ولی تاکنون وسیله آن برای برانداختن آن بدست نیامده است . محافل افراطی ترخواستار اقدامات ضدتورم نظیر سالمان ۳۰ و ایجاد بیکاری عمومی هستند ولی دولت‌های کشورهای عمده سرمایه دار از ترس عواقب سیاسی این قبیل اقدامات تاکنون از توسل به آن پرهیز کرده اند .

چنین است خصوصیات مرحله کنونی بحران سرمایه داری . " تایمز میزنس نیوز " در شماره نهم دسامبر سال ۱۹۶۸ خود نوشته است : " همه مانزیدیک شدن مصیبت را می بینیم ، ولی هیچکس برای جلوگیری از آن هیچ اقدامی بعمل نمیآورد " .

با وجود پدید آمدن تغییرات باشکال نوین ، سرمایه دارن همان سرمایه داری باقی مانده است . صحت تجزیه و تحلیل لنین از تضادهای اساسی سرمایه دارن و تبدیل آن به سرمایه داری انحصاری دولتی نه فقط رد نشده است ، بلکه امروزه روشن تر از هر زمان ، بخصوص در پرتو دستاوردهای سوسیالیسم ثابت میشود .

آیا مبارزه با بقاتی و طبقه کارگر بر افتاده است ؟

همراه با افسانه سازی درباره " سرمایه داری نوین " این ادعای مزخرف می شود که گویا انقلاب علمی و فنی دوران ما از شدت تمایزات بقیاتی میگذرد ، نقش دانشمندان و کادریهای مهندسی و تکنیسین را افزایش میدهد ، " طبقه کارگر را در " جامعه نوین " مستحیل میسازد و دینسان تئور سنتی مارکسیسم - لنینیسم را درباره مبارزه با بقاتی و نقش رهبری کننده با طبقه کارگر در کشورهای رشد یافته سرمایه دارن معاصر غیر قابل قبول میسازد .

مجله " اگنومیسیت " ، ارگان اصلی " سییتی " در لندن که مدافع تئور اقتصادی سنتسی سرمایه مالی است ، در ۷ مارس ۱۹۷۰ با سخنبارن غیرعادی بخود اجازه میدهد که " مفاهیم مارکسیستی مبارزه با بقاتی ، فقر روز افزون ، ارزش ذخیره بیکاران ، بحران های ادواری و تفسیر لنینی این مفاهیم " را بحثابه مفاهیمی که " وقتی آنها را در مورد مسائل سرمایه داری پایان قرن بیستم کنار میبرند نسبتا بی ثمر میگردند " رد کنند . ولی حوادثی که در همان سال رون داد ، این پندارها را درهم ریخت : در رشد یافته ترین کشورهای سرمایه دارن به عمق بحران سرمایه داری افزوده شد و دامنه جنبه اعتراضی بنحوی بیسابقه گسترش یافت . در این مورد نیز مانند سایر موارد گوشتر بعضی آمد تا پدیدایش مشخصات تازه و تفسیر مشخصات شناخته شده سابق یعنی پدیده هایی را که همیشه پایانبشده سرمایه دارن بروز میکنند ، بحثابه برافتادن خود سرمایه دارن جلوه دهند .

بدیهی است که انقلاب علمی و فنی کنونی آهنگ تحولات اجتماعی را سریعتر میکند ، بسیاری از رشته های قدیمی صنایع را از زمین میبرد و به تفسیر در توزیع نیروی کار و پدیدایش رشته های جدید صنعتی منجر میگردد و در راستر و کتور جمعیت حقوق بگیر تغییراتی بوجود میآورد ، ولی هیچیک از این پدیده ها با تجزیه و تحلیل مارکسیستی - لنینیستی قوانین رشد سرمایه داری هرگز تضاد ندارد .

مثلا آثارهایی ذکر میشود حاکی از اینکه از سهم کارگران صنعتی در مجموعه جمعیت شاغسل کاسته میشود و سهم با اصطلاح " طبقا تمیانه " افزایش می یابد . و منظور آنها از " بقات میانه "



مالکان کوچک ( که پیرو سه سلب مالکیت و جذب آنان از طرف کنسرن ها و انحصارهای بزرگ هنوز هم ادامه دارد ) نیست ، بلکه کارمندان فنی و دانشمندان و کارمندان دستگاههای اداری دولت و کسانی است که در رشته خدمات اشتغال دارند و از جمله به قشرهای ثروتمند خدمت میکنند و از اینها چنین نتیجه میکینند که این ارقام گویا حاکی از پیرو سه هایی هستند که هیچگاه بوسیله تئور مارکسیسم - لنینیسم که فقط به قشر بندی درد و قطب سرمایه و کار معتقد بود ، پیش بینی نشده بودند .

ولی مارکس در " تئوری ارزش اضافی " ضمن انتقاد از ریکارد و خاطرنشان ساخته است که ریکارد و " . . . افزایش دائمی طبقات میانه را که میان کارگران از کسو و سرمایه داران و زمینداران از سوی دیگر قرار گرفته اند . . . " فراموش میکند ( ک . مارکس " تئوری ارزش اضافی " ، بخش دوم ، مسکو ، سال ۱۹۵۷ ، صفحات ۵۷۸ - ۵۷۷ ) . لنین نیز به نقل روزافزون دانشمندان و مهندسان و تکنیسین ها بمثابة متحدین بالقوه با فئدراگر در مبارزه بخاطر سوسیالیسم توجه خاصی میدون میداشت . لنین در نامه مورخ ۱۰ آوریل سال ۱۹۲۲ خود بهشتیمنس دانشمند امریکائی خاطرنشان ساخته است که در تمام کشورهای جهان " . . . عده دانشمندان و تکنیسین ها و هنرمندانی که به ضرورت تعویب سرمایه داری بانظام اجتماعی - اقتصادی دیگر معتقد میگرددند . . . " بطور دائم و مستمر افزایش می یابد ( جلد ۵ ، ص ۱۴۷ ) .

جامعه شناسان و پژوهندگان هم که از مارکسیسم بدورند ، ولی واقعیت ها را بدرستی ارزیابی میکنند مخالف پنداران کسانی هستند که مدعیند رشد کمونی سرمایه داری تئوری طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم را که نه کرده است . " کشف " فقر بینهایت قشرهای پائین مردم حتی در غنی ترین کشورهای سرمایه داری یعنی ایالات متحده امریکا و بریتانیای کبیر ، از خصوصیات شایع آن توجه بسیاری از گزارش ها و بررسی های رسمی و غیر رسمی سالهای اخیر است . پس از تمام ادعاها مربوط به " انقلاب اجتماعی مسالمت آمیز " و " توزیع مجدد درآمد ها " در زمان دولت حزب کارگری در سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۲ ، تئوریسین های مکتب قاپین های جوان اکنون باین نتیجه رسیده اند که نابرابری حقوق طبقات و شکاف میان ثروتمندان و مستمندان در این سالها در واقع افزایش یافته است . در یکی از بررسی ها گفته میشود که ۱۰٪ مردم انگلستان بیش از پیش در فقر غوطه میخورند ، در حالیکه " ثروتهای هنگفت و حکومت بیش از پیش در دست عده معدودی متمرکز میشود " . مطابق آمارهای کمیسیون سنای امریکا درباره بررسی وضع اشتغال و نیروی کار و فقر ، در سال ۱۹۶۹ ، ۲۵ میلیون نفر امریکائی در شرایط فقر بسر میبردند .

ولی این ارقام به غنی ترین کشورها یعنی بخش کوچک جهان سرمایه داری مربوط است . لنین نیز مانند مارکس می آموزد که سرمایه داران را باید در مقیاس جهانی مورد بررسی قرار داد و بی نه بر پایه کشورهای متروپل اروپای غربی و امریکای شمالی . لنین نشان داد که چگونه ثروت کشورهای امریکالیستی بربایفارت و استعمار کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که در آن زمان اکثریت را تشکیل میدادند ، بوجود میآید . لنین همچنین نشان داد که اپورتونیسم در جنبش کارگری کشورهای امریکالیستی داران پایه های اقتصادی است ، زیرا قسمتی از ارزش اضافی بدست آمده از استثمار استعماری برای تطبیع اقلیت کارگران و بخشی از سران جنبش کارگری مورد استفاده قرار میگردد . اکنون گفته میشود که در نتیجه از بین رفتن بخش بزرگی از امپراتوریهای استعماری سابق ، تحلیل مارکسیستی - لنینیستی امریکالیسم امیتخود را از دست داده است ، چنین ادعائی لااقل

عجولانه است. در واقع نیز بخش بزرگتر خلفهای مستعمرات و نیمه مستعمرات در جریان مبارزه آزاد بیختر ملی استقلال سیاسی بدست آورده اند. ولی از اینجا این نتیجه حاصل نمیشود که به استثمار اقتصاد این کشورها بوسیله امپریالیسم پایان داده شده است. انحصارات بین المللی امریکا و اروپای غربی هنوز هم بخش قابل ملاحظه ای از مهمترین منابع این کشورها را در دست دارند و به استثمار زحمتکشان این کشورها ادامه میدهند. هدف استراتژی استعمار نوین در جهان کنونی حفظ و توسعه این رسوخ و تسلط است. اکنون وضع چنانست که نمایندگان مخصوص سازمان ملل متحد همه ساله رسماً اعلام میدارند که شکاف میان کشورهای غنی امپریالیستی و کشورهای "جهان سوم" افزایش می یابد و به شدت استثمار و فقر توده های مردم افزوده میشود. تمام اینها صحت تحلیل مارکسیستی - لنینیستی قوانین رشد سرمایه داری را بنحوی مقنع به ثبوت میرسانند و با تصاویر خوشی که از سرمایه داری معاصر برانگیزند ترسیم میشود تناقض آشکار دارند.

فقر و گرسنگی بر توده های مردم کشورهای "جهان سوم" بحدی عظیم و بر آورده نشدن امید های آنان چنان آشکار است که انتقاد گران لنینیسم میکوشند از این واقعیت ها برای ارائه دلائل جدید استفاده کنند. آنان مدعی میشوند که کشورهای "جهان سوم" که در معرض استثمار قرار دارند در فقر بسر میبرند، به منافع اصلی مبارزات توده ای بدل شده اند، و حال آنکه طبقه کارگر کشورهای ثروتمند امپریالیستی که از وضع خود راضی است، آرام گرفته و دیگر مستعد مبارزه انقلابی نیست. و از اینجا باین نتیجه میرسند که تئوری لنینی انقلاب دیگر کهنه شده است.

حوادث سال جشن لنین سرشار از واقعیت هایی است که نادرستی این ادعاها را آشکار میسازد چنانکه اعتصاب تقریباً ۴ هزار کارگر کمپانی "جنرال موتورز" در ایالات متحده امریکا آرامش "صلح طبقاتی" را برهم زد، و بیکاری در این کشور، طبق آمارهای رسمی، در ماه سپتامبر ۳ میلیون نفر رسید. رقم واقعی، بیشتر از این است. سطح بیکاری در انگلستان در ماه سپتامبر به حد اعلاى خود طی دوران پس از سال ۱۹۴۰ رسید و جنبش اعتصابی به مشخصه عمده وضع سیاسی این کشور بدل شد: طی ۹ ماه سال ۱۹۷۰ میزان اعتصابات به ۷۵ میلیون روز-نفر بالغ گردید. کار، وزیر کابینه محافظه کاران اعلام داشت که مبارزات اعتصابی در سال ۱۹۷۰ به المیتترین سطح پس از اعتصاب همگانی سال ۱۹۲۶ خواهد رسید. تصویب قوانین ضد سندیکائی از طرف دولت محافظه کاران وحشت این دولت را از بیکار جوئی روز افزون طبقه کارگر منعکس میسازد و دور نمای تشدید تصادمات طبقاتی را در زمینه های اقتصاد و سیاسی نشان میدهد.

ولی انتقاد گران لنینیسم که با ارائه این تئوری ها میکوشند خلقهای کشورهای "جهان سوم" را در مقابل طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی قرار دهند، هدف سیاسی دامنه داری رادیکال میکنند، زیرا این تئوری حاکی از کوششهایی است که دشمنان لنینیسم بران تنظیم استراتژی خود بر پایه ایجاد تفرقه در اتحاد میان اردوگاه سوسیالیسم، طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیختر ملی بعضی میآورند.

### سوسیالیسم و انترناسیونالیسم

بموجب آموزش لنین انقلاب سوسیالیستی جهانی بیک تحول ناگهانی و همزمان در تمام کشورهای عمده سرمایه داری نیست، بلکه دوران تاریخی کاطی است که گسترش وسیع انقلابات پرولتری و مبارزه آزاد بیختر ملی را در بر دارد.

لنین نخستین کسی است که پیش بینی کرد پیروزی انقلاب سوسیالیستی نخست در یک کشور امپریالیستی میسر خواهد بود که ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیسم را تشکیل می دهد و طبقه کارگر انقلابی آن تحت رهبری حزب کمونیست بخوبی متشکل شده و میتواند با اکثریت دهقانان استثمار شونده کشور متحد شود و بر پایه این اتحاد دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد و ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم را آغاز نماید .

لنین نخستین کسی بود که اندیشه اساسی اتحاد طبقه کارگر و جنبش آزاد بیخشم ملی خلقهای مستعمرات و نیز پس از سال ۱۹۱۷ بمناسبت آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی ، اندیشه اتحاد انقلاب سوسیالیستی ، جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری و جنبش آزاد بیخشم ملی خلق های مستعمرات را بمثابة شرط استراتژیک ضروری انقلاب سوسیالیستی جهانی بیان داشت . تمام این احکام اساسی آماج حملات خاص دشمنان لنینیسم است . آنان میکوشند توجه اساسی سوسیالیستی انقلاب سوسیالیستی را نفی کنند و یا از اهمیت آن بکاهند و نیز میکوشند توجه اساسی را برد شوریهای ساختمان سوسیالیسم معطوف دارند و وحدت سیستم جهانی سوسیالیسم و جنبش جهانی کمونیستی و جنبش آزاد بیخشم ملی را مورد تردید قرار دهند و این وحدت را برهم زننده دشمنان لنینیسم با تضادهای معین مواجه میشوند . آنان از یکسو تئوری همگرایی را مطرح ساخته و اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا را بمثابة " دود و دلت فوق العاده عظیم " که پاسبای رشد صنعتی پیش از پیش با هم شباهت پیدا میکنند ، در یک ردیف قرار میدهند و در عین حال این نکته را مسکوت میگذارند که این دو کشور نماینده دو سیستم اجتماعی متضاد هستند . پروفیسور گالبرایت ، یکی از عمده ترین مبلغین این تئوری در سال ۱۹۶۶ اعلام داشت که " همگرایی با اصطلاح دو سیستم متفاوت صنعتی که یکی از آنها سوسیالیسم نامیده میشود و دیگری از سرمایه داری مشتق میگردد ، یک واقعیت است " . ولی وی پس از سه سال ، طی مقاله ای بمناسبت چهلیمین سال ورشکستگی بورس نیویورک ( اکتبر سال ۱۹۲۹ ) که سرآغاز بحران اقتصادی جهانی ۱۹۴۳ - ۱۹۲۹ بود ، با جسارت پیش بینی میکند که این بحران " با احتمال زیاد " باز هم تکرار خواهد شد .

چگونه میتوان تئوری همگرایی را با پیش بینی ورشکستگی جدید بورس با هم پیوند داد ؟ آیا گالبرایت با استناد به تئوری همگرایی دو سیستم که گویا فقط از لحاظ نام با هم تفاوت دارند ، می خواهد بگوید که در اتحاد شوروی نیز بحران بورس روی خواهد داد ؟ اگر باردیگر گالبرایت بخواهد برای خوانندگان بی اطلاع درباره اتحاد شوروی چیزی بنویسد ، آیا نباید از او خواست که برای پیدا کردن این بورس خیالی به تور بیست هائی که با اتحاد شوروی میروند کمک کند ؟

از سوی دیگر ، انتقادگران لنین که در مساعی خود برای معرفی سیستم سوسیالیسی بمثابة یکی از اشکال سرمایه داری ، با ناکامی مواجه شده اند ، میکوشند با تکیه برد شوریها و با جوانب منفی پروسه دشوار انقلاب ، دستاورد های تاریخی ساختمان سوسیالیسم و گسترش آنرا در جهان برده پوشی کنند . آنان برای این کار نه فقط از اتهامات افراد مرتد ، بلکه از انتقاداتی که خود کمونیست ها از خود بعمل میآورند ، استفاده میکنند . بخصوص تجزیه و تحلیلی که در بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی بطور علنی از تخلفات جدی مربوط به سالهای دشوار ساختمان سوسیالیسم و سرکوب فاشیسم و دوران " جنگ سرد " انجام گرفت ، از طرف انتقادگران نه در زمینه دستاورد های قهرمانانه ای که حاکم از پیروزی لنینیسم است ، بلکه جزا از ایمن

دستاوردها مطرح میگردد. گوئی این پدیده‌های منفی ناشی از نقض اصول لنینیسم نبوده ، بلکه از ماهیت آن سرچشمه میگردد . آنان فراموش میکنند که این تجزیه و تحلیل جدی و انتقاد از خود کمونیست ها نتیجه شکست آنان و یا نتیجه فشار از خارج نبوده ، بلکه این عمل از او ج دستاوردهای عظیم انجام گرفته بود و قدرت حیاتی عمیق سیستم لنینی و توانائی آنرا در پایان دادن به نارسائیها نشان میداد .

دشمنان لنینیسم میکوشند تمام توجه خود را به دشواریهای پدید آمده در جریان رشد این بیان کشور سوسیالیستی و یا به موارد اختلاف نظر در مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی و بخصوص میان اتحاد شوروی و جمهوری توده ای چین متمرکز سازند . به نظر آنها تمام این پدیده ها حاکی از تلاشی و شکست آتی سیستم جهانی سوسیالیسم است .

شرایط اجتماعی ، اقتصادی و ملی و نیز تجربه تاریخی گذشته کشورهای که پس از سال ۱۹۴۵ در راه سوسیالیسم گام نهاده اند ، بفرنج و متنوع است و این امر معضلات فراوانی در راه ساختمان سوسیالیسم که بطوریکه لنین متذکر شده است هرگز راهی سهل نیست ، بوجود می آورد . ولی همینکه به تسلط ملاکان و سرمایه داران پایان داده شد و حاکمیت سیاسی طبقه کارگر که در راه اکثریت زحمتکشان قرار دارد ، تأمین گردید و مالکیت اجتماعی بر مابول اساسی تولید بوجود آمد ، مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیسم جنبه پراتیک بخود میگیرند و آنها را فقط به نیروی اتحاد نیروهای زحمتکشان میتوان با موفقیت حل کرد . خطر فقط در صورتی میتواند پیش آید که اختلاف نظرهای که وحدت زحمتکشان و طبقه کارگر و حزب آنرا برهم میزند برای عناصر استثمارگر که بر افتاده اند و هنوز با سرمایه داری بین المللی پیوند دارند ، امکان احیاء نظام کهنه را فراهم سازد . لنین وجود این خطر را در کشور حتی پس از پیروزی طبقه کارگر ، تا زمانیکه سرمایه داری جهانی وجود دارد ، خاطر نشان ساخته است ( مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۶ ، ص ۲۸۰ ) .

در مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی رقابت که در مناسبات میان کشورهای سرمایه داری ناگزیر است ، وجود ندارد . در میان کشورهای سوسیالیستی فقط مسایل عطفی ناشی از وظائف رشد هماهنگ رشته های مربوطه وجود دارد که هدف عمومی آن رشد حد اکثر تولید بمنظور تأمین بالاترین سطح زندگی است . در آن مواردی که اختلاف نظرهای سیاسی پدید آمده است ، این اختلاف نظر ها انعکاسی از عوامل ذهنی هستند و ضرورت عینی ندارند و بدینجهت بر طرف کردن آنها بسود همه است .

دشمنان لنینیسم از تلاشهای خود برای برهم زدن وحدت کشورهای سوسیالیستی و کشورهای مستعمره سابق دست بردار نیستند و میکوشند وجود " امپریالیسم سوسیالیستی " را تلقین کنند و کشورهای مستقل جوان را بسوی همکاری با بلوک امپریالیستی سوق دهند . در کشورهای غیر متعهد در لوساک که نمایندگان ۶۳ کشور در آن شرکت داشتند ، باین کوششها پاسخ شایسته داده شد . تی میری ، رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک سودان ، به سوال روزنامه نگاران غرب که چرا در تمام ۱۴ قطعه نامه و ۲ اعلامیه کنفرانس از امپریالیسم غرب انتقاد میشود ولی از اتحاد شوروی انتقاد بعمل نمیآید ، به نمایندگی از طرف کنفرانس چنین پاسخی داد : " ما بر آنیم که اردوگاه سوسیالیسم همراه با ما علیه امپریالیسم مبارزه میکند و به کشورهای در حال رشد کمکهای بی شائبه میذول میدارد ، ولی کشورهای سرمایه داری کشورهای در حال رشد را استثمار میکنند و مانع رشد آنها میگردد " .

دشمنان لنینیسم ، بعلمت بیان آشکارا اختلاف نظرهای درون جنبش جهانی کفو نیستی بر سرپارهای از مسائل ، امروز از " بحران " مارکسیسم — لنینیسم سخن میگویند . تحکیم وحدت اردوگاه جهانی سوسیالیسم و احزاب کمونیست و کارگری بهترین وسیله دفع حملات آنها است .

لنین به پیروی از مارکس برای اصل انترناسیونالیسم پرولتری بمثابه اصل عمده کمونیسم اهمیت درجه اول قائل بود : " ناسیونالیسم بورژوازی و انترناسیونالیسم پرولتری دشمنان متضاد آشتی ناپذیرمتناسیبا د وارد و گاه عظیم طبقاتی سراسرجهان سرمایه داری هستند . . . " ( جلد ۲۴ ، ص ۱۲۳ ) .

و در جای دیگر : " . . . انترناسیونالیسم پرولتری . . . تابع کردن منافع مبارزه پرولترهای یک کشور را به منافع این مبارزه در قیاس جهانی ایجاب میکند " ( جلد ۴۱ ، ص ۱۶۶ ) .

اوضاع جهان در صد مین سال جشن میلاد لنین اهمیت این احکام راهنمای آموزش لنین را بانیروئی تازه تایید نمود . برگزاری این سالگرد دارای اهمیت تاریخی و جهانی به تقویت خود آگاهی سیاسی طبقه کارگر و قشرهای وسیع مردم تمام کشورها و نیز به تجهیز آنان با سلاح آزموده تئوری مارکسیسم — لنینیسم برای نبرد های آتی کمک کرد .

---

# مارکسیسم - لنینیسم

## بنیاد متدولوژیک پیش بینی علمی

یان شپانسکی

جامعه شناسر لهستانی ، رئیس انجمن  
جهانی جامعه شناسان در سالهای

۱۹۷۰ - ۱۹۶۶

توجه به آئینده و کوشش در راه پیش بینی آن اکنون دامنه بیسابقه ای بخود گرفته است ، زیرا تکامل علم و تکنیک ، رشد اقتصاد و وسط مناسبات بین المللی در شرایط کنونی مستلزم برنامه ریزی درازمدت است .

پیش بینی که یکی از انواع فعالیت های انسانی است مانند خود تمدن تاریخ کهن دارد . ولی باید وجود تفاوت اصولی میان پیش بینی عادی و آئینده نگری علمی را که رشته خاصی از دانش است و اصول و اسلوب و شیوه های خاص خود را دارد ، خاطر نشان ساخت ( هر انسان صاحب عقلی قادر است بر پایه معلومات و تجربه و به کمک فراست ذاتی عواقب احتمالی این یا آن رویداد و کردار را تا حدودی پیش بینی کند ) . آئینده نگری علمی چه در باره جامعه بطور کلی و چه در باره عرصه های جداگانه آن مثلا اقتصاد ، با پراتیک اجتماعی و منافع طبقات معین پیوند ناگسستنی دارد . چگونگی وضع این طبقات و تمایلات آنها همیشه بر شیوه ها و محتوی پیش بینی ها تاثیر می بخشد . مقاله حاضر بر بررسی علمی آئینده و پیش از همه به اهمیتی که اصول متدولوژیک عام مارکسیسم لنینیسم برای تعیین شیوه های خاص پیش بینی دارد ، تخصصی یافته است .

هدف پیش بینی علمی عبارتست از دست آوردن تصور در باره محتمل ترین وضع پدید آمده در آئینده . این یک پیشگویی و خشورانه مبتنی بر " وحی و الهام " نیست کف آئینده را بدون اتکا بر استدلالات منطقی و در " واقعیت های مادی " بخواند . بلکه طرح ریزی نظریات بر پایه فرضیه علمی است که از تجربه و تحلیل دوران معاصر و گرایشهای تکامل آن ناشی میگردد . بدینسان " مبانی متدولوژیک پیش بینی " مجموعه ای از اصول هستی شناسی ( Ortologie ) است که واقعیت را در حال دگرگونی و تکامل مورد بررسی قرار میدهد و نیز سیستمی از اسلوب های تحلیل این واقعیت و شیوه های منطقی برای طرح ریزی سیمای فرضی آئینده است . مثلا ، بر پایه آموزش عام مربوط به تکامل موجودات زنده ( انسان ، حیوان ، نبات ) با دقت قابل ملاحظه ای میتوان پیش بینی کرد که این موجودات در آئینده قابل رؤیت دستخوش چه دگرگونیهای خواهند شد و همچنین با اتکا بر تئوری علمی تکامل اجتماعی و اطلاعات موجود در باره

جگونگی بنیادها و پروسه‌های اجتماعی میتوان محتمل‌ترین تحولات ۱۰ یا ۲۰ سال آینده را بطور مستدل نشان داد .

از اینجای دیده میشود که اصول هستی‌شناسی ، تئوری عام تکامل و نیز خود فلسفه‌ای که پژوهشگران آن پیروی میکنند چه نقش‌عظیمی در کار پیش‌بینی دارد . حتی کامل‌ترین اسلوب‌ها و استفاده از دستگا‌های شمارگر مدرن نیز اگر احکام اولیه نادرست باشند ، نمیتوانند پژوهشگر را به نتایج صحیح برسانند . بهمین جهت ما با اطمینان کامل تاکید میکنیم که پیش‌بینی واقعا علمی آینده فقط بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - یگانه تئوری پیگیر علمی تکامل اجتماعی که پراتیک اجتماعی صحت آنرا به ثبوت رسانده است ، میسر است .

حال مختصری درباره اصطلاح "آینده" . این اصطلاح به معنای واحدی بکار برده نمی‌شود و چه بسا آنرا بمعنای آنچیزی تلقی میکنند که پدیدآمده و فقط در فاصله زمانی دیگری قرار دارد ( نظیر درختانی که در آسوی پیچ راه هستند و با اینجهت فقط در لحظه معین در معرض دید مآقرار میگردند ) . این نظریه نادرست است . ولی بسیاری از آینده‌شناسان بورژوایی آگاهانه یا ناآگاهانه آنرا بمثابة حکم مفروض می‌پذیرند .

اصطلاح "آینده" از نظر ما بمعنای بیان موجز احتمال پیدایش پروسه‌ها و پدید آمده‌هاست که امکان بالقوه پدید آمدن آنها در واقعیت کنونی نهفته است . از نظر دیالکتیک مارکسیستی واقعیت اجتماعی استروکتور جامعه و ثابتی نیست ، بلکه مجموعه‌ای از پروسه‌ها و پدید آمده‌هاست که تغییر و تکامل می‌یابند و زوال می‌پذیرند و با هم در می‌آمیزند . جگونگی وضع آینده بر حسب دیالکتیک درونی خاص تکامل جامعه که نه فقط ترکیبات تازه‌اشناخته‌ای از عناصر موجود پدید می‌آورد ، بلکه برخی از این عناصر را از بین میبرد و عناصر کاملاً نوین ایجاد میکند ، تعیین میشود .



مارکسیسم - لنینیسم در مجموع خود بمثابة علم هماهنگی که بخشهای متشکل آن ( ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی ، اقتصاد سیاسی ، تئوری کمونیسم علمی ) دارای وحدت ناگسستنی هستند ، بنیاد متدولوژیک پیش‌بینی علمی را تشکیل میدهد . بنابراین مشخص کردن اندیشه‌ها و احکام و اصول عمده آموزش مارکسیسم - لنینیسم که ارکان اساسی متدولوژی پیش‌بینی را تشکیل میدهند ، ضرورت دارد :

برخورد به واقعیت اجتماعی بمثابة واقعیت خارجی . تغییرات واقعیت اجتماعی تحت تاثیر عوامل خارجی انجا نمی‌گیرد ، بلکه از خود جامعه و از طبیعت بنیادهای اجتماعی و پروسه‌های جاری در آن نشا می‌گیرد . برای آنکه پژوهش‌های مربوط به آینده‌نگری دارای خصلت علمی باشند باید بر جگونگی وضع کنونی جامعه که امکانات بالقوه آن در آینده بسط می‌یابد و آینده را بوجود می‌آورد مبتنی گردد .

در این مورد این مسئله که کدام عناصر جامعه را باید عمده و کدام را فرعی بشمار آورد ، دارای اهمیت اصولی است . پیش‌بینی مبتنی بر مبانی ایدئالیستی روانشناسی اجتماعی ، نمونه پیش‌بینی غیر علمی بر پایه اصول کاذب است . نمایندگان این نظریه مدعیند که وضع روحی افراد یا ثبات‌ترین و " عمده‌ترین " عناصر جامعه را در حال و آینده تشکیل میدهد . با اینجهت تمام

تحولات آتی جامعه در وابستگی مستقیم این عامل قرار داده میشود و بدینسان این حقیقت نیز که روحیات اجتماعی فردی در آخرین تحلیل تحت تاثیر شرایط مادی زندگی اجتماعی پدید می آیند و انسان با ایجاد تحول در این شرایط خود را نیز دگرگون میسازد ، عملاً انکار نمیگردد .

مارکسیسم - لنینیسم با آنکه برای شعور اجتماعی اهمیت فراوان قائل میشود ، ولی معتقد است که پیش بینی قبل از هر چیزی باید بر تجزیه و تحلیل وضع کنونی و دورنمای تکامل عوامل مادی ؛ نیروهای مولده و مناسبات تولیدی و نیز روبنای متناسب با آن و در وهله اول روبنای سیاسی یعنی عواملی که بنیاد تمام زندگی اجتماعی را تشکیل میدهند ، مبتنی باشد .

لزوم توجه به تئوری استروکتور طبقاتی جامعه از همینجانشانی میشود . تئوری مارکسیستی - لنینیستی طبقات و مبارزه طبقاتی از لحاظ متدولوژی برای پیش بینی حائز اهمیت فوق العاده است . این تئوری ایجاب میکند که منافع طبقات و گروهها را اجتماعی بمشابه عوامل عمده تعیین کننده شیوه رفتار آنها در آینده ، در پروسه پیش بینی در نظر گرفته شود . ارزیابی تناسب نیروها در مبارزه طبقاتی بسط این مبارزه و فرجام آن ، نه فقط برای پیش بینی وضع مناسبات اجتماعی در آینده ، بلکه برای پیش بینی استروکتور اقتصاد و اجتماعی و غیره نیز اهمیت قاطع دارد .

تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی همچنین برای نشان دادن تاثیر منافع طبقاتی در مضمون پیش بینی ها و پیش از همه پیش بینیهای مربوط به رشد اقتصادی و مناسبات بین المللی و سرنوشت گروه های اجتماعی و غیره امکان فراهم میآورد . هر پیش بینی که انجام میگیرد و در معرض افکار عمومی گذارده میشود ، به عاملی که در شعور و رفتار افراد و گروهها تاثیر میبخشد و به وسیله ای برای ایجاد موضع گیری ها و اعتقادات معین و عبارات دیگر به سلاح مبارزه طبقاتی بدل میگردد . بنابراین در تجزیه و تحلیل و بررسی صحت پیش بینی های مختلف ، چگونگی مواضع طبقاتی حائز اهمیت فراوان است . نکته دیگر آنکه پیش بینی باید بر تئوری مارکسیستی تکامل اجتماعی مبتنی گردد . اهمیت درجه

اول این تئوری از لحاظ متدولوژی در این است که واقعیت اجتماعی را بمشابه سیستم بفرنج روابط و وابستگی های متقابل بطور دیالکتیکی تشریح میکند . این اصل بخصوص موقعیکه از شیوه های تصویر و تعمیم استفاده میشود ، اهمیت خاص کسب میکند ، زیرا این اصل مستلزم اجتناب از ساده کردن مسائل است . الگوهای اجتماعی ساده شده چنانکه در پیش بینی های دیوگرافیک پیش آمده بارها موجب خطاهای جدی شده است . این قبیل خطاها در موارد دیگر نیز میتواند روی دهد .

درک دیالکتیکی ماهیت واقعیت اجتماعی نخستین شرط صحت پیش بینی ها است . لنین میگوید :  
 \* تمام تئوری مارکس عبارتست از انطباق تئوری تکامل - به پیچیده ترین ، کامل ترین ، سنجیده ترین و بپر مضمون ترین اشکال - با شرایط سرمایه داری معاصر . طبیعی است که مسئله انطباق این تئوری با ورشکستگی آتی سرمایه داری و تکامل آتی کمونیسم آیند نیز در برابر مارکس قرار گرفت \* ( مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۲ ، ص ۸۴ ) . اعتقاد آشکار یا پنهان بمنظریات معین در باره تکامل یا دگرگونیهای اجتماعی پایه هر نوع پیش بینی را تشکیل میدهد . جامعه شناسی معاصر بورژوازی فاقد تئوری عام تکامل اجتماعی است . اشکال مختلف تئوری " تغییرات اجتماعی " هم که به جستجوی عوامل پایداری میرد از آنکه گویا موجبات تحول سیستم های اجتماعی و فرهنگی مختلف را فراهم می آورند ، معمولاً شامل یا با اصطلاح تئوری سطح متوسط میگردد و یا نظریات تجربی معینی که برای توضیح واقعیت های محدود ایجاد شده است .

ماتریالیسم تاریخی که تئوری عام تکامل است ، در عین حال یگانه وسیله مطمئنی برای مطالعه تئوری سطح متوسط و تدارک بررسی های مشخص اجتماعی و جمع بست و ارزیابی نتایج آنها است .



پیش بینی پروسه های اجتماعی فقط در صورتی میتواند موثق باشد که بر اصول اساسی درک مادی تاریخ مبتنی گردد . در عین حال ، بمعقیده ما ، دو نکته زیرین حائز اهمیت خاص است :

خصلت تاریخی پروسه های اجتماعی . این اصل بمشابه اصل متضاد بارک صوری پروسه های اجتماعی در اینجاما طرح میشود . این اصل بخصوص هنگام ایجاد الگوهای منعکس کننده این پروسه ها و همچنین هنگام استفاده از شیوه های قیاس و تعمیم ، اهمیت خاصی کسب میکند .  
 خصلت تاریخی پدیده ها و پروسه های اجتماعی ایجاب میکند که این پدیده ها و پروسه ها در رابطه با سیستم واقعیت تاریخی معین مورد بررسی قرار گیرند . لنین میگوید : " شرط مسلم تئوری مارکسیستی هنگام بررسی هر نوع مسئله اجتماعی آنست که این مسئله در چارچوب تاریخی معین قرار گیرد . . . " ( جلد ۲۵ ، ص ۲۶۳ ) . بی توجهی باین اصل باعث ساده کردن سائیل و بی اعتنائی به پدیده های نوینی میگردد که در درون سیستم مورد بررسی بروز نموده اند .  
 این اصل همچنین حاکی بر آنست که در شعور انسان ها نیز در باره سیستم های اجتماعی تجدید ارزیابی بعضی میآید و چگونگی در آن آنرا دستخوش تغییر میگردد . برخورد صوری و غیر تاریخی ناگزیر کار را به پیش بینی های سطحی و کاذب منجر میسازد .

ثبات و تغییر پذیری عناصر در سیستم های اجتماعی . تشخیص اینکه چه چیزی در سیستم های اجتماعی ثابت و چه چیز متغیروگدراست ، در امر پیش بینی نقش بسیار مهم دارد . زیرا نکته عمده در پیش بینی اتفاق روشن کردن همین مسئله است که از عناصر متعلق بوضع کنونی کدام باقی خواهند ماند ، کدام تغییر خواهد نکرد و کدام دستخوش زوال خواهند شد و چه عناصری از نیوجود خواهند آمد . پیش بینی پیدا یشر عناصر جدید بخصوص در دوران پیشرفت سریع علم و تکنیک دشوارتر از همه است . ولی تئوری مارکسیستی تکامل تاریخی با ایجاد پایه های متدولوژیک این پیش بینی ، معیار های تشخیص عناصر پایدار سیستم های اجتماعی ( اشکال مناسبات طبقاتی و مناسبات تولیدی ، ارتباط میان نیروها ، مولده و مناسبات اجتماعی وغیره ) را نشان میدهد .

اهمیت تصادمات در تکامل اجتماعی . البته در وهله اول سخن بر سر تصادمات طبقاتی است ولی ما در اینجا تئوری دیالکتیکی عام تصادمات را نیز در نظر داریم . بسیاری از دانشمندان بورژوازی پیش بینی های خود را بر این فرض مبتنی میسازند که گویا در حل مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گرایش در جهت " همتراز شدن وجود دارد و مدعی میشوند که نه تصادمات ، بلکه سازش شدن متقابل سیستم ها ( در چارچوب استروکتور وسیعتر ) پروسه اساسی را در روابط میان کشورها و ملتها تشکیل خواهد داد .

البته ، تصادمات همیشه خصلت آنتاگونیستی پیدا نمیکنند و ترکیب گرایش های ناشی از تصادمات میتواند به راه حل های غیر منتظره بیانجامد . با اینجهت مطلق کردن این گرایشها ( پیش از همه در پیش بینی های مربوط به روابط بین المللی ) نادرست است . با اینهمه تصادمات و راه حل آنها ، صرفنظر از اینکه در عرصه های مختلف پراتیک چه شیوه ای برای آنها کار می رود ، در آینده نیز نقش عظیم خود را حفظ خواهند کرد . مبارزه طبقات ، برخورد منافع اقتصادی ، سیاسی ، دولتی و غیره سه همچنان نیروهای محرکه پروسه های اجتماعی را تشکیل میدهند و این حکم مارکسیستی ، همانطور که متذکر شدیم ، برای پیش بینی آینده دارا اهمیت اصولی است .

سرانجام باید مهمترین اصل متدولوژیک مارکسیسم را نیز خاطر نشان سازیم : علاوه بر خصلت تاریخی استروکتورها و پروسه ها ، مشخص ( کنکرت ) بودن آنها را نیز باید در نظر گرفت .

برخورد مشخص بدین معناست که عناصر سیستم‌های مورد بررسی باید بطور عینی، با تمام بغرنجی‌ها، بدون تعریف‌های ناشی از درک غلط و یا پیشداوریها، مورد مطالعه قرار گیرند. رعایت این شرط در پیش‌بینی‌هایی که دارای هدف‌های علمی است و تحت تأثیر نسخه‌های حاضر و آماده واقعیت اجتماعی قرار دارد، کاری است دشوار.

مارکسیسم — لنینیسم که جهان بینی با بقیه کارگزار است و آینده با آن تعلق دارد، تجزیه و تحلیل کاملاً مشخص و عینی واقعیت کنونی و پیش‌بینی آینده را میسر میسازد. مارکسیست‌ها به سادگی کردن و یا زین اولی به آراستن آینده نیاز ندارند. آنان میکوشند آینده را با تمام بغرنجی‌های آن در نظر بگیرند تا بر آن تمرکز نیروی رجعت انجام مبرم‌ترین وظائف و پیشروی بسوی هدف‌های خود امکان بدست آورند.



اصولی که دربارهٔ ولوژی مارکسیستی در اینجا شمرديم، باید در تمام عرصه‌های پیش‌بینی و نیز هنگام استفاده از تمام اسلوب‌ها بکار روند.

مادر هر پیش‌بینی با چهار گروه از عناصر سروکار داریم که وضع آینده موضوع مورد بررسی از آنها بوجود می‌آید: عناصر ثابتی که در زمان حاضر وجود دارند، عناصری که وجود دارند ولی در حال روانند، عناصری که در حال پیدایش و تکاملند، عناصری که در لحظه کنونی وجود ندارند. عناصری که اغلب نتیجه فعالیت خلاق انسان هستند (در علم، تکنیک، هنر، زندگی اجتماعی و غیره). در بالا خا آرا نشان کردیم که بویژه عناصر نو در پروسه پیش‌بینی دشوار بوجود می‌آورد مسئله عدلباس می‌تواند نمونه ساده آن باشد. در تمام رشته‌ها و بخصوص در پیش‌بینی تکامل علم و تکنیک این قبیل دشواریها بوجود می‌آید.

با اینجهست‌تغالبا می‌توان با نظریاتی مواجه شد که هرگونه امکان پیش‌بینی را مورد تردید قرار می‌دهد. هواداران این قبیل نظریات بر این عقیده اند که عناصر نوین در نتیجه تأثیر عواملی که تابع نظام‌های معینی نیستند و جنبه خود بخود دارند پدید می‌آیند و لذا نتایج فعالیت خلاق را نمی‌توان یا در مستدل از پیش حدس زد. باین قبیل نظریات چه پاسخی می‌توان داد؟ آنان این واقعیت ساده را از نظر دور می‌دارند که در زمینه پیش‌بینی تکامل علم و تکنیک نقطه امید را مسائلی که هنوز حل نشده، ولی دیگر مطرح شده اند و حواشی که بروز کرده ولی بر طرف نشده اند، تشکیل می‌دهند. عناصر جدیدی که در اقتصاد و زندگی اجتماعی پدید می‌آیند اغلب بمثابة پاسخ به حوائج موجود پیش‌بینی به مسائلی هستند که باید حل شوند. پیش‌بینی این عناصر باید بر بررسی این حوائج و مسائل مبتنی باشد.

در خاتمه باز تکرار می‌کنیم که تحقق امکانات بالقوه آن که در واقعیت کنونی نهفته است، وضع آتی اشیاء و پروسه‌ها و پدید آمدن آنها را بوجود می‌آورد. عناصر جدیدی که به آینده خصلمت مشخص و غیر قابل تکرار دارند و بالنتیجه، آینده را همانند او که امروز از دیروز متمایز است، از حال متمایز خواهند ساخت، ترکیب به‌رنگ عناصر موجود و یا عناصر در حال پیدایش هستند. هر عمل و بررسی مربوط به پیش‌بینی در آخرین تحلیل به مجموعه آن از نظریات درباره ماهیت واقعیت و اصول تکامل

آن مبتنی است . مارکسیسم - لنینیسم برای پیش بینی علمی مباحث تئوریک و متدولوژیک استوار  
 بوجود میآورد . زیرا مهمترین عناصر لازم برای پیش بینی را در فعالیت انسان ها و مهمترین و بنا  
 براین قاطع ترین استروکتور و مکانیسم اجتماعی را برای پیش بینی مشخص میسازد . اسلوب دیا-  
 لکتیک انتقادی و انقلابی ، موجبات درنگ عمیقترین پروسه های دوران معاصر را که بوجود آورنده  
 و تعیین کننده آینده هستند فراهم میسازد .

خوانندگان گاهی که مایل باشند با ما مکاتبه کنند میتوانند نظریات و ملاحظات  
 خود را باین آدرس برای ما ارسال دارند .

**P. B. 49034**  
**10028 Stockholm 49**  
**Sweden**

خوانندگان گاهی که مایل به پرداخت بهای این نشریه باشند  
 میتوانند آنرا بنام  
 Dr John Takman  
 باین شماره حساب بانکی بریزند :

**Sweden**  
**Stockholm**  
**Stockholms Sparbank**  
**N: 0 400 126 50**  
**Dr. John Takman**

# حال و آینده دو سیستم جهانی

فیلیپ بارت

عضو کمیته ملی حزب کمونیست ایالات متحده  
امریکا

در بین تناقضات و تضادهای دوران معاصر، تضاد میان صورتبندی اجتماعی - اقتصادی فرتوت سرمایه داری و صورتبندی بالنده کمونیستی - تضاد اساسی را تشکیل میدهد. با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت وجهان در عرصه بین المللی با هم روی در روشند. همزیستی و مبارزه این دو وجهان محور تاریخ معاصر را تشکیل میدهد.

نبرد سرمایه داری و سوسیالیسم در تمام عرصه های زندگی اعم از اقتصاد و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی واید نولوژیک گسترش مییابد. در نمای تمام جامعه بشری در آینه نزدیک و دور میزان زیاد به چگونگی جریان این نبرد در حال و آینده وابسته است. وسعت دامنه و تنوع عرصه های مسابقه و سیستم امکان ارزیابی را به کمک شاخص های اقتصادی و آماری سنتی محدود میسازد. فقط بررسی مجموعه عوامل میتواند درباره در نمای تکامل داخلی دو سیستم و ویژه تاثیر این تکامل بر سرنوشت جهان تصویری صحیح بدست آورد.

## مواضع و امکانات دو جهان

سرمایه داری معاصر یعنی امپریالیسم را از مرحله انباشت اولیه سرمایه و نخستین انقلابات بورژوازی و انقلاب صنعتی چند قرن جدا میکند. ولی از تاریخ پیدایش سوسیالیسم - نیم قرن و از تاریخ پدید آمدن سیستم جهانی سوسیالیسم که مولود تکامل تاریخی است فقط کمی بیش از بیست سال میگذرد. این دو سیستم متضاد امروز به چه نتایجی رسیده اند؟  
کشورهای رشد یافته سرمایه داری و مستعمرات آنها ۹ درصد مساحت زمین را اشغال میکنند و ۵۴ میلیون نفر در این کشورها بسر میبرند. کشورهای سوسیالیستی شامل ۲۶ درصد مساحت زمین و ۱۲۱۰ میلیون نفر جمعیت است. سهم کشورهای سرمایه داری در مجموع محصولات صنعتی جهان تقریباً ۵۴ درصد و سهم کشورهای سوسیالیستی در حدود ۳۹ درصد است.

اختلاف سطح تولید مادی در کشورهای سرمایه داری و جهان سوسیالیسم هنوز باقی است. تفاوت در سطح رشد نیروهای مولده و یازده کار هنوز به سود کشورهای عمده امپریالیستی است.

الیه این برتری جنبه تاریخی و گذر از ارد و هرگز معلول طبیعت امپریالیسم نیست. واقعیات زیرین گواه بر این امر است: بیست سال پیش کشورهای سوسیالیستی یک پنجم محصول جهانی را تولید میکردند، ولی اکنون سهم آنها تا دو پنجم افزایش یافته است. طی این سالها تولید محصولا صنعتی در سراسر جهان ۳ برابر افزایش یافت و در کشورهای سوسیالیستی ۸ برابر. کشورهای سوسیالیستی از لحاظ آهنگ رشد بازده کار بر کشورهای سرمایه داری برتری دارند. شته الیه در تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه داری نیز دوران ۱۵ای رشد نسبتا سریع وجود داشته است. فرار سیدن این دورانها عبارتنامه " معجزه های " اعلام شده است ( معجزه ژاپن، آلمان غربی، ایتالیا و غیره ) . مجموعا طی صد سال اخیر در مقابل هر دو سال رشد تولید در این کشورها یک سال کاهش و بارکود تولید وجود داشته است. ( جانب دیگر " معجزات اقتصادی " نیز شایان توجه است. مثلا ژاپن که اکنون در تولید صنعتی جهان مقام سوم را در از لحاظ درآمد ملی سرانه در ردیف سیسیل است و جای بیست و سوم را اشغال میکند ( ) . از سوی دیگر آهنگ رشد سریع و پایداری از قانونمند بهان رشد اقتصادی کشورهای سوسیالیستی است. سیستم جهانی سوسیالیسم در نتیجه این آهنگ رشد سریع و پایداری در دوران تاریخی کوتاه یکی از مناطقی عمده صنعتی جهان شده است.

نقشر عظیم کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی در رخن مهمترین مسأله علمی و فلسفی دوران معاصر در سراسر جهان مورد تصدیق همگان است. کافی است گفته شود که سوسیالیسم در استفاده مسالمت آمیز از نیروی انقی نقشر عظیمی دارد و بخصوص همین نظام سوسیالیستی راهگشا جامعه بشری بسوی کیهان بود.

محافل اجتماعی جهان جریان رسوخ بیشتر از پیش نبوغ بشری را در اعماق اسرار کائنات با دقت دنبال میکنند. این واقعیت را که امریکاییان بران نخستین بار به کره ماه گام نهادند، نمیتوان تحسین نکرد. ولی در عین حال باید در نظر گرفت که کامیابیهای علمی و فنی این کشور عمده امپریالیستی نتیجه رشد صنعتی تقریبا صد ساله ایست که در جریان آن این کشور در اثر شرایط تاریخی معین توانست از استعداد ۱۵ و قریحه های متخصصین و دانشمندان بسیاری از کشورهای جهان بهره گیرد. بعلاوه عاملی مانند " واردات مغزها " را به ایالات متحده امریکاطی سال های پس از جنگ نباید فراموش کرد. بهمین جهت " لونا خود - " ( " بمثابه مظهر پیروزیهای سیستم سوسیالیستی بنحوی درخشان تر و مفتح تر در نظرها مجسم میشود. سوسیالیسم این امکان را پدید آورد که کشور که نیم قرن پیش در شمار کشورهای نسبتا عقب مانده جهان سرمایه داری بود، اکنون در بسیاری از عرصه های انقلاب علمی و فنی نقشر برجسته ان ایفاء میکند. در غرب کسانی هستند که میکوشند این پیروزیها را مورد تردید قرار دهند و مدعی میشوند که میان دستاورد ۱۵ سوسیالیسم در کیهان و رشد اقتصاد آن در زمین هیچگونه پیوندی وجود ندارد. اینگونه ادعاها در برابر انتقاد تابها و متند دارند.

نتایج تسخیر کیم ان و رشد تکنیک موشک سازی و تکنیک کیهانی هر ساله بیشتر از پیش در پیشرفت علمی و فنی کشورهای سوسیالیستی اثر می بخشد و بران رخن مهمترین مسأله اقتصادی آنها استگا پدید میآورد. ( مثلا اعمار مصنوعی به تکمیل سیستم ۱۵ ارتباط تلویزیونی و راد یوتلفنی در مسافت در و روسیه بود خدمات هواشناسی کمک میکند. کارهای آتی در جهت ایجاد ایستگاههای مدارگرد برای پژوهش منابع طبیعی زمین و بررسی منابع آب و غیره امکانات تازه بوجود میآورد.

دستاورد های عظیم در بسیاری از رشته های علم و تکنیک موجبات ایجاد وسایل لازم برای تامین دفاع مطمئن کشورهای سوسیالیستی را فراهم آورده است . ستایشگران موشک های " پولا ریس " و " پوزنیدون " هر قدر هم درباره این سلاح ها و محسنات سیستم دفاع هوایی " سیفگارد " در اد سخن دهند ، کمتر کسی در جهان تردید خواهد کرد که اتحاد شوروی وارد و گاه سوسیالیسم مجموعه از لحاظ قدرت نظامی از امپریالیسم بازنمی مانند . قدرت نظامی سیستم سوسیالیستی واقعی است که بخودی خود حائز اهمیت سیاسی عظیم برای سراسر جهان است . ناتوانی امپریالیسم در تامین برتری نظامی و تکنیکی بر کشورهای سوسیالیستی در آینده نیز فرماندهان نظامی امپریالیسم را برسر عقل خواهد آورد .

سرمایه داری پست برادریست خود قادر نیست در عرصه اجتماعی چیزی در مقابل سوسیالیسم عرضه دارد . برتری نظام نوین بلا تردید است . بر پایه همین نظام است که نخستین بار در تاریخ شرایط واقعی برابر برای انسان های یعنی رابطه همانند تمام زحمتمندان با وسایل تولید و آزادی از استثمار تامین شده است . دستاوردهای کشورهای سوسیالیستی در برانداختن قطعی بیکار و ستم ملی و نژادی ، تامین حقوق برابر برای زنان ، گسترش سیستم آموزش و بهداشت رایگان و سیستم کودکان ۱۵ و موسسات فرهنگی و ورزشی و تامین حریت انشستگی و افزایش مداوم سهم مشارکت اجتماعی و بخصوص توسعه خانه سازی ، برای زحمتمندان سراسر جهان حائز اهمیت فراوان است .

خشن ترین و ارتجاعی ترین خصائص سرمایه داری در مناسبات ملی و نژادی متجلی میگردد . در ایالات متحده امریکا بجز ۲۵ میلیون سیاهپوست ۱۵۰ میلیون مکزیک و ویتوریکوئی و سرخ پوست از برابر حقوق برخوردار نیستند . بدینسان ۴۰ میلیون نفر میتوان گفت " دروازه جامعه امریکائی زندگی میکنند . این عده پیر از همه دستخوش بیکار هستند و اجباراً رنگوها بسر میرند . میزان مرگ و میر کودکان و شیوع بیماری در میان آنان بیشتر از همه است ، زیرا آنان از کمکهای ضروری پزشکی محرومند .

بحران شهرها حاکی از معضله ای است که اهالی کشورهای رشد یافته سرمایه داری با آن دست یگریبانند . این بحران بصورت حاد ترین در ایالات متحده امریکا نمودار است . شهرهای بزرگ به جنگل های اجتماعی بدل شده اند که در آن به ابتدائی ترین نیازمندیهای افرادی اعتنائی میشود ولیس تقریباً تمام ارگان " اجتماعی " است که بودجه آن هر سال افزایش می یابد . بحران مسکن بیش از پیش شدید میشود . در آستان سال ۱۹۶۸ در ایالات متحده امریکا ۶ میلیون خانه مسکونی وضع گاملاً مخروبه ای داشتند . وضع بد پرستارن از کودکان حاکی از بی اعتنائی جامعه سرمایه داری نسبت به انسان بوده و بیروشن ترین وجه نشان میدهد که دلسوزی این جامعه نسبت به نفس آئینده خود چگونه است . ف . لی معاون وزیر فرهنگ و آموزش و تامین اجتماعی خارج نشان ساخته است که " کشور ما ۱۵ سال پیش از لحاظ پیشگیری مرگ کودکان جای پنجم را در جهان داشت ولی آخرین اطلاعات انستیتوی پروفیلاکسی ها روارد حاکی از آنست که اکنون جای بیست و پنجم را اشغال میکند " .

در جهان سرمایه داری پدیده بحران اجتماعی عمومی در حال گسترش است . قشرهای پیش از پیش وسیعتر از مردم ناراضی خود را از وضع آموزش و بهداشت و نایبمانی خدمات شهری و تامین اجتماعی بیان میدارند . مبارزات توده های کارگران و قارمرها و روشنفکران و زنان و جوانان و دانشجویان علیه سیاست امپریالیستی جنگ ، تسلط بلا منازع انحصارها ، ستم ملی و نژادی و نقض حقوق ابتدائی

انسان ها خصلت مخالفت با خود ارکان جامعه موجود را کسب میکند . گذشت ۵ سال با واقعیت های تازه ای در باره تشدید تضاد میان سرمایه و کار همراه است . جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری بیش از پیش قوت میگیرد . نبرد های عظیم طبقاتی سال های اخیر بنیاد سیستم مبتنی بر استثمار و اسارت را متزلزل میسازد .

مقاومت در برابر تعرض سرمایه داری به سطح زندگی با بقیه کارگر شدت مییابد . طی پنج سال اخیر تعداد اعتصابات در ایالات متحده آمریکا نسبت به پنج سال قبل از آن دو برابر شد . میزان روزنفرتلف شده از ۲۳ میلیون در سال ۱۹۶۵ تا ۴۳ میلیون در سال ۱۹۶۶ افزایش یافت . چندی پیش اعتصاب طولانی بیش از ۴۰۰ هزار کارگران کمپانی " جنرال موتورز " به پایان رسید . نقش نیروهای چپ و احزاب کمونیست در جنبش اعتصابی بیش از پیش افزایش می یابد . دستاوردهای سوسیالیسم در امور اجتماعی به مبارزه انقلابی زحمتکشان علیه انحصارها و بورژوازی یاری میرساند . انحصارها و دولت ها بورژوازی در دوران کنونی نمیتوانند تاثیر سوسیالیسم را در توده ها نادیده انگارند . پیدایش شوریه های ستایشگرانه با نظیر " جامعه رفاه " ، " جامعه کبیر " و " جنگ علیه فقر " که حتی بصورت دکترین های رسمی اعلام میگردد ، هرگز تصادفی نیست . تمام این اجز تلاش بمنظور وصله کاری سیستمی که در نتیجه تضاد ها اجتماعی تاروپود آن در حال گسستن است ، چیز دیگری نیست . در عین حال هدف این کوشش ها ایجاد این پندارواهی در میان زحمتکشان است که گویا محافظ حاکمه سرمایه داری در فکرها و افکار آنها هستند و سعی دارند در عرصه اجتماعی برسوسیالیسم " سبقت " گیرند .

امروز کمتر کسی میتواند از این واقعیت در جا رشگفتی شود که ایالات متحده آمریکا و انگلستان و یا کشور دیگر " غرب متدن " بلکه بویژه اتحاد شوروی ، این کشور عمده سوسیالیستی از لحاظ تعداد دانشجویان مدارس عالی و کارمندان علمی و تیراژ کتاب و روزنامه و تعداد پزشک برای هر ۱۰۰۰ نفر و غیره مقام او را در جهان اشغال میکند . اینها فقط مثنی آمارهای ملال آور نیست ، بلکه نمودار امکانا تعظیمی است که سوسیالیسم برای پیشرفت فرهنگ عمومی بوجود میآورد و خود پیشرفت فرهنگ عمومی بنسویه خود تعیین کننده سطح فرهنگ تولید میثابه یکی از عوامل رشد اقتصادی است . در شرایط انقلاب علمی و فنی عامل رشد فرهنگ نقش بیش از پیش مهمتری در سابقه اقتصادی بران حل مسئله " چه کس فائتی خواهد آمد ؟ " ایفا میکند .

ایدئولوژی ، مهمترین عرصه مبارزه دو سیستم جهانی است . علیرغم نظریات رایج در غرب در باره " ایدئولوژی زدائی " ، مبارزه ایدئولوژیک در جهان بیش از پیش شدت مییابد و دامنه این مبارزه گسترده تر میگردد . ایدئولوژی امپریالیسم از لحاظ اجتماعی - تاریخی در حال ورشکستگی است و هژمون آن بران حفظ مواضع دفاعی خود بمبارزه نومیدانه میپردازند . ولی این بدان معنا نیست که تلاش امپریالیسم بران تسخیر افکار و تخریب ایدئولوژیک در کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری و جنبش آزاد بیخشم ملی بی اثری خطا شده است . این نکته نیز حائز اهمیت است که رویزیونیست ها و اپورتونیست ها راست و " چپ " در مبارزه ایدئولوژیک خوانا خواه نقش متحدین امپریالیسم را بازی میکنند .

جهان بینی پرولتاریا ، ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در نقطه مقابل ایدئولوژی ماهیتها محافظه کار و ارتجاعی امپریالیستی قرار دارد . دامنه نفوذ مارکسیسم هرگز به چارچوب جغرافیای سوسیالیسم محدود نمیکردد ، به نیروی جاذبه مارکسیسم افزوده میشود و صفوف هواداران آن در

سراسر جهان گسترش مییابد. کشورهای پیشرو طبقه کارگر به مارکسیسم مجهز هستند و مارکسیسم به توسعه و تعمیق جنبش انقلابی در کشورهای سرمایه داری گم می کند. ایدئولوژی پرولتاری در برابر کشورهای در حال رشد و رونمای وسیعی بوجود آورده است. تصادفی نیست که در بسیاری از این کشورها سمتگیرین سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفته است. نیروی روزافزون ایدئولوژی مارکسیستی در جهان از آنجاست که ابتکار حل معضلات حیاتی دوران معاصر از سوسیالیسم منشاء میگیرد و سیستم سوسیالیسم مدافع مظمئن در برابر تها و زوما جراحی و بی امپریالیستی و خطر جنبه جهانی است.

جریان نبرد و مواضع و جناح در حال سابقه بمیزان زیاد بر حسب چگونگی ذخائر داخلی و خارجی سرمایه داری و سوسیالیسم و بر حسب اینکه این ذخائر تا چه حد میتوانند به و ر شریختر به سود گسترش دامنه این سیستمها تجهیز گردند، معین میشود.

کشورهائی که مذاقده خاصی را در جهان تشکیل میدهند و بطور مشروط عنوان "جهان سوم" را دارند، در حیات سیاسی دورانها صر نقض روز افزون ایفاء میکنند. بدون اغراق میتوان گفت که حل سرنوشت جهان بیش از پیش به چگونگی راه رشد اقتصاد و تکامل اجتماعی این کشورها و چگونگی برخورد آنها به مسائل عمده دوران معاصر وابسته خواهد بود. تحول حاصله در مواضع ضد امپریالیستی و ضد استعماری سازمان ملل متحد در ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ سال اخیر نمودار بارز این امر است. تحکیم این مواضع در دوران پراز "سال آزادی افریقا" و نیز اعتلاء پرتوان مبارزه آزادی بختر ملی در سایر قارهها موجب شد که یکسلسله قطعه نامه های مترقی که منعکس کنند منافع اکثریت جامعه بشری است به تصویب سازمان ملل متحد برسد.

بترتی عظیم سوسیالیسم نسبت به سرمایه داری در این است که منافع پرولتاریای پیروز نمند در کشورهای سوسیالیستی یا آمال زحمتکش و مستمیدگان سراسر جهان بطور عینی تطبیق میکند. خلقهای کشورهای "جهان سوم" که چندی پیش از اسارت استعماری آزاد شده اند، مظالم امپریالیسم را بخوبی به یاد دارند و تاکنون نیز عواقب آنرا در زندگی خود احساس میکنند. هدف های استعمار نوین و چاگران محلی آنها که میکوشند این کشورها را همچنان در مدار استثمار سرمایه داری نگاه دارند، نمیتواند مورد علاقه این خلقها قرار گیرد. این خلقها ناگزیر بسوی کشور های سوسیالیستی و تجربه ساختمان سوسیالیسم که رهائی از اسارت اجتماعی و ملی ره آورد آنست چشم میدوزند. انظار این خلقها بسوی سیستم جهانی سوسیالیسم که علیه امپریالیسم و استعمار نوین به و ر بیکر مبارزه میکند و به تحکیم استقلال کشورهای نوحاسته یاری میرساند، متوجه است.

در برابر دیدگان خلقها حوادثی در جریان است که منعکس کننده واقعیات دوران معاصر است: از یکسو جنگهای امپریالیستی در خاور نزدیک و هند و چین، مداخله های نظامی در کشورهای امریکان لاتین و افریقا، همکاری با دارودسته و گروههای ارتجاعی هر جا که امکان حفظ حاکمیت آنها وجود دارد، و از سوی دیگر ابتکارات صلح جو یانه کشورهای سوسیالیستی به هنگام تجاوز اسرائیل، کمکهای شایبه به خلقهای مبارز الجزیره و بیتنام و یمن و سودان، پشتیبانی از رژیمهای مترقی و ضد امپریالیست در آسیا و افریقا و امریکان لاتین.

کشورهای در حال رشد بترتی کمکهای مالی و اقتصادی کشورهای سوسیالیستی را در قیاس با "کمکهای" امپریالیستی که حتی در صورتیکه از مجاری دولتی اعمال گردد، به و ر عمده برای حفظ منافع سرمایه خصوصی است، در موارد عدیده درنگ کرده اند. شرایط اعتبارات و اگدا ر شده،



نحوه احداث مؤسسات که با جلبکارهای محلی و تربیت متخصصین فنی همراه است و شیوه های کمک به صنعتی کردن و توسعه بخش دولتی و شرایط بازرگانی مبتنی بر منافع متقابل و غیره - مظاهر این برتری هستند .

وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و کمکها و همه جانبه آن که به انحصار امپریالیسم در عرصه " دیپلماسی رشد " پایان داده است ، در چگونگی سیاست کشورهای امپریالیستی در " جهان سوم " تأثیر می بخشد . امپریالیسم بمنظور حفظ مواضع خود ناگزیر است که برای نفوذ اقتصادی شیوه های " ریف تری " جستجو کند و حواجز ملی کشورهای در حال رشد را بیشتر در نظر گیرد .

چنین است کلی ترین خطوط مشخصه سیمای هر یک از دو سیستم که امکانات آتی آنها را در مسابقه نشان میدهد .

### دورنمای مبارزه

نتیجه کلی مبارزه دو سیستم اجتماعی روشن است : تکامل جامعه طی نیم قرن اخیر منحوی مقنع ثابت کرد که راه جامعه بشری به سوی کمونیسم بنحوی استوار و بی بازگشت تعیین شده است ، امپریالیسم ابتکار تاریخی خود را از دست داده است ، سیر تاریخ جهانی به میزان روز افزون بوسیله نیروهای که در راه سوسیالیسم و پیشرفت اجتماعی مبارزه میکنند ، تعیین میشود . ولی اثر آنرا نظیر جهانی - تاریخی گذار به کمونیسم امری استتضمین شده ، در این صورت این مسئله مطرح میشود که مبارزه و مسابقه دو سیستم اجتماعی در آینده از کدام راه و به چه شکلی جریان خواهد یافت . البته تمام دلائل حاکی است که جامعه بشری بران اجتناب از جنگ هسته ای نیرو لازم را در خود خواهد یافت . امکان جلوگیری از جنگ بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز دو سیستم مبتنی است . و این سیاست واقع بینانه است زیرا پیش از همه قدرت دفاعی کشورهای سوسیالیستی ضامن مارکس است .

در مورد مسابقه اقتصادی باید گفت که اکنون کمتر کسی است که بخود اجازه دهد امکانات دورنمای سوسیالیسم را با شک و تردید تلقی کند . جستر لولوس راجل دولتی امریکا ده سال پیش گفته بود : " تغییر تناسبات نیروهای سیاسی و اقتصادی بسود ما انجام نگرفته است . . . اقتصاد شوروی با آهنگی به مراتب سریعتر از اقتصاد ما رشد می یابد . برای کسانی که در امریکا و سایر کشورهای میخواستند تمایل خود را بجای واقعیت بنشانند و کسانی که چند سال پیش به امکانات علمی و صنعتی شوروی با نظیر حقارت مینگریستند ، زمان هشیار تلخ فرا رسیده است " . اشترنبرگ ، دانشمند آلمان غربی نیز تحت تاثیر پیروزیها و کشورهای سوسیالیستی در کار ساختن اقتصاد باین نتیجه میرسد که " سرمایه داری بعید است بتواند تا سال ۲۰۰۰ بحیات خود ادامه دهد " .

ما قصد نداریم مانند آئینده شناسان پوزروایی درباره تاریخ و رشکستگی ناگزیر سرمایه داری پیشگویی کنیم . ما همچنین در نظر نداریم که درباره شاخصها و متعدد مسابقه میان دو سیستم به مقایسه آمار همه جانبه بپردازیم و یاد رمورد ده ساله های آئینده نیز همین ارقام را بکار ببریم . این کاریست که بوسیله گروههای بزرگ از اقتصاد دانان و آمارگران هر دو سیستم اجتماعی - سیاسی جهان انجام میگردد . ما فقط تأکید می کنیم که بتوان برخی گرایشها و عمده مسابقه اقتصادی را نشان داد و دورنمای آنها روشن ساخت به ارقام توجه خواهیم کرد .

انتظار اینکه اقتصاد امپریالیسم سال بسال ضعیف تر خواهد شد و در اوضاع بیینی است .  
 دیالکتیک رشد جهان کنونی چنان است که با آنکه مواضع امپریالیسم از لحاظ تناسب عمومی نیروها  
 در مقیاس جهانی ضعیف تر میگردند ، ولی به نیروی مطلق آن در قیاس با مراحل گذشته هنوز  
 افزوده میشود . علت این امر از جمله در آنست که امپریالیسم برای حفظ سیادت خود از ثمرات  
 انقلاب علمی و فنی استفاده میکند و بدینوسیله میدان وسیعی برای مانور بدست میآورد .

با در نظر گرفتن این گرایش میتوان پیش بینی کرد که امپریالیسم در آینده هائیک رویت نیز بصورت  
 یک دشمن جدی باقی خواهد ماند . نباید این واقعیت را نادیده گرفت که امپریالیسم تا مدت  
 معینی برخی برتریهای خود را حفظ خواهد کرد . مثلاً در ما پیش از ۵۰ ساله سطح عالی نیروهای  
 مولده و بازده کار در کشورهای عمده امپریالیستی است . حجم تولید صنعتی کشورهای سوسیالیستی  
 اکنون ۷۰٪ تولید صنعتی کشورهای رشد یافته سرمایه داری است .

ولی در سابقه میان دو سیستم ، افزایش قدرت اقتصاد سوسیالیسم عامل قاطع را تشکیل  
 میدهد . در گذشته ، بخصوص در مطبوعات آمریکا اغلب پیشگویی میشد که پایای نزدیک شدن  
 کشورهای سوسیالیستی به مرحله " بلوغ اقتصاد " از آهنگ رشد اقتصاد آنها کاسته خواهد  
 شد . برخی ارقام را که نشان دهنده عیار واقعی این قبیل ادعاها است ذکر میکنیم : تولید  
 صنعتی در جهان سوسیالیسم در سالهای پیش از جنگ تقریباً ۸ برابر افزایش یافت ، ولی از سال  
 ۱۹۳۸ تا سال ۱۹۶۸ بیش از ۲۲ برابر . سهم کشورهای سوسیالیستی در تولید صنعتی جهان  
 نیز افزایش جدی قدرت اقتصاد این کشورها را نشان میدهد : سهم این کشورها از ۳٪ سال  
 ۱۹۱۷ در سال ۱۹۳۷ به ۱۰٪ و در سال ۱۹۶۶ به ۳۶٪ رسید .

این تحول اساسی در چگونگی تناسب نیروهای اقتصاد در جهان معلول دو گرایش موجود  
 در دوران ما است : اولاً ، پیشرفت سوسیالیسم در سطح ؛ ثانیاً ، رشد آن در عمق . گرایش  
 اول نشان میدهد که جهان سوسیالیسم به وسعت جغرافیایی خود میافزاید و گرایش دوم حاکی بر  
 آنست که آهنگ سرعتمت رشد اقتصادی از خصوصیات جهان سوسیالیسم میباشد . امکانات صنعتی  
 سوسیالیسم طی سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۳۸ در نتیجه پیشرفت آن در سطح و در برابر در نتیجه رشد  
 آن در عمق ۱۱ برابر شد . بدیهی است که تاثیر هر دو گرایش در آینده نیز باقی خواهد ماند .

تأمین برتر اقتصاد سوسیالیسم اکنون یا انقلاب علمی و فنی و بهره برداری از دستاوردهای  
 آن پیوند ناگسستنی دارد و مرکز ثقل سابقه اقتصاد میان دو سیستم اجتماعی نیز به عرصه  
 انتقال می یابد . بدین مناسبت این سؤال پیش میآید که آیا کشورهای سوسیالیستی در جریان  
 پیشرفت علمی و فنی باید رسیدن به رکورد جهانی را در همه موارد در خود قرار دهند ؟ حوائج  
 مادی و بالنتیجه استروکتور اقتصاد کشورهای مختلف یکسان نیست . این واقعیت بر حسب ویژگی  
 ساختمان اجتماعی و شرایط تاریخی و ملی و طبیعی این کشورها تعیین میشود . و این واقعیتی است  
 که بخصوص هنگام مقایسه شاخصهای میان آنها مانند تولید سرانه باید در نظر گرفته شود . ضمناً  
 باید گفت که اکثر " رکوردهای " مربوط به تولید سرانه بهرشد یافتنترین کشورهای سرمایه داری یعنی  
 به آمریکا تعلق نداشته و از آن کشورهایی است که دارای رشد نسبتاً یکجانبه اقتصادی هستند  
 ( مانند نفت در کویت و عراق ، فولاد در بلژیک ، ولوگزامبورگ ، نیروی برق در نروژ و کانادا و غیره ) .

سوسیالیسم که از برتری اقتصاد مبتنی بر برنامه برخوردار است ، بران اجتناب از نسخه برداری  
 و بران ایجاد استروکتور اقتصاد بر پایه تناسبات معقول تر و مطلوب تر میان بخشها ورشته های

تولیدی در چارچوب تقسیم کار سوسیالیستی تمام امکانات لازم را در اختیار دارد . میتوان انتظار داشت که کشورهای سوسیالیستی در آینده خواهند توانست بدون آنکه از لحاظ نوع محصول و استروکتور مصرف به تکرار گذشته بپردازند ، از عالیترین دستاوردهای اندیشه های علمی و فنی جهان برخوردار گردند .

نکاتی که به آنها اشاره کردیم ، ممکن است فرعی و درجه دوم بنظر برسند ، ولی اتفاقاً همین نکات هستند که از خصلت ساختمان اجتماعی سوسیالیسم بمثابه یکی از طرفین مسابقه ناشی میشوند و لذا نمیتوانند مورد توجه قرار نگیرند . تمایزات استروکتورل در مراحل بعدی مسابقه میان دو سیستم با وضوح بیشتر نمایان خواهند شد ، زیرا از طریق این تمایزات است که برتری سوسیالیسم بنحوی کامل تراشکار میگردد .

پیش بینی ما در عین حال مبتنی بر این واقعیت است که اشکال سازماندهی تولید در شرایط سرمایه داری انحصاری و ولتی در آینده نیز مانع گسترش دامنه انقلاب علمی و فنی خواهد شد زیرا گسترش دامنه این انقلاب رهبری علمی مجموعه سیستم اقتصادی و برنامه ریزی رشد اقتصادی را نه فقط در مقیاس ملی ، بلکه ایضا در مقیاس بین المللی ایجاب میکند . در واقع نیز منابع داخلی هیچ کشوری ( و بخصوص کشورهای کوچک ) به تنهایی برای تامین پیشرفت همه جانبه انقلاب علمی و فنی ( نه پیشرفت محدود وحتی گاه یکجانبه و ناهنجار ) کافی نیست . پیشرفت همه جانبه این انقلاب کاری است که از عهد ه انحصارها وحتی انحصارهای عظیم برهنی آید . فقط سازمان نیروهای مولده در شرایط سوسیالیسم میتواند برای تحقق انقلاب علمی و فنی و استفاده از آن بسود زحمتکشان اشکال متناسب بوجود آورد .

اکنون سیستم سوسیالیستی برای تحقق وحدت اقتصاد که برای تسریع رشد تولید و افزایش بازده کار اجتماعی و بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان تمام کشورهای سوسیالیستی امکانات عظیم فراهم میآورد ، به اقدامات وسیعتری پرداخته است . بدینسان سیستم سوسیالیستی برای تسریع رشد اقتصادی خود نه خائرفراوانی نه فقط در چارچوب ملی ، بلکه در مقیاس بین المللی در اختیار دارد . در سالهای آینده از این ذخائر برای مسابقه میان دو سیستم استفاده خواهد شد . بنابراین در مسابقه میان دو سیستم مرحله کیفی نوین آغاز میشود : سوسیالیسم بمثابه سیستم نسبتاً تکامل یافته ای که اشکال اقتصادی و سیاسی آن از رشد کافی برخوردار است و ارد میدان می شود .

در دوران که مبارزه و مسابقه میان سیستم رشد یافته سرمایه داری و جامعه در حال پیدایش و رشد سوسیالیستی انجام میگرفت ، پیروزیهای جهانی و تاریخی نصیب سوسیالیسم گردید . بدیهی است در دوران که مبارزه و مسابقه میان سوسیالیسم رشد یافته و سرمایه داری در حال افول محور تکامل آتی جامعه را تشکیل میدهد ، پیروزیهای با زهم بیشتری نصیب سوسیالیسم خواهد گردید .

مبارزه ایدئولوژیک در جریان مبارزه دو سیستم تاثیر روز افزون خواهد داشت . فقط یک جنبه این مبارزه یعنی تاثیر آنرا بر نسل جوان در نظر گیریم . آینده از آن جوانان است . و این جوانان هستند که باید به بسیار از مسائلی که امروز آینده نگران در باره آن چیزمینویسند ، جامعه عمل ببوشانند . عواملی مانند مقام کنونی و آینده جوانان در جامعه ، آرمانها و مساعی و چگونگی برخورد آنان ب سیاست و بنیادها ، اجتماعی نمیتوانند در سرنوشت آتی رشد دو سیستم تاثیر نداشته باشند .

"عصیان جوانان" که پدیده رایج در بسیاری از کشورهای غربی است، نموداری از آن بحران اجتماعی است که در سالهای اخیر جهان سرمایه داری را دربر گرفته است. نسل ما شاهد تجدید دوران جوانی خویشراست. در میان جوانان گرایش روزافزون بسوی اندیشه‌های انقلابی مشاهده میشود و حتی بسیاری از جامعه‌شناسان بورژوازی نیز در عین اظهار تاسف بآن اعتراف دارند. البته این گرایشگاه در سطح بسیاری وی نمودار میگردد و شکل تحریفشده بخود میگیرد. با این همه این گرایش حاکی از آنست که جوانان بنیاد سیستم موجود را نفی میکنند.

تشدید کار در صنایع، انحصارگران را به استخدام کارگران جوان وامیدارد. مثلا در ایالات متحده آمریکا تولید اتومبیل به رشته‌های بدل شده است که در آن بطور عمد جوانان بکار اشتغال دارند. این وضع در بسیاری دیگر از رشته‌های صنعتی نیز مشاهده میشود.

افزایش سریع تعداد دانشجویان از ویژگی‌های جهان امروزی است. ضرورت بالا بردن مهارت فنی نیروی کار در شرایط معاصر باین امر کمک میکند. بهبود وضع زندگی کارگران برای تحصیل فرزندان بخشی از آنان در دانشگاهها امکان فراهم آورده است. با اینجهت در بسیاری از کشورهای سرمایه داری تعداد دانشجویان که در کویهای دانشجویی زندگی میکنند بمیزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. ولی میان تمایل به کسب تخصص و آن چیزیکه دانشگاه میتواند عرضه دارد، تضاد عمیق وجود دارد. آموزش بمیزان زیاد تابع حوائج نظامی شده است. دانشجویان محیطی فراگرفته است که انحصارات میدان در آن هستند. موسسات آموزشی سرشار از گستاخی و بی اعتنائی نسبت به نیات نیک جوانان است. شهرک‌های دانشگاهی بفرصه مبارزه بدل شده است. مبارزات دانشجویان با مبارزات کارگران درمی آمیزد.

جوانان نسبت به آینده‌ایکه فقط ادامه جنگ تجاوزکارانه را بآنها میدهد و مانع استفاده آنان از دستاوردهای عظیم علوم معاصر میگردد، روئ موافق نشان نمیدهند. هزاران جوان در ایالات متحده آمریکا بعلت امتناع از خدمت در ارتش در زندان‌ها بسر میبرند، بسیاری از جوانان به مهاجرت سیاسی پرداخته‌اند و میلیون‌ها تن از آنان به مبارزه علیه جنگ ویتنام آمیخته‌اند.

بدیهی است جوانان کشورهای سوسیالیستی نیز با معضلات خاصی مواجه هستند که از چگونگی تعیین مقام آنان در جامعه، شیوه برخوردشان به سنت‌های پدران خود و نحوه درت آنان از تمام بفرنجی‌های جهان معاصر ناشی میگردد. ولی نمونه‌های فراوانی که از چگونگی حل این معضلات در جریان ساختمان جامعه سوسیالیستی وجود دارد، به کمونیست‌ها اجازه میدهد که نسبت به نسل جوان امیدوار باشند. کافی است نقش قهرمانانه جوانان شوروی را در جنگ‌های داخلی و میهنی، در جریان برنامه‌های عظیم پنجساله، در آباد کردن زمینهای بکر بخاطر آوریم تا به نیروی خلاق و فعال جوانان که در ایجاد جامعه نوین نقشی بزرگ داشتند، پی ببریم.

جوانان که در تمام رشته‌های اقتصاد باید کار درمهندسی و تکنیسین‌ها را تکمیل کنند و جانشین دانشمندان و کادرفعال ادار گردند، ذخیره عظیم تکامل آتی سیستم اجتماعی رشد یافته‌ای هستند که جامعه سوسیالیستی با جرات میتواند بآنان متکی باشد.



آینده‌ای که در پیش داریم، آینده‌ایست بحد اعلی متحول، تحکیم نیروهای سوسیالیستی

وترقیخواه و تضعیف نیروی امپریالیسم و ارتجاع - گرایش عمومی آنست . ولی این پروسه ایست ناموزون که در آن هم امکان اعتلاء جنبش انقلابی وجود دارد و هم در مراحل و نواحی و مناطقی جداگانه احتمال بیدار شدن انقلاب . مراحل تکامل تدریجی نیز در این پروسه محتمل است . آغازنده کنونی باگسیختن زنجیره امپریالیسم در روسیه همراه بود - سوسیالیسم در یک ششم کره زمین پیروز گردید .

در اواسط قرن بیستم سوسیالیسم گسترش یافت و سیستم جهانی سوسیالیسم پدید آمد که سال بسال تحکیمی یابد و بر قدرت خود میافزاید . فقط افراد و رزواقی بینی میتوانند در این امر تردید کنند که پایان قرن بیستم برای مبارزه جهانی سوسیالیسم علیه نظام اجتماعی فرتوت که در آن تاریخی آن بسر رسیده است ، با پیروزیهای عظیم تازه ای توأم خواهد بود .

بهای نشریه فارسی " مسائل بین المللی " در کشورهای زیر  
بدین شرح است :

#### International Affaires

Price in:

U.S.A.	00.25 dollar
France	1.40 franc
Bundesrepublik	00.90 Mark
Osterreich	6.50 Schilling
Italia	158.00 Lire

# عقب ماندگی آسیا و آفریقا و طرق برانداختن آن

حمید صفری

عضو مشاوره هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب  
توده ایران

ده ساله اخیر، در اسناد سازمان ملل متحد، دهه پیشرفت کشورهای "جهان سوم" نامیده شده بود. نتایج سالهای گذشته چه بود و چه آینده ای در انتظار کشورهای در حال رشد است؟ این مسائل توجه محافل اجتماعی جهان را بخود جلب میکنند، زیرا در اینجا سرنوشت بیش از نیمی از جامعه بشری که در چگونگی سیر حوادث بین‌المللی تاثیر روزافزون دارند مطرح است.

در این مقاله معضلات اقتصادی و رونمای پیشرفت کشورهای آسیا و آفریقا بررسی خواهد شد. نیازی به اثبات نیست که پیشرفت اقتصادی این کشورها در چگونگی وضع آینده آنها نقش قاطع دارد. برخی نتایج رشد

۶۳ کشور از ۱۱۲ کشوری که مطابق تعریف سازمان ملل متحد جزو کشورهای در حال رشد هستند، بیش از ۹۰ درصد تولید ناخالص ملی این گروه کشورها را تولید میکنند. تولید ناخالص ملی ۲۰ کشور در حال رشد طی سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۶۰ سالانه بطور متوسط ۷۱ درصد، ۲۵ کشور - ۴۸ درصد، و ۱۸ کشور فقط باندازه ۲۳ درصد افزایش یافت. سهم ۴۹ کشور دیگر در مجموعه تولید ناخالص "جهان سوم" فقط ۱۰ درصد بود.

واگر باین اختلاف جدی در سطح رشد اقتصادی کشورهای "جهان سوم"، شرایط جغرافیائی و سنن ملی و ترکیب اجتماعی - سیاسی آنها را نیز اضافه کنیم، کاملا روشن خواهد شد که کشورهای آسیا و آفریقا را در مجموع فقط بطور کاملاً مشروط میتوان به مثابه گروه واحدی در نظر گرفت. توجه باین نکته هنگام بکار بردن مفهوم "کشورهای در حال رشد" ضروری است.

کشورهای آسیا و آفریقا در سالهای پیرا از احراز استقلال سیاسی موفقیت‌ها و معینی بدست آورده‌اند. طی ۱۷ سال از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۷ سهم آفریقا در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داران از ۱ درصد به ۱۳ درصد و سهم آسیا از ۴ درصد به ۱۶ درصد افزایش یافته است. سهم کشورهای در حال رشد در بر داشت محصول گندم در جهان سرمایه‌داران در سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۴۸ برابر ۲۸ درصد بود ولی در سال ۱۹۶۶ به ۳۵ درصد بالغ شد. در سال ۱۹۶۶ افزایش محصول اجتماعی این کشورها برابر ۵۵ درصد بود و طی سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۶۰ به متوسط ۵۰ درصد.

در همین حال آثار نشان‌دهنده که در نتیجه سیاست نو استعماری انحصارهای امپریالیستی فاصله میان کشورهای رشد یافته و کشورهای در حال رشد نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه برعکس افزایش پیدا میکند. چنانکه طی سالهای ۶۰ سهم منطقه آسیا و آفریقا در تولید صنعتی جهان چندان تغییر نکرد. بعلاوه رشد صنایع در این منطقه با سرعت و بکسر رفته‌ها با استخراجی انجام گرفته و افزایش تولید وسائل تولید بسیار کند بوده است.

در کشاورزی نیز وضع به همین منوال است. تولید سرانه محصولات کشاورزی در کشورهای آفریقا در سال ۱۹۶۶ برابر سالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۵۸ بود و در خاور و رومیان افزایش جزئی داشت. میزان واردات مواد غذایی به کشورهای خاور نزدیک و میانه از سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۶۶ پنی برابر بود که در کشورهای جنوب و جنوب خاوری آسیا ۵۰ برابر شد. این کشورها از صادرات کنندگان مواد غذایی به وارد کنندگان آن میدان شده‌اند. در این ارزیابی سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد، بر این تأمین نیازمند پیمان جمعیت روز افزون کشورهای خاور نزدیک و میانه، تولید خواربار در سال ۱۹۸۵ نسبت به سال ۱۹۶۲ باید دو برابر افزایش یابد. حتی در صورت تأمین رشد سریع تولید ناخالص ملی، کسری میزان غله لازم برای کشورهای جنوب خاور و خاور میان و آفریقا در سال ۱۹۶۵ به ۶ میلیون تن خواهد رسید. این بدان معناست که وابستگی این کشورها به واردات غله طی سالهای طولانی نیز باقی خواهد ماند. اسف‌انگیز بودن این وضع بویژه از آن جهت است که در اقتصاد کشورهای آفریقا و آسیا کشاورزی مقام عمده دارد.

آمار بازرگانی جهانی نیز افزایش روز افزون شکاف میان کشورهای رشد یافته و در حال رشد را نشان میدهد. سهم صادرات کشورهای در حال رشد در میزان کل بازرگانی جهان غیر سوسیالیستی از ۳۳٫۷ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۲۰ درصد در سال ۱۹۶۶ کاهش یافت و سهم واردات آنها در همین مدت از ۲۱٫۵ درصد به ۱۹٫۳ درصد رسید. یک نمونه شاخص مجموعه صادرات برمه، هندوستان، سنگاپور، پاکستان، ترکیه، فیلیپین و سیلان طی سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۶۴ به میزان ۶۲۴ میلیون دلار افزایش یافت و در سال ۱۹۶۸ به ۵۶۴۰ میلیون دلار بالغ گردید ولی صادرات جمهوری فدرال آلمان به تنهایی در همین مدت به ۸۶۲۷ میلیون دلار افزایش یافت و به ۲۴۸۴۲ میلیون دلار رسید.

همراه با کاهش سهم کشورهای در حال رشد در مبادله بازرگانی خارجی جهان سرمایه‌داران، شکاف میان حجم واردات و صادرات آنها افزایش می‌یابد. این گرایش را خاصیت پایدار و گرفته‌اند. در این آمار منتشره در مجله "فاریسترن اکونومیک ریویو"

کسری موازنه بازرگانی خارجی "جهان سوم" تا سال ۱۹۷۵ به ۲۴ میلیارد دلار رسد سال ۱۸۰  
 به ۳۲ میلیارد دلار بالغ خواهد شد (این رقم در سال ۱۹۶۳ برابر ۵ میلیارد دلار بود) .  
 به اوریکه در سیزدهمین اجلاس کمیته بازرگانی کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد  
 برای آسیا و خاور دور که در مارس سال ۱۹۷۰ در بانکوت برگزار گردید ، خاطر نشان شده است  
 برای بهبود وضع بازرگانی کشورهای در حال رشد در نمایی وجود ندارد . روزنامه  
 " ایندین اکسپرس " منتشره در دهلی ضمن تجزیه و تحلیل بازرگانی هند وستان با جهان سرمایه  
 داری ، در ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۷۰ نوشت که محافل اقتصادی دولتی هند از وضع نامطلوب  
 بازرگانی کشورهای غرب که از پیروسه رشد اقتصادی مستقر هند وستان جلوگیری میکنند ، جدا نگرانند .  
 بدیهی است که کاهش صادرات کشورهای در حال رشد ، امکانات این کشورها را برای وارد  
 کردن ماشین و وسایل لازم برای صنعتی کردن و پیشرفت کشور محدود میسازد . آنگاه رشد نسبتاً  
 کند بازرگانی خارجی یکی از علل عمده عقب ماندگی روز افزون "جهان سوم" است .  
 ما ارقام آماری مربوط به تولید ناخالص ملی را نیز که جامع ترین شاخص وضع اقتصادی است ،  
 در این جا ذکر میکنیم . تولید ناخالص ملی کشورهای در حال رشد طی سالهای ۱۹۶۸-۱۹۶۰  
 به طور متوسط فقط ۸٫۸ درصد در سال افزایش داشت ( یعنی کمتر از آنکه رشد در افزایشهای ۵۰  
 بود ) .

تولید ناخالص ملی کشورهای در حال رشد یافته سرمایه داری در سال ۱۹۶۸ نسبت به سال ۱۹۶۴  
 باندازه ۲۸۵ میلیارد دلار افزایش یافت . ولی افزایش تولید ناخالص ملی کشورهای در حال رشد  
 در همین مدت فقط ۴۵ میلیارد دلار بود . در سال ۱۹۶۸ اختلاف میان تولید ناخالص ملی  
 کشورهای در حال رشد یافته سرمایه داری که ۶۴۷ میلیون جمعیت دارند و تولید ناخالص ملی کشورهای  
 "جهان سوم" که ۱۲۲۹ میلیون جمعیت دارند ، به ۱۳۸۸ میلیارد دلار رسید ( در سال ۱۹۶۴  
 برابر ۱۱۴۸ میلیارد دلار بود ) . مقایسه میزان متوسط درآمد ملی سرانه این کشورها این واقعیت  
 را به تر نشان میدهد .

میزان متوسط درآمد ملی سرانه (به دلار)

۱۹۶۷	۱۹۶۰	۱۹۵۰	
۱۵۰۰	۲۱۷۵	۹۱۰	در کشورهای در حال رشد یافته سرمایه داری
۲۷۷۵	۲۲۳۰	۱۹۹۰	از جمله : در ایالات متحده آمریکا
۱۰۳۰	۸۲۵	۵۶۰	در اروپای غربی
۱۳۳	۱۲۰	۹۵	در کشورهای در حال رشد
۹۶	۸۷	۷۰	از جمله : در آسیا
۸۹	۸۶	۷۲	در آفریقا

بدینسان طی ۱۷ سال اخیر میزان متوسط درآمد ملی سرانه کشورهای دارای اقتصاد در حال  
 یافته تقریباً دوبرابر شد ، - یعنی ۵۶۰ دلار افزایش یافته است . ولی این افزایش در آسیا بر



۲۶ دلار بود. فقط ۱۷ دلار بود. در سال ۱۹۵۰ میزان متوسط درآمد ملی سرانه کشور  
 های رشد یافته ۱۳ - ۱۲ برابر کشورهای آفریقا و آسیا بود، و حال آنکه اکنون به ۱۷ - ۱۵  
 برابر آن رسیده است.

علاوه بر اینها، بیکاری و فقر و بیسوادان در کشورهای آسیا و آفریقا همچنان موجب نگرانی  
 فراوان است. بیکاری در این کشورها نه تنها کاهش نیافته بلکه در موارد بسیار بمیزان آن افزوده  
 شده است. مثلاً تعداد بیکارانی که رسماً در هندوستان به ثبت رسیده اند، از ۱۵۰۲ هزار  
 نفر در سال ۱۹۶۰ به ۳۰۷۰ هزار نفر در سال ۱۹۶۶ افزایش یافته است. در پاکستان  
 و سیلان و فیلیپین و غنا و زامبیا و نیجریه و سایر کشورهای نیز به عده بیکاران افزوده شده است. در  
 عین حال اکنون به جمعیت مستعد بیکار کشورهای "جهان سوم" ۲۳۱ درصد در سال افزوده  
 میشود و بنا بر پیشبینی ها انجام شده این افزایش طی سالهای ۱۹۷۶ - ۱۹۷۰ به ۲۶  
 درصد خواهد رسید (در کشورهای رشد یافته به ترتیب ۱۱ درصد و ۱۰ درصد). مطابق  
 ارزیابی بورون بین المللی کار طی سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۷۰ در کشورهای آسیا و آفریقا بایستد  
 در حدود ۳۰۰ میلیون محل کار جدید ایجاد شود. کشورهای آسیا و آفریقا با شرایط و آهنگ  
 کنونی به حل این مسئله مبرم حیاتی قادر نخواهند بود.

در عرصه تربیت کادر متخصص فنی نیز شکاف میان این دو گروه کشورهای عمیقتر میشود. با آنکه  
 در ۹۰ کشور در حال رشد یک دولتمدار آنها به پرستشنامه یونسکو در سال ۱۹۶۷ پاسخ داده اند  
 در صد بیسوادان یا ورنسبی کاهش می یابد (از ۴۴ درصد در سال ۱۹۵۷ به ۳۳ درصد در سال  
 ۱۹۶۷)، تعداد مالتق بیسوادان در این کشورها از ۷۴ میلیون نفر در سال ۱۹۶۳ به  
 ۸۰۰ میلیون نفر در سال ۱۹۷۰ افزایش یافته است.

بدینسان ما شاهد افزایش مالتق اختلاف سطح رشد اقتصاد کشورهای سرمایه دار غرب  
 و شرق هستیم.

### معضلات اساسی

دانشمندان بورژوازی در تشریح علل عقب ماندگی اقتصاد روزافزون کشورهای آسیا و  
 آفریقا به عامل موهگرافیه تکیه خاص میکنند. در واقع نیز افزایش نفوس در این کشورها در سالهای  
 پرازدان نسبتاً سریع بوده است. ولی این عامل با وجود تمام اهمیت خود، نمیتواند نقش تعیین  
 کننده داشته باشد. میدانیم که افزایش جمعیت در مراحل اولیه رشد سرمایه دارن در بسیاری از  
 کشورها نیز با سرعت زیاد انجام میگرفت. "الفجار موهگرافیه" در کشورهای در حال رشد  
 نتیجه طبیعی پروسه آزاد شدن آنها از اسارت استعمار و پدید آمده است. همراه با برافتادن  
 عقب ماندگی و تغییرات حاصله در استروکتور اجتماعی - اقتصاد مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق  
 امپریالیسم.

اقتصاد دانان بورژوازی اغلب به ارقامی استناد میورزند که حاکی است افزایش جمعیت در  
 "جهان سوم" بیش از نیمی از افزایش درآمد ملی و در حدود ۶۵ درصد مجموعه سرمایه گذاریها را  
 می بلعد. درحالیکه در کشورهای رشد یافته سرمایه دارن فقط ۲۵ درصد سرمایه گذاران بران جبران  
 افزایش جمعیت انجام میگیرد. ولی آنان این مالتق را مسکوت میگذارند که چه کسی بخش قابل ملاحظه

منافع حاصله از سرمایه گذاری در کشورهای نوظهور را تصاحب میکند. " انفجار دموگرافیک " علت اساسی عقب ماندگی آهنگ رشد تولید از آهنگ افزایش جمعیت نبوده، بلکه تسلط سرمایه انحصاری، تشدید استثمار کشورهای در حال رشد توسط کنسرن های خارجی، ضعف بنیه اقتصادی که بازمانده دوران استعمار است، علت اساسی آنرا تشکیل میدهند.

برخی از پژوهندگان بورژوازی به کشورهای در حال رشد جدا توصیه میکنند مساعی خود را بطور عمد به اقتصاد کشاورزی متوجه سازند. به سهولت میتوان دید که هدف از این تلاش ها حاصل برنامه اقتصادی نواستعمار، اقتصادیک محصولی است که مستعمرات سابق را به زائد مواد خام متروپول ها تبدیل میکنند. تاکنون نیز در ۱۹ کشور آفریقائی بیش از ۵۰ درصد و در چهار کشور بیشتر از ۹۰ درصد ارزهای خارجی از راه صادرات فقط یک محصول تامین میشود. اگر علت عقب ماندگی کشاورزی در " جهان سوم " مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، روشن خواهد شد که این عقب ماندگی معلول مکانیسم سیاست نواستعماری کشورهای امپریالیستی است که از اجرای تحولات ارضی در این کشورها عامد جلوگیری بعمل میآورند. زمینداران بزرگ، ملاکان و پیشوایان قبائل متحده بین سیاسی امپریالیست ها هستند. حفظ مناسبات اجتماعی - اقتصادی کهنه در حکم تجدید تولید شرایط بقا این قشرها است. وجود این قشرها زمانیکه جنبش ضد امپریالیستی وسیعتر و عمیقتر میشود، برای استعمارگران نوین ضرورت خاصی پیدا میکند.

ایدئولوگ های بورژوازی درباره کمبود منابع مالی برای تسریع رشد اقتصادی کشورهای آزاد شده نیز اغلب قلمفرسائی میکنند. در این مورد این سؤال مطرح میشود که چرا کشورهای یک صاحب ثروت های طبیعی عظیم و منابع انسانی بی پایان هستند برای رشد خود منابع مالی ندارند؟ کافیسست بگوئیم که ۹۰ درصد ذخیره الحاس، ۵۰ درصد فسیلوم و کرم و ۷۰ درصد طلای جهان سرمایه داری در آفریقا متمرکز شده است. اندونزی و مالزی و سیلان و برمه و کامبوج و لاوس و تایلند بیشتر از ۸۵ درصد کائوچوی طبیعی جهان را تولید میکنند. از ۱۶۹۶ میلیون تن نفت خام استخراج شده در سال ۱۹۶۹ در کشورهای غیر سوسیالیستی، ۱۱۶۹ میلیون تن (در حدود ۷۰ درصد) در کشورهای در حال رشد تولید شده است.

بدیهی است پاسخ به سؤال مآرجه را بخصوص در روابط اقتصادی نابرابری که بوسیله امپریالیست ها به خلق های آفریقا و آسیا تحمیل شده باید جستجو کرد. این روابط یکی از عللی است که باعث میشود کشورهای آسیا و آفریقا برای برانداختن عواقب دوران استثمار منابع مالی کافی در اختیار نداشته باشند. سطح کاملاً نازل رشد نیروهای مولده با داشتن منابع مادی عظیم - گوا مبارز آنست که کشورهای در حال رشد تا زمانی که در سیستم سرمایه داری تقسیم کار قرار دارند نمیتوانند مسائل اجتماعی - اقتصادی مبهم خود را حل کنند. جریان رشد این کشورها در سال های پس از جنگ که استعمار نو جانشین استثمار کهنه گردید، این واقعیت را به ثبوت رسانده است.

ستایشگران امپریالیسم برای پرده پوشی سیاست یفماگرانه امپریالیسم درباره " سود مندی " سرمایه گذاران خصوصی خارجی مطالب زیاد مینویسند و از افزایش این سرمایه گذارین با طرفداری میکنند. این تبلیغات در واقع فقط به سود انحصارهای امپریالیستی است که با استفاده از استروکتور عقب مانده کشورهای در حال رشد با سرمایه گذاری های کم منافع هنگفت بدستی آورند، مثلاً انحصارهای آمریکا از ۱۸ میلیارد دلار سرمایه گذاری در " جهان سوم "، ۲۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۷ سود بدست آوردند.

آغاز دهه دوم رشد کشورهای نوظخته دستاویزی بود برای تظاهرات تازه " دلسوزی " کشور های امپریالیستی درباره آینده این کشورها . در اوت سال ۱۹۶۸ به دستور رئیس بانک جهانی توسعه و ترمیم کمیسیون بریاست پیرسون ، نخستوزیر سابق کانادا برای بررسی چگونگی پیشرفت جهانی تشکیل گردید . این کمیسیون در پاییز سال ۱۹۶۹ گزارشی تحت عنوان " همکاران در امر پیشرفت " منتشر ساخت . نویسندگان این گزارش " همکاری " سرمایه های خصوصی محلی و خارجی را موثرترین وسیله تسریع رشد کشورهای جوان میدانند . بعبارت دیگر در چگونگی برخورد محافظ امپریالیستی بیکی از بزرگترین معضلات دوران معاصر یعنی سرنوشت بیتر از نیی از جمعیت جهان تغییر اصول محسوس بوجود نیامده است . آنان با پیشنهاد نسخه های کهنه میکوشند مواضع خود را در اقتصاد کشورهای در حال رشد بیش از پیش تحکیم بخشد و مانند گذشته جهت رشد اقتصادی این کشورها را تعیین کنند و آنرا زیرکتر از خود در آورند بالده ، وزیر امور خارجه ایالات متحده در اجلاس کنفرانس سازمان ملل متحد درباره بازرگانی و پیشرفت در هندوستان ، خاطر نشان ساخت که " کاملاً بدیهی است که سرمایه گذارها بی مستقیم خارجی نه فقط کم نیست ، بلکه عملاً زیان آور است " . مثال زیرین حقانیت این اظهارات را نشان میدهد : ایالات متحده امریکا طی ۴ سال ۹۳ میلیارد دلار از کشورهای " جهان سوم " سود بدست آورد و در همین مدت فقط ۲۳ میلیارد دلار در این کشورها سرمایه گذاری جدید نمود . باید سؤال کرد که چه کسی بچه کسی کم میکند ؟

کمیسیون پیرسون به کشورهای در حال رشد توصیه میکند که بمنظور خروج ارز و تسلسل عقب ماندگی بران " بازرگانی آزاد و همدلانه بین المللی " باید پایه های لازم وجود آید و حال آنکه مطابق ارزیابی های کنفرانس سازمان ملل درباره بازرگانی و پیشرفت ، کشورهای در حال رشد طی سالهای ۶۰ در نتیجه تغییر نامساعد قیمت ها سالانه ۳ - ۲ میلیارد دلار زیان دیده اند و مجموعه خسارت ناشی از اینگونه بازرگانی به ۱۷ میلیارد دلار بالغ میگردد . و اکنون کمیسیون پیرسون توصیه میکند که در ده سال آینده نیز این نوع بازرگانی ادامه یابد !

تنبیه کنندگان گزارش ، " کم " های امپریالیستی را نیز فراموش نکرده اند . این قبیل " کم " ها چه چیزی عاید کشورهای آسیا و آفریقا و امریکا لاتین کرده است ؟ در آستان سال ۱۹۷۰ بدی کشورهای " جهان سوم " به رقم نجومی ۵۰ میلیارد دلار رسیده بود که بیش از دو برابر میزان بدی آنها در سال ۱۹۶۱ بود .

حتی از بررسی اجمالی معضلاتی که کشورهای در حال رشد با آن روبرو هستند ، این نتیجه حاصل میشود که امپریالیسم یگانه مضر عمدتاً وضع اسف انگیز خلقهای این کشورها است .

### شرایط پیشرفت

در پیشبینی وضع آینده کشورهای در حال رشد اغلب این سؤال مطرح میشود که آیا این کشورها خواهند توانست به کشورهای ان رشد یافته برسند ؟ ایالات متحده امریکا غالباً بمثابة نمونه در نظر گرفته میشود ، چنانکه هرمان کان و انتونی وینر نیز در کتاب " سال ۲۰۰۰ " امریکارا نمونه گرفته اند . آنان مثلاً میگویند برای رسیدن به سطح تولید ملی سرانه ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۶۵ ، کشوری مانند اندونزی شش قرن وقت لازم دارد . ویا ارزیابی کارشناسان سازمان ملل

متحد حاکی است که هندوستان با آهنگه کنونی افزایش درآمد ملی خود، برای رسیدن به سطح سال ۱۹۶۵ درآمد ملی زاین لاقول ۱۳۷ سال لازم دارد.

جنبه ذهنی چنین برخوردی کاملاً روشن است. کشورهای "جهان سوم" در حال حاضر از لحاظ اقتصادی عقب مانده هستند. در شرایط کنونی این کشورها میکوشند در کمترین مدت به عقب ماندگی قرون متعادل پایان دهند و به کشورهای پیشرفته اقتصاد بدل شوند نه اینکه بسط رشد این یا آن کشور برسند و یا بر آن سبقت جویند.

پایان دادن به عقب ماندگی حل مجموعه فاملی از مسائل اقتصاد و اجتماعی و فرهنگی را ایجاد میکند. زمانیکه این مسائل حل شوند، میتوان گفت مرحله اول رشد به پایان رسیده است. به عقیده ما، بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا در صورت رعایت شرایط معینی میتوانند تا پایان قرن بیستم به عقب ماندگی خود پایان دهند و مرحله نوینی از تحولات را آغاز کنند. ولی برای نیل به این هدف مقدس باید تمام عللی را که مانع رشد سریع اقتصاد میشود، از میان برداشت.

دو چیز شرط عمده پیشرفت کشورهای آسیا و آفریقا است: آزادی آنها از وابستگی به کشورهای امپریالیستی و انجام تحولات اجتماعی - اقتصادی را در یکان دارای خصالت ضد امپریالیستی. حد اکثر ترجمه این معنای داخلی فقط بر این پایه ممکن است. ولی آئینده شناسان بورژوازی که به شاخص های گوی توجه دارند، اتفاقاً همین مسائل را عمده از نظر دور میدارند. زیرا آنان هنوز هم خلقهای آسیا و آفریقا را فاقد نقش سازندگی در تاریخ میدانند ولی خلیت های این قاره ها مدتهاست که به سازندگان تاریخ بدل شده اند و آگاهانه در راه رستاخیز ملی خود میکوشند. ورستایز ملی این خلقم انقظ در نتیجه استفاده از امکانات مادی و انسانی عظیم کشورهای آسیا و آفریقا بر پایه برنامه و به سود زحمتکشان میسر است.

تلاش سیستم استعمار امپریالیسم در دورانی که مضمون عمده آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است انجام گرفت. در تمام جهان شرایط مادی پیروز نظام اجتماعی نوین فراهم میاید. اندیشه سوسیالیسم تحت تاثیر پیروزیها بزرگ اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بر عقول تعداد روز افزون انسان ها رسوخ میکند و به پرچم جنبش آزادیبخش بدل میگردد. سرمایه داران امپریالیستی و خادمان ایدئولوژی آنها نمیکنند انواع نظریات کاذب سوسیالیستی را به کشورهای در حال رشد تحمیل کنند. سوسیالیسم - رفورمیست ها و رومیونیست ها راست و "چپ" در زمینه راجتماعی و توسعه به کشد و ره های در حال رشد بایکدیگر سابقه میدهند و درباره "برتری" دولت به روز "و اقتصاد" مختلف "و" سوسیالیسم مبتنی بر بازار " به سخن و بسط میپردازند. ولی زندگی بی از این نشان میدهد که فقط سوسیالیسم علمی میتواند برای پایان دادن به عقب ماندگی و نیل به پیشرفت امکانات واقعی بوجود آورد.

در شرایط کنونی انتخاب راه رشد و انتراسیاسی است. مرنوشت ملیونما انسان و آئینده کشورهای در حال رشد در آخرین تحلیل باین انتخاب وابسته است.

اکثریت که در "جهان سوم" در راه سرمایه داران پیشر میروند، امپریالیسم با استفاده از امکنده ننگتی که در نتیجه هفارت استعمار و نواستعمار بچند آورده است میکوشد برخی از کشورهای به و پترین "جهان آزاد" بدل سازد تا بدینوسیله سرمایه داران را در انظار خلق ها "تبرئه کند". ولی حتی در کشورهای که انجام این نقش بآنها واگذار شده، سیاست نو

استعماری باشکست روبرو میشود و گرایش درجهت کاسته شدن از آهنگ رشد اقتصادی مشاهده میگردد و تورم که بار اضافی بردوش توده های محروم است ، شدت می یابد .

گروه دیگری از کشورهای در حال رشد راه غیر سرمایه داری را انتخاب کرده اند . به اوریکه درسند کنفرانس احزاب کمونیست و کارگرن در سال ۱۹۶۶ خاطرنشان شده است راه رشد غیر سرمایه داری " پایان دادن به عقب ماندگی دیرینه و گذشته استعمار را امکان پذیر میسازد و برای گذار به تکامل سوسیالیستی شرایط لازم فراهم میآورد " . در این کشورها تحولات اجتماعی - اقتصادی مهمی انجام میگردد و برنامه ریزی دولتی در رشد اقتصادی آنها تاثیر جدی دارد . راه غیر سرمایه داری تجهیز ذخائر مالی و مادی و انسانی را برای تحول انقلابی جامعه امکان پذیر میسازد ، نیروهای مترقی را متحد میکند و این نیروها را براه تحقق پیشرفت اقتصادی و اجتماعی واقعی سوق میدهد .

اگر راه رشد غیر سرمایه داری راهی سهی و بدون درد تصور شود ، پندار واهی خواهد بود . هرگونه پیشرفتی باد شواری توأم است و این دشواری در نتیجه آنکه استعمارگران جدید میکوشند مانع تحولات انقلابی گردند و رژیم های مترقی را ساقط سازند ، عمیقتر میگردد . زندگی ثابت کرده است که در چنین شرایطی حل مسائل حیاتی پیشرفت اجتماعی - اقتصادی فقط در جریان مبارزه طبقاتی حاصل میسر است .

راه رشد غیر سرمایه داری فقط در صورتی میتواند به نیروی واقعی برای تحولات انقلابی بدل شود که مبنای تئوریک آن در نقطه مقابل سوسیالیسم علمی قرار نگیرد و کشور آن که سمت گیری سوسیالیستی انتخاب کرده است با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در رأس آن است پیوند نزدیک داشته باشد .

شیوه های تحولات اجتماعی - اقتصادی در جمهوری های آسیای میانه اتحاد شوروی نمونه درخشانی برای کشورهای آسیا و آفریقا است . کمک برادرانه خلیف روس باین جمهوریها امکان داد تا در کوتاه ترین زمان به عقب ماندگی تقریباً قرون وسطائی خود پایان دهند و به پیشرفت همه جانبه نائل آیند . مایوعات بورژوازی نیز باین امر معترفند . چنانکه روزنامه بورژوازی فرانسه " موند " مینویسد که از پاکستان اکنون سالانه بیش از ۴ میلیون تن پنبه خام ( ۷۲ درصد تولید پنبه اتحاد شوروی ) و ۱۶ میلیارد کیلووات ساعت نیروی برق تولید میکند و ۳۰ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی استخراج مینماید . . . استخراج معادن با کار صنعتی کردن توأم است و این امر کار را به ————— روز " بیماری رشد " که خاطر اتحاد شوروی بوده و کمبود مزمن نیروی کار مظهر آنست ، کشانده است . از پاکستان در دوران پیش از انقلاب اکثر بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا که از لحاظ منابع طبیعی غنی هستند و تا کنون نیز عقب مانده اند ، تفاوت چندانی نداشت .

### عوامل بین المللی

قبول این امر که پایان دادن به عقب ماندگی کشورهای در حال رشد و پیشرفت آتی آنان در درجه اول به شرایط داخلی این کشورها وابسته است ، هرگز معنای بی اعتنائی به عوامل بین - المللی نیست . برعکس با او میان میتوان گفت که نقش عوامل بین المللی در سالهای آینده افزایش خواهد یافت .

کمک اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برای پیشرفت کشورهای در حال رشد حائز

اهمیت فراوان است. اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۰ با ۱۸ کشور آسیائی و ۱۶ کشور آفریقائی پیمان همکاری اقتصادی و فنی داشت. در حال حاضر مجموع اعتبارات اتحاد شوروی به کشورهای در حال رشد در حدود ۵ میلیارد روبل است. تاریخ چنین پشتیبانی بی شائبه را از مبارزه خلق‌های راء برانداختن عقب ماندگی دیرین بیاد ندارد. با شرکت کشورهای سوسیالیستی اروپا بهیتر از ۳۰ مرکز تولید نیرو در هندوستان و سیلان و کامبوج و پاکستان و نیپال ایجاد شده است. بکمک جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی و جمهوری توده ای لهستان در هندوستان کارخانه جایی با ظرفیت سالانه ۱۰ هزار دستگاه ماشین احداث شده است و غیره.

برخلاف "کمک" های امپریالیستی که هدفش تسلط اقتصادی و سیاسی بر بخش‌های جاوتشدید استثمار آنهاست، کمک به احیای کشورهای آزاد شده از وابستگی استعماری، تحکیم استقلال اقتصاد و سیاسی این کشورها هدف عمده کشورهای سوسیالیستی را تشکیل میدهد. بدینسان کمک‌های سوسیالیستی نه فقط از لحاظ اقتصادی، بلکه از نظر اجتماعی نیز حائز اهمیت است. منافع کشورهای در حال رشد اینجا بهمیکند که روابط آنان با جهان سوسیالیسم در زمینه‌های توسعه همکاری مبتنی بر منافع متقابل و تنظیم روابط اقتصادی مبتنی بر برنامه تحکیم یابد. آیند کشورهای در حال رشد بویژان زیاد به تناسب نیروها در صحنه جهانی وابسته است. حفظ صلح برای تجلی امکانات بی پایان سوسیالیسم شرایط لازم فراهم میآورد. همراه با افزایش قدرت اقتصادی و فنی و نظامی سیستم جهانی سوسیالیسم شرایط بسیار زییش مساعد برای کشورهای در حال رشد پدید میآید. بدیهی است اگر کشورهای آسیا و آفریقا به نوبه خود به مساعی صلحجویانه کشورهای سوسیالیستی فعالانه کمک کنند، این عامل میتواند نقش خود را کاملاً ترایفای نماید.

در شرایط کنونی پشتیبانی از خلق‌های آفریقا و آسیا از جانب پرولتاریان کشورهای در حال رشد یافته سرمایه داران که در راس نیروهای دموکراتیک قرار دارند و علیه سیاست نواستعماری و اقدامات تجار و کارخانه امپریالیسم مبارزه میکنند و مانع مداخله امپریالیسم در امور داخلی کشورهای در حال رشد میگردد، اهمیت روزافزون کسب میکند. خلق‌های آسیا و آفریقا حق دارند و باید از امپریالیست‌ها بخواهند تا لااقل بخشی از خسارات عظیمی را که در نتیجه اسارت استعماری متوجه آنها شده و اکنون نیز در نتیجه اقدامات استعمارگران معاصر متوجه آنها میشود، جبران نمایند. نه فقط احزاب کمونیست و کارگرمی، بلکه تمام نیروهای ترقیخواه کشورهای رشد یافته سرمایه داران نیز مسلماً از این خواست پشتیبانی خواهند کرد. کمک متقابل کشورهای در حال رشد در مقیاس منطقه و بیامیان مناطق نیز اهمیت روزافزون کسب میکند. استر و کتور کنونی اقتصاد این کشورها آنها را ناگزیر میسازد تا حدود معینی با هم به رقابت برخیزند. و این امر با آنها زبان میرساند. شایان ذکر است که آیند شناسان بورژوائی در تنظیم "برنامه‌های" رشد کشورهای آفریقا و آسیا یا این مسئله مهم را مسکوت میگذارند و یا برای حل آن نسخه‌ها نواستعماری پیشنهاد میکنند.

بعقیده ما، زندگی در برابر کشورهای نواخته و وظیفه وحدت اقتصادی آنان را مطرح میسازد. بدیهی است این کار باید بدون نفوذ تباه کننده کشورهای امپریالیستی و انحصارها انجام گیرد. منطوقاً از وحدت اقتصادی، اجرای طرح‌های مشترک صنعتی و تجدید بنای اقتصاد کشاورزی و

بهره برداری از منابع طبیعی و توسعه روایه بازرگانی است. این اقدامات که اکنون در مقیاس کوچک انجام میگیرد، به کشورهای آفریقا و آسیا برای کوتاه کردن مدت و صرفه جویی در وسائل لازم برای مبارزه در راه پیشرفت، کفایت خواهد کرد. وحدت اقتصادی این کشورها نه فقط به منافع ملی آنان لطمه نمیزند، بلکه پاسخگوی آنست.

مسئله بسیار و تحکیم جبهه واحد ضد امپریالیستی با آینده جهان سوم پیوند مستقیم دارد. زیرا تغییر وضع کشورهای آزاد شده در اقتصاد جهانی سرمایه داری به وسعت دامنه و شریکشی مبارزه با دساتین نو استعماری وابسته است.

لنین بموقع خود خاطر نشان ساخته است که "... در تیردهان قطعی آینده انقلاب جهانی، جنبش اکثریت مردم جهان که ابتدا در جهت آزادی ملی است، علیه سرمایه داری و امپریالیسم متوجه خواهد شد و نقشی بمراتب بیشتر از آنچه ما انتظار داریم، بازی خواهد کرد" (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۴۴، ص ۳۸). ما اکنون شاهد تحقق این پیش بینی داهیانه لنین هستیم. خلقهای آسیا و آفریقا دوران اعتلاء انقلابی عظیم را میگذرانند. حوادث یمن، جنوبی، سودان، لیبی، سومالی، سیلان و سایر کشورهای حاکی بر این امر است. سالها آینده با تحکیم وحدت عمق بقا توتشهرهان اجتماعی مختلفی که علیه ستم امپریالیسم و ارتجاع داخلی مبارزه میکنند همراه خواهد بود. مبارزه خلقها که در هر یک از کشورهای اشکال گوناگون دارد دارای مضمون ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری واحد خواهد بود. آخرین بقایای سیستم استعمار در آسیا و آفریقا زیر ضربات جنبش آزادیبخش ملی درهم خواهد ریخت. معضلات رشد آتی کشورهای آفریقا و آسیا بفرخ و گوناگون است. بخصوص اگر در نظر گرفته شود که این کشورها در هر گام با مقاومت شدید ارتجاع خارجی و داخلی مواجه خواهند بود. امپریالیسم برای جلوگیری از رشد مستقیم این کشورها تمام نیروی خود را بکار خواهد برد. ولی چرخ تاریخ را نمیتوان به عقب بازگرداند. خلیفان و پادشاهان و پیمان با پشتیبانی اتحاد شوروی و تمام نیروهای ترقیخواه جهان و با سرسختی پولادین خود نقشه ها را بزرگترین کشور امپریالیستی را عقیم گذارد و ناتوانی امپریالیسم را در سرکوب جنبش آزادیبخش ملی در شرایط وحدت نیروهان انقلابی و ترقیخواه نشان داد.

عوامل عینی رشد خلقهای آزاد شده به تشدید گرایش وحدت عمق در مبارزه با دساتین امپریالیسم و استعمار نوکند خواهد کرد. خلقهای آسیا و آفریقا با اتخاذ مواضع ضد سرمایه داری و با تکاپو پشتیبانی اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و پرولتاریای کشورهای رشد یافته میتوانند با گامهای مطمئن به پیش روند و به آینده سوسیالیستی خویش تحقق بخشند.

	کمون پاریس
	کمون پاریس و تاثیر آن در سیر تکامل بعدي جنبش کارگری
۷ - ۴۱	
۴۲ - ۵۳	درس های سال جشن لندن
۵۴ - ۵۹	مارکسیسم - لنینیسم - بنیاد متد ولوژیک پیش بینی علمی
۶۰ - ۶۹	حال و آینده روسیستم جهسمانی
۷۰ - ۷۹	عقب ماندگی آسیا و آفریقا و طرق برانداختن آن

نشریه " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ،  
به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاصاً  
دارد .

مند رجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "  
که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده  
نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه میشود .  
در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱ و ۲ ( ژانویه -  
فوریه سال ۱۹۷۱ ) مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " بچاپ  
رسیده است .